گزارش قتل ها

و

اعترافات سعید امامی

دانلود شده از
www.major.blogfa.com

سعید امامی

علیرضا نوری زاده

تبدیل به PDF از گروه ادبستان کاوه آهنگر

با سپاس از : رضا اغنمی و مسعود مافان

گزارش قتل ها
و
اعترافات سعید امامی

علی‌رضا نوری‌زاده

ISBN: 91-88297-30-6

BARAN

گزارش قتل ها و اعترافات سعید امامی

علی‌رضا نوری‌زاده

نشر باران، سوئد

چاپ اول، ژانویه ۲۰۰۰

چاپ دوم، ۱۳۷۸- فوریه ۲۰۰۰

قیمت: معادل ۲۵ دلار

Baran
Box 4048
163 04 SPÅNGA, SWEDEN
Tel: +46 (0) 8 464 83 91
Fax: +46 (0) 8 464 83 92
Email: baran@mail.bip.net

WWW.NAJOR.BLOGFA.COM

آن چه در این کتاب می خوانید:

عنوان		شماره صفحه
فاطمه و سیامک پاشنه آشیل فلاحیان و ...		–
سونای زعفرانیه		–
نخستین هشدار		۹
پیشدرآمد		۲۸
چشم انداز		۴۹
فصل اول :	اعترافات	۵۶
فصل دوم :	برخورد با آل قلم	۶۲
فصل سوم :	فعالیت های فرهنگی	۶۶
فصل چهارم :	شنود دربیت رهبری و مرگ احمد خمینی	۶۹
فصل پنجم :	شبکه جهانی توزیع مواد مخدر	۷۴
فصل ششم :	وزارت اطلاعات پایگاه ترور	۷۸
فصل هفتم :	وزارت اطلاعات پس از قتل‌ها	۱۰۵
فصل هشتم :	سازمان اطلاعات سپاه	۱۱۴
ضمائم		۱۴۵
۱ : نامه به هوشنگ وزیری		۱۴۷
۲ : اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح		۱۵۱
۳ و۴ : نوشته های یالثارات و کیهان علیه نوری‌زاده		۱۶۵
۵ : دفاعیات عبدالله نوری		۱۶۸
۶ : تاریک خانه اشباح		۲۰۸
۷ : هویّت، کیهان، سعید امامی		۲۱۶
۸ : متن سخنان حسینیان در مدرسه حقانی		۲۳۴

عنوان	شماره صفحه
۹ : پاسخ گنجی به حسینیان	۲۶۴
۱۰ : مدرسه حقانی	۲۸۵
۱۱ : ابراهیم نبوی و «جلسات دوشنبه‌ها»	۲۹۷
۱۲ : روایت عماد الدین باقی	۳۰۲
۱۳ : روایت صفا پوینده از قتل‌ها	۳۲۲
۱۴ : امامی در متن	۳۳۲
۱۵ : مجلس ترحیم امامی	۳۴۱
۱۶ : سخنرانی امامی در دانشگاه بوعلی همدان	۳۴۴
تصاویر	۴۰۲
به همین قلم	۴۱۱

فاطمه و سیامك پاشنه آشیل فلاحیان
و چشم اسفندیار باند محفلی

دو قتل درجریان رسیدگی به پروندهٔ قتل های زنجیره‌ای، بار سیاسی نداشت. اما پاشنه آشیل علی فلاحیان وچشم اسفندیار باند محفلی بود. «فاطمه قائم مقامی» میهماندار شرکت هواپیمائی آسمان، همسر یك جراح با سه فرزند که سه سال معشوقه فلاحیان و دارای روابط نامشروع با او بود اواخر سال ۱۳۷۶ به دستور فلاحیان به قتل رسید. فلاحیان ازمعشوقه اش درشبکه مخفی قاچاق کلان هروئین و تریاك وعتیقه به خارج استفاده می‌کرد. در دو نوبت نیز او وسیله به دام کشیدن دو نفر ازچهره‌های جامعه روشنفکری ایران شده بود.
قربانی دوم سیامك سنجری نام داشت.اوکه صاحب یك بنگاه فروش اتومبیل‌های گران قیمت بود درسال ۱۳۷۵باپسر ۲۰ ساله فلاحیان که عشق به ماشین‌های شکاری داشت‌آشنا شد و از طریق او، چندی بعد با سعید امامی و خود فلاحیان نیز ارتباط دوستانه برقرار ساخت. سیامك سنجری به علت داشتن موقعیت ویژه دربین ورزشکاران و جوانان و دست و دلبازی بسیار، شخصی محبوب و دارای دوستان زیادی بوده درعین حال آشنائی پدر او درگذشته با چهره‌های سرشناس فرهنگ و ادب و سیاست، از جمله جلال آل احمد و احمد شاملو، از دید فلاحیان و سعیدامامی می‌توانست امتیازی در زمینه استفاده از او برای شکارمخالفان به‌حساب آید. سیامك به سونای زعفرانیه نیز آمد و شد می‌کرد آخرین بار نیز در همان‌جا با قاتلانش رو به رو شد.
تا اینجا روشن شده است که سیامك سنجری در جریان کارهای باند فلاحیان در دوران صدارتش بر وزارت اطلاعات قرار گرفته بود، و به احتمال زیاد چون زیربار همکاری با فلاحیان نرفته بود به دستور او به قتل رسید.
سیامك سنجری در آبان ۱۳۷۵ با دختری ازبستگانش نامزد شد و بعد با گرفتن وقت به سراغ فلاحیان رفت و به او گفت قصد ازدواج دارد و به دنبال زندگی سالم و طبیعی‌است و حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات نمی‌باشد او همچنین سوگند خورده بود که در رابطه با بعضی تمایلات پسر فلاحیان هرگز سخنی به زبان نیاورد. فلاحیان ظاهراً به سیامك سنجری قول می‌دهد کاری به کار او نداشته باشد، چون سنجری به یك‌دوست نزدیکش که از ماجرا باخبر بوده، پس از ملاقات با فلاحیان گفته است: حاج اقا مرا بخشید. اما سه روز بعد جنازه اورا زیرپل صدر کاوه پیدا کردند ...
درجریان تحقیقات کمیته سه نفری ریاست جمهوری، قاتلان سیامك سنجری اعتراف کردند اورا به دستور فلاحیان کشته‌اند. فلاحیان پسرش را بعد از برکناریش از وزارت اطلاعات، به خارج فرستاد و احتمالاً او درحال حاضر درکانادا است. گفته می‌شود اسناد محرمانه زیادی را در رابطه با عملکرد وزارت اطلاعات، دراختیار دارد تا در صورت بازداشت و محکومیت پدرش آن‌ها را منتشر کند.

سونای زعفرانیه

داستان سونای زعفرانیه که مدت‌ها پاتوق فلاحیان و سعیدامامی و کاظمی (موسوی نژاد) معروف بود از جمله مهم‌ترین فصل‌های حکایت محفل خود سر است.

دراین سونا مهم‌ترین مسائل امنیتی کشور حل و فصل می‌شده و فلاحیان در چند مورد دستور قتل‌هارا در همان سونا (حتی بعد از برکناریش) صادر می‌کرده. در همین سونا اکبر خوش کوش با حسین شیخ عطار دیدار می‌کند و طرح قتل دکتر بختیار را می‌ریزند تا پنجره رو به «میتران» بسته شود. (قرار بود میتران به تهران برود).

اما آنچه در این سونا رخ می‌داده تنها مسائل امنیتی نبوده بلکه حجت الأسلام و المسلمین علی فلاحیان عضو مجلس خبرگان و مشاور ولی امر مسلمانان جهان و اصحاب خاصه اش با دختر ۱۹ ساله‌ای به نام سحر که دوست مدیر سونا بوده در رفت و آمدهایشان ارتباط برقرار می‌کنند و بعد به عنوان «لقمه‌ی مشترک» هرکدام در یك روزهفته از او متنعم می‌شدند. سرانجام سحر نصیب سعید امامی می شود که برایش از پول وزارت‌خانه به عنوان منبع، خانه و اتومبیل می‌خرد و در سفر به بلژیك نیز او را با خود می‌برد. سحرنیز همراه با رئیس دفتر سعید امامی «قبّه» برادرغلام رضا قبه معاون کریاسچی در شهرداری تهران (که به جرم اختلاس محاکمه و زندانی شد) و همسر سعید امامی و اکبرخوش کوش مرد صد میلیارد تومانی دستگیرشد و هم اکنون وضع او وروابطش با چهارتن در یك زمان که تنها با یکی از آن‌ها «سعید امامی» به عنوان همسرموقت محرمیت داشته، به صورت یك معضل بزرگ در آمده است.

نخستین هشدار

همه چیز با یك نوارآغاز شد. اواخر شهریور ۱۳۷۷ بود. دریك بسته ارسالی از دوستی نواری بود با توضیحاتی از حجت‌الاسلام پروازی، فردی که صدایش در نوار ضبط شده بود.

پروازی، از کسانی است که در تکوین مجموعه‌ای که امروز «انصار حزب الله» نام گرفته است، نقشی بنیادین داشته است. لذا حرفهایش از هرنظر برای من قابل توجه بود. به همین دلیل با پیاده کردن نوار و افزودن توضیحاتی، مهمترین بخش‌های آن را در ماهنامه روزگار نو و هفته‌نامه

کیهان لندن به چاپ رساندم (مدت‌ها بعد آقای بنی صدر با انتشار آنچه در کیهان و روزگار نو به چاپ رسیده بود، البته با تحریفاتی ونیز اضافه کردن بعضی اسم‌ها و مرتبط ساختن این اسم‌ها به افرادی که هیچ نسبتی با آن‌ها به جز مشابهت اسمی نداشتند، مدعی شدند که پروازی، را کشف کرده‌اند. و ایشان آلمان هستند که البته دو هفته بعد با اطلاعیه پروازی در ایران معلوم شد منبع آقای بنی صدر به ایشان بی لطفی کرده است)

به هرحال پیش از آن که وارد متن اصلی کتاب در رابطه با قتل‌ها و سعید امامی شویم، عین مطلب چاپ شده در روزگارنو را درآبان ماه ۱۳۷۷ نقل می‌کنم. خواندن این مطلب آشکارمی‌کند که زمینه قتل‌های زنجیره‌ای درچه زمانی ریخته شد، وچه عواملی درطراحی واجرای احکام ارتداد دگراندیشان نقش داشتند.

نخستین بار عنوان «حزب الله» یا «حزب خدا» را پیرمردی که برای مقام و منزلت مستعدی قائل بود و مریدانش او را قطب عالم امکان خطاب می‌کردند، در دهه چهل شمسی برسر زبان‌ها انداخت. ازذکرنام اومعذورم گو این که دیرسالی است که به هفت هزارسالگان پیوسته و بازماندگانش نیزامتیاز حزب خدا را سال‌ها پیش از انقلاب به دکان داران دین واگذار کردند. بعد از این ماجرا در جریان انقلاب، «هادی غفاری» معروف، حزب الله، را راه انداخت. سی‌چهل تن ازاوباش شهباز ومیدان فوزیه (که شهناز وبعد امام حسین شد. اما همچنان از نظر ما فوزیه است) وکوچه حریرچیان دور «هادی‌خان غفاری» جمع شدند، و با نام خدا به غارت خانه مردم و کسب و کار مغازه داران منطقه در دستگیری نظامیان و چهره های سرشناس عهد پهلوی از فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پرداختند. «هادی غفاری» پس ازآن که در دورهٔ اول مجلس با پرتاب نعلین به سوی مهندس «معین فر» و گاز گرفتن گوش

او، ارادت خود را به خمینی و ایمانش را به ضد انقلاب ثابت کرد، بادریافت سهمیه‌ای ناچیز! (کارخانجات «استارلایت» به اضافهٔ منزل درندشت مرحوم «احمد شارق» و یك ویلای قصر مانند در دماوند به اضافهٔ یك خانه در قم ویك چاپخانه مجهز در تهران) «بنیادالهادی» را بنیان گذاشت وهمسر جوانی در کنار همسر اولش اختیار کرد و به سیر و سفر پرداخت و یك بار در لندن وقتی رویش را برای کار کنان زن «ایران ار» و کنسولگری زیاد کرد وعربده کشید که چادرتان کو؟! مملکت، مملکت اسلامی است! چنان با خفت او را ببرون انداختند که ترجیح داد از آن پس در سفر به خارج کت و شلوار بپوشد و کاری به کار سفارت و دفاتر تابعهٔ رژیم نداشته باشد. برپایهٔ خبرهائی که دربارهٔ او دریافت کرده‌ام «هادی خان» این روزها قبل و منقل بزرگی دارد وظهرها دورمنقلش، معضلات مملکتی حل می‌شود وشیخنا نیزکاری به معقولات ندارد بلکه با درآمد چندمیلیونی که پس‌ازاعاده کارخانجات «استارلایت» وچاپخانهٔ مربوطه نصیبش شد مشغول دودکردن گل کوکنار و ستایش کردن خدا به خاطر خلق کردن دختران و زنان زیباست! اما تخم لقی که او با برپائی «حزب الله» در دهان رژیم شکست همچنان جوجه می‌کند، و در حالی که نوع لبنانیش حالا بزرگ شده است و اسباب دردسر مردم لبنان و منطقه و حتی آمریکا را فراهم کرده است و انواع سعودی و کویتی آن برنیامده با بال و پر ریخته به گوشه‌ای خزیده‌اند، تازه انواع ایرانی آن

سربلند کرده‌اند که جمعی‌شان در مجلس پرچم «حزب الله»را برداشته‌اند و گروهی در بیرون مجلس با نام «حزب الله» به برهم زدن اجتماعات، درهم شکستن بساط روزنامه نگاران، آتش زدن کتابفروشی‌ها، خرابکاری در سینماها و مراکز هنری و بالاخره کتك زدن دگراندیشان از دانشجو و فیلمساز گرفته تا وزیر ارشاد و معاون رئیس جمهوری مشغولند. و در این میان آن‌چه از «انصار حزب الله» یعنی همین گروه دوم گفته شده محدود است به این که سرتیپ بسیجی «حسین الله کرم» رهبر گروه است و دو جناح آن را «مسعود ده نمکی» (جناح سیاسی) و «حاج بخشی» (جناح ضربت) اداره می‌کنند. دو نشریه «یالثارات الحسین» «جبهه» که به جای شلمچه منتشر می‌شود ارگان‌های انصار حزب الله است. و شیخ احمد جنتی، سخنگوی شورای نگهبان نقش پدرخواندهٔ انصار را دارد. فرزند او علی جنتی که اخیراً به سفارت ایران در کویت انتخاب شد، پیش از رفتن به کویت، گهگاه عملیات ویژهٔ انصاررا (مثل‌حمله به خانهٔ آیت‌الله منتظری) رهبری می‌کرد.

پدیدهٔ انصار حزب الله که از سال ۱۳۷۱ به صورت جدی در صحنهٔ سیاسی ایران مطرح شد، هرچند ممکن است از دید عده ای صرفاً به عنوان افرادی که از طرف مراکز قدرت با پرداخت پول به عنوان مزدور عمل می‌کنند، به حساب آیند، اما واقعیت امر ابعاد پیچیده تری دارد. پایه گذاران این گروه که اغلب از بسیجی‌ها و جبهه دیده ها بودند، در بافت اولیهٔ

خود رؤیاهای نوستالژیك و آرزوهای ذهنی خود را در سال‌های نخستین انقلاب جستجو می‌کردند که واقعیت‌های اجتماعی و شکم خالی ملت و پرشدن جیب آخوندها مجالی برای دوام آن‌ها باقی نگذاشته بود. نقش «حجت الاسلام پروازی» در ایجاد یك تشکل از انقلابی زده‌های جبهه رفته در این مرحله بسیار مهم بود. در واقع او به عنوان تئوریسین به تشکیلات انصار حزب الله بعد سیاسی - فرهنگی داد و تا زمان انتخابات ریاست جمهوری در واقع او بود که سخنش مثل وحی منزل از سوی انصار پذیرفته می‌شد. در جریان انتخابات «پروازی» که آدم صادقی بود، در برخورد با تحلیل‌های جناح راست از خاتمی دچار مشکل شد. او خاتمی را نه آنطور که «جنتی» و «عسگراولادی» و «ناطق نوری» می‌گفتند، بلکه آنطور که «کروبی» و «طاهری» توصیف می‌کردند پذیرا شده بود. «پروازی» یك چند کوشید انصار را به راه آورد، اما زمانی که دریافت «الله کرم» و «حاج بخشی» نقشه ترور خاتمی را در دست دارند، حسابی جوش آورد و سر و صدا راه انداخت. چندی بعد دچار افسردگی شدیدی شد به گونه‌ای که ناچار به مراجعه به روانکاو گردید و بعد از عزل عبدالله نوری که این آخری‌ها سخت به او دلبسته بود در جلسه ای با حضور ارکان انصار حزب‌الله و شماری از طلبه‌ها و بسیجی‌ها سخنانی ایراد کرد که من فشردهٔ آن را از روی نوار پیاده کرده‌ام و فکر می‌کنم گویا ترین گزارش در رابطه با انصار ونحوهٔ عمل آن‌ها

به ویژه بعد از انتخابات خاتمی است. این شما و این سخنان بنیانگذار و تئوریسین انصارحزب الله «حجت الاسلام پروازی» که سی و هفت هشت ساله است و هنوز هم سری پرشور دارد، منتهی این بار او در جبهه ای قرار گرفته که شاگردان سابقش در انصار حزب الله قصد ریشه کنی‌اش را دارند.

سخنان پروازی:

«بچه های رزمنده، خالص و مخلص هستند. امروز آقای خاتمی ۲۰ میلیون رأی‌آورده یعنی مشروعیت ملی دارد. با این همه درتهران وقم اتفاقاتی در جریان است که باید وزارت اطلاعات و وزارت کشور از آن مطلع شوند. شماری از این آدم‌ها - انصار حزب الله - در وزارت کشور و اطلاعات و ارشاد دست دارند و مشغول سازماندهی هستند و تا به حال در چند استان نیز موفق عمل کرده‌اند.

واقعاً جایگاه بچه‌های جبهه رفته کجاست؟ چرا آن ها به این نقطه رسیده‌اند؟ به عقیدهٔ من اقدامات این‌ها به مسائل اعتقادی مردم ضربهٔ شدیدی زده و می‌زند. لذا ما باید سعی کنیم جلوی آن‌ها را بگیریم. جلوی کسانی را که با ما رفاقت داشتند ولی امروز خط ما و آن‌ها جدا شده است. یکی از این بچه‌ها «الله کرم» است. افراد دیگری هم هستند که من خوب

آن‌ها را نمی شناسم مثل «سلطانپور» و «عبداللهی». سابقهٔ ما با این بچه‌ها به سال ۱۳۶۳ بر می‌گردد. در آن تاریخ ما محفلی داشتیم به نام «رزمندگان»، در جریان حوادث جبهه و مشکلاتی که پیش آمده بود ما مدتی سکوت کردیم و بعد در سال ۶۷ بر آن شدیم که راه‌پیمائی ولایت را به راه اندازیم اما امام جلوی ما را گرفت. در این سال هیئت رزمندگان تهران به وجودآمد مرحوم «سیدعلی نجفی» ومن، سخنرانان هیئت بودیم. جمع خوبی بود اما این وضع دوام نداشت. بعد از سال ۷۱ راه ما به گونهٔ دیگری ادامه پیدا کرد. من تقصیر را می‌گذارم به گردن کارگذاران که ما را در مسیری درست هدایت نکردند و من اینجا می‌گویم آقای خاتمی رئیس جمهور منتخب ایران، بچه‌های جنگ برای شما خطر زا هستند. «عبداللهی» امروز از بچه‌های دار و دستهٔ سرتیپ پاسدار ذوالقدر است. جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران - و «سلطانپور» را مهندس «باهنر» نمایندهٔ مجلس وچهرهٔ سرشناس جناح راست و مدیرتبلیغات ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری - هدایت می کند. من مدت‌ها با این‌ها بودم. چند سال قبل مسائل امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می‌کردند. «عبداللهی» که یك چشم‌اش را در جنگ از دست داده اصرار می‌کرد که مرا هم به دنبال خودشان بکشانند. اما من وقتی فهمیدم او به زن‌ها اسید پاشیده، بسیار ناراحت شدم و اوخودش موضوع را فهمید ودررفت.

درسال ۱۳۷۲ ما «انصار» را کامل کردیم. تعداد مؤسسان انصار ۱۸ نفر بودند که به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه وابسته به «ذوالقدر» که تعدادشان ۷ نفر بود، هفت نفرهم با «عبداللهی» بودند وچهارنفرهم با «الله کرم» بچه ها همگی، من و مرحوم نجفی را قبول داشتند. کار ما با سخنرانی‌های نجفی شروع شد و بعد از رحلت ایشان از من خواستند کار او را ادامه دهم. اسم انصار در آن تاریخ اصلاً مطرح نبود. می‌گفتند بر و بچه های هیئت رزمندگان، به مرور اسم انصار به میان آمد و با قوی شدن حضور وابستگان «ذوالقدر» و «الله کرم»، حضو رزمندگان کمرنگ شد. با من هم که ملای رزمندگان بودم وعضو مؤسس انصار با تردید برخورد می‌شد. بچه‌های مسجد شهدا مثل «حسین پورصالح» و «امیر نوجوان» مرا از جریانات پشت پرده باخبر می‌کردند. تدریجاً معلوم شد که به هرحال تشکیلاتی شکل گرفته وقرارشده درگروه ما نفوذ کند. یك روز «الله کرم» نزد من آمد و گفت چون نمی‌خواهم به شما پشت پا بزنم دلم می‌خواهد «راسته حسینی» مسئله‌ای را به من بگوئید و سعی کنید دروغ هم نگوئید. گفتم موضوع چیست؟ گفت: «آیا شما در جائی به آقای خامنه‌ای فحش داده‌اید؟ چهارده نفر از بچه‌های انصار موضوع را فهمیده‌اند و آشوبی برپا شده است». گفتم امکان ندارد. اگر کسی جلوی من هم حرفی به آقای خامنه‌ای بزند دهانش را خرد می کنم. آنچه گفته ام این بوده که من و امثال من از «امام خمینی»

شخصیت حقوقی ولایت را داریم. در واقع امام متکای مردم بوده است. اما امروز مردم متکای آقای خامنه ای هستند. به هرحال «حسین الله کرم» برای انتخابات، انصار را بسیج کرد. در قم و در تهران، وجوهات هم می‌رسید و پشت پرده نیز معاملاتی صورت می گرفت. (توضیح: از جمله سه هفته پیش از انتخابات، جنتی «الله کرم» را خواسته بود و با دادن پنج میلیون تومان به او گفته بود تهران و قم را از «خاتمیون» پاك کنید).

دراین میان «الله کرم» اصرار داشت مرا هم وارد بازی کند. روزی مرا نزد «سلطانپور» برد که در وزارت صنایع مشغول بود. او را قبلاً در بیت خامنه ای دیده بودم. از من دعوت کرد سرپرستی امور تبلیغات ومطبوعات را درانصار بر عهده بگیرم. من زیر بار نرفتم «الله کرم» به «سلطانپور» گفت این همان آقائی است که به خامنه ای فحش داده. بعد به بیت خامنه ای رفتیم. من با «معزی» و «محمدی گلپایگانی» دو رکن دفتر رهبر قبلاً دعوا کرده بودم. یکبار «معزی» در «دوکوهه» - از نقاطی که رهبر رژیم برای استراحت و چله نشینی انتخاب کرده یا برایش انتخاب کرده‌اند - «معزی» گفت حکایت روی مین رفتن بچه‌ها در جبهه را ما خودمان ساخته ایم حالا شما قضیه را جدی گرفته اید؟ این گفته خیلی سنگین بود. گریبانش را گرفتم که مردك این چه حرفی است که می‌زنی؟ مارا ۴۵ دقیقه معطل کرد بعد به دیدن آقای

«خامنه ای» رفتیم. ایشان به «الله کرم» گفت : «آقای الله کرم شما مسئول حزب الله هستی» واقعاً تکان خوردم. ایشان نپرسید «الله کرم» آیاتو مسئول انصار حزب الله هستی؟ بلکه طوری گفت که یعنی بندهٔ رهبر، تو را به عنوان مسئول حزب الله قبول دارم. در آن لحظه متوجه شدم «الله کرم» مرا آورده است تا به چشم خود ببینم آقای «خامنه‌ای» او را تأیید می‌کند. وقتی بیرون آمدیم آقای «میرحجازی» نظر دیگری داد که عکس حرف آقای «خامنه‌ای» بود. ایشان گفت تعیین مسئول انصار باید با رأی اکثریت انجام گیرد. درهیئت سرپرستی چهار تن از رزمندگان حضور داشتند. حسین و محمد ژولیده، «فرج مرادیان» و «مسعود ده نمکی»، بقیه از عوامل جامعهٔ روحانیت و سرسپردگان «جنتی» و «ذوالقدر» بودند. بعد از برپائی مجلس پنجم افتراق «حسین الله کرم» باانصارحزب الله آغاز شد. بچه های مخلص در انصار می‌خواستند با ما کار فرهنگی بکنند. در دانشگاه برنامه گذاشتند ومن و «حدادعادل» و «شریعتمداری» سردبیر کیهان سخنران بودیم. اما چون حسین شریعتمداری دید نمی‌تواند در صحنهٔ گفتگو حریف ما بشود کار را به آتش زدن «سینما قدس» و «انتشارات مرغ آمین» کشاند. دراین مرحله «میرحجازی» - عضو سرشناس دفتر «خامنه‌ای» معاون سابق وزیر اطلاعات و سرپرست امور امنیتی ومحرمانه دفتر رهبر رژیم - مجبور شد به ظاهر جلوی «الله کرم» را بگیرد با این توجیه که او با

چپ‌ها رفیق است. «الله کرم» هم در چنبر «مهدی نصیری» – مدیر ماهنامه صبح – «حسین شریعتمداری – سردبیر کیهان – «ذوالقدر» معاون فرمانده سپاه، «یوسفعلی میرشکاك» – قلم به دست هفتاد خط ... – افتاد. «حسین الله کرم» در این مرحله به تبلیغ علیه رزمندگان پرداخت و سرانجام هیئت درسال ۷۵ منحل شد. تمام تلاش «الله کرم» این بود که من در وسط نباشم. محرم امسال برای رحلت امام رفتم. گفتند مراسم در مسجد ارگ است. رفتم درهای مسجد بسته بود. ناچار سراغ بقایای هیئت رزمندگان رفتم گفتند ببخشید اشتباهی رخ داده است. دو سال است نزد این جماعت منبر نمی‌روم، منبری این‌ها آقای «علم الهدی» است. او در مسجد مهدی خیابان ستارخان جانشین من و آقای نجفی شده است.

سر انجام «حسین الله کرم» انصار را به شکل فعلیش راه انداخت. این‌ها جلسه ای داشتند در قم که من هم رفتم. در آنجا گفتند باید ستاد تشکیل بدهیم. یك نظامی مثلاً شریعتی فرمانده لشگر ۳۱ عاشورا – با شریعتی کیهان فرق دارد – و یا «محمد کوثری» در تهران، یك روحانی و یك دانشگاهی در هر ستاد فعالیت کنند. برای تأمین هزینه‌ها هم مؤسسه امیرالمؤمنین را «واعظ‌طبسی» پشت قضیه گذاشته بود. مؤسسه فرهنگی «امام خمینی» هم بود که خوب پول تقسیم می‌کرد. جناح راست نیز بامطرح کردن وحدت استراتژیك و تشکل‌های همسو، به حمایت از انصار پرداخت. جالب این

که وقتی من با این‌ها روبرو می‌شدم، می گفتند : تو راهت را از سال ۷۳ جدا کرده‌ای. یك روز یکی از سرکردگان جناح راست گفت بقای انقلاب در چیست؟ گفتم در پیوند حکومت با مردم. گفت این را از کجا آورده‌ای گفتم از فرمایشات امام. گفت امام مرده است خدا رحمتش کند. آقای ما حالا سیدعلی است. گفتم درامر تاکتیك رهبر می‌تواند نظر متفاوت بدهد اما در اصول حق تخطی ندارد. امیرالحاج را می‌شود عوض کرد اما حج را نمی‌توان تغییر داد. ایشان گفت ما بچه‌های سپاه نشستیم و بحث کردیم و آقای خامنه‌ای نیز با ما همعقیده است که راز بقای نظام در ایجاد رعب و وحشت در مردم است. خیلی زیبا تحلیل می‌کرد. گفتم: «تحلیل شما زیباست اما مرده شوی نتیجه‌گیری‌تان را ببرد». گفت :

«اگرما مردم را ول کنیم بر اساس طبیعت حرکت می‌کنند و آزادی می خواهند. ما باید مردم را با توسری به سوی اسلام ببریم. در فقه داریم که حرکت به سوی معرفت قسری است با زور اسلحه و پس گردنی و زندان. امکان پذیر است».

حرفهای این‌ها را به آقای عبدالله نوری گفتم. با آرامش گفت صبر کن ببین مردم با این‌ها چه خواهند کرد انتخابات می‌رسد و خواهی دید که این‌ها رسوا می‌شوند. این‌ها یك عده یهودای منافقند که برای مقام و مال دنیا مادر وخواهرشان را هم واگذار می‌کنند. آقای نوری گفت اگر سپاه با این ها همراه شود ازچشم مردم می افتد درمباحث وحدت استراتژیك،

از هیئت مؤتلفه و جامعهٔ روحانیت آدم‌هائی می‌آمدند از قبیل «سلطانپور» «موحدی ساوجی»، پسر «جنتی»، «ذوالقدر»، «علی رضا افشار» و بحث می‌کردند که آقای «خامنه ای» با «ناطق نوری» یك روح در دو قالب هستند وانصاریاید از قدرت خود برای پس زدن خاتمی که ضد ولایت فقیه است استفاده کند. در قم وضع فرق می کرد. «جوادی آملی» و «مشکینی» و «امینی» امام جمعه های قم در جریان انتخابات، هر سه مشروط عمل کردند. اما بعد ازسفر به آمل و دیدار با آقای خامنه ای گفتند ما به ناطق نوری رأی می دهیم چون آقا این طور خواسته است. من هم به آمل رفتم «میرحجازی» به دیدنم آمد وگفت باید به ناطق نوری رأی بدهی. گفتم چهارشرط من در مورد ناطق محقق نبود و من به خاتمی رأی می‌دهم.

خلاصه با همهٔزوری که زدند همانطور که آقای «عبدالله نوری» پیش بینی کرده بود آبرویشان در انتخابات رفت و «الله کرم» و «ده نمکی» هم رسوا شدند. اما بلافاصله بعد از انتخابات با رسیدن پول و وعده، عملیات شروع شد. این که می‌بینید نوری این همه مورد حمله قرار می گیرد و حتی این‌ها قصد جانش را کرده‌اند، برای این است که می دانند او و خاتمی بر سر عهد و پیمان خود با مردم هستند.

این‌ها علاوه بر طرح های حمله به روزنامه ها و زدن و بردن و کشتن آزادیخواهان با کمك جناح راست، طرح راه‌اندازی یك روزنامه به نام «عصر» را دارند که بعد از

ظهرها منتشر خواهد شد هفته نامه ای را نیز به نام «فهمیده» تدارك می‌بینند.

آقای خامنه ای در شب محرم سال ۱۳۷۵ برای سپاه سخنرانی کرد که قسمتی از آن سری اعلام شده بود. در این قسمت ایشان مردم را به عوام و خواص تقسیم کرده بود و این که خواص باید حکومت کنند و عوام تبعیت. در جریان انتخابات رئیس جمهوری این قسمت سری را به شکل گسترده‌ای پخش کردند بچه های انصار عامل آن توزیع بودند. همان عوام الناس اما با رأی خود نشان دادند که خواص مورد اشارهٔ رهبر، ول معطلند.

حاشیه‌ای بر متن مطلب

درپایان این بخش تصور می‌کنم توضیحاتی لازم باشد. چه ممکن است بسیاری از خوانندگان با مطالعه آن به دلیل ذکر اسامی متعدد از سوی «پروازی» و اشارات وی به توطئه‌ها و طرح‌های گوناگون، در واقع دچار سردرگمی شوند. گویندهٔ سخنان همانطور که گفتم فردی است به نام «حجت الاسلام پروازی» که از فارغ التحصیلان مدرسه حقانی در قم است. او به عنوان ملای بسیجی به جبهه می‌رود و در آنجا برای تهییج روحیهٔ جنگجویان وتهیهٔ خوراك برای ماشین جنگی

ولایت فقیه، نوحه و روضه می‌خوانده‌است. در بازگشت از جبهه او وشماری از دوستانش ازجمله آخوندی به نام «نجفی» محفلی به نام «رزمندگان» برپا می‌کنند که در نهایت به «انصار حزب الله»ختم می‌شود. نکتهٔ جالب در این است که مطابق سخنان او، جناح های قدرت هرکدام به نوعی در صدد جذب انصار و بهره گیری از آن بوده‌اند. دیدارهای مکرر «پروازی» و «الله کرم» از بیت خامنه‌ای و حضور آنها در استراحتگاه‌های ولی فقیه در «دوکوهه» و «آمل» معرف آن است که سرنخ انصار دردست دستگاه خامنه ای است. منتهی در دفتر آقا نیزمثل بقیهٔ کشور، دسته بندی و جناح بازی در اوج جریان دارد. به این ترتیب که یك طرف آقای «محمدی گلپایگانی» رئیس دفتر خامنه ای قرار دارد که با خاتمی دوستی دارد و می‌گویند حامی وی دردستگاه ولی فقیه است. طرف دیگر «معزی» قرار دارد که کارهای فرهنگی و نمایندگی‌های خامنه‌ای و بریز وبپاش‌ها دست اوست. «معزی» طبعاً آدم آرامی است اما در جریان انتخابات با جناح راست ساخت ومُهر آقای خامنه ای را زیر نام ناطق نوری زد. با این حال دردفتررهبری آن‌که خطش را همه می‌خوانند «میرحجازی» است. معاون سابق «ریشهری» در وزارت اطلاعات و فردی که امور امنیتی و عملیات ویژهٔ دفتر رهبری زیرنظراوست واین «میرحجازی» همانی‌است که «حجت الاسلام پروازی» چند بار با او درگیر می‌شود و اکبر گنجی از او به نام عالیجناب

خاکستری یاد می‌کند البته گنجی این لقب را بعداً به تنی دیگر از آمران قتل‌ها از جمله: روح الله حسینیان، محسنی اژه‌ای و علی رازینی نیز می‌بخشد. آدم‌های دیگر را که «پروازی» ذکر می‌کند این‌ها هستند:

۱ - سلطانپور: از سران حزب الله که مدت‌ها در وزارت صنایع مدیر کل بود و امروز در تشکیلات حراست اطلاعات سپاه مشغول است.

۲- عبداللهی: از جناح ضربت انصار حزب الله که کار آتش زدن کتابفروشی‌ها و سینماها را رهبری می‌کند و اخیراً با «الله کرم» اختلاف پیدا کرده است. «عبداللهی» که یك چشمش را درجنگ از دست داده، فردی است که دربرخورد با مخالفین رفتار خشونت آمیزی دارد.

۳ - سرتیپ پاسدار ذوالقدر: از فرماندهان و اعضای مؤسس سپاه پاسداران که قبلاً رئیس ستاد سپاه بود و بعد از عزل «محسن رضائی» وانتخاب «یحیی رحیم صفوی» به فرماندهی سپاه از سوی خامنه‌ای به جانشینی فرمانده کل سپاه انتخاب شد.

۴ - حسین و برادرش محمد ژولیده : از رزمندگان چهل درصدی هستند. یعنی چهل درصد ازسلامتی خود را درجبهه ازدست داده‌اند وجزو کسانی بودند که «عطاءالله مهاجرانی» و «عبدالله نوری» را سیلی زدند.

۵ - فرج مرادیان : از بسیجی‌های عضوانصار حزب‌الله است.

۶ - مسعود ده نمکی : چهرهٔ سرشناس انصار وسر دبیر

هفته نامهٔ «شلمچه» از ایدئولوگ‌های انصار حزب الله است.

۷ - حاج بخشی : سردبیر نشریهٔ «یالثارات الحسین» و از مسئولان جناح ضربت انصار حزب الله است.

۸ - حسین‌شریعتمداری. نقش‌حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان دربازجوئی ازمخالفان وبعدازمسئولیت‌هایش در اوین در کشتارهای سال ۶۷، به عنوان مسئول بخش فرهنگی و اجتماعی وزارت اطلاعات بسیار قابل تأمل است. او کار بازجوئی وگفتگو با اهل قلم و افرادی را که به عنوان مخالفان جمهوری اسلامی مشهور بودند و قصد بازگشت به ایران را داشتند سرپرستی می‌کرد و وقتی این افراد به ایران می‌رفتند مجبور بودند مدت‌ها با او گفتگو کنند تا مجال زندگی در ایران را پیدا کنند. مرحوم احمد انواری مدیر پرخاش وجبهه ملیون، خود برای من تعریف کرده بود که چگونه مدت‌ها شریعتمداری (به همراه حسن شایانفر) وعباس سلیمی نمین که آن روزها سردبیر کیهان هوائی بود با اومصاحبه می‌کردند.

شریعتمداری مصاحبه کنندهٔ (بازجو) محسن پزشکپور رهبر حزب پان ایرانست هنگام بازگشت به ایران بود.

۹ - سرتیپ پاسدار محمد شریعتمداری : فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا.

۱۰ - سرتیپ پاسدار محمد کوثری : از فرماندهان سپاه و مسئول لشکر ویژه سیدالشهداء مأمورحراست مقر سران رژیم

۱۱ - مهدی نصیری : طلبه ای‌که به خدمت «ریشهری»

درآمد، مدتی سر دبیر کیهان شد و بعد ماهنامهٔ «صبح» را راه انداخت.

۱۲ - یوسفعلی میرشکاك : از شاعران و نویسندگان و نقادان حزب اللهی که روزی با ناسزا گفتن به شاملو و نویسندگان و شاعران و هنرمندان مخالف رژیم، کوشید مثل برادر حاتم طائی شهرتی کسب کند، بعد سر از روزنامه «بهمن» آقای مهاجرانی در آورد و از «شاملو» عذر خواست. بار دیگر به انصار حزب الله پیوست و در «شلمچه» مطالب مالیخولیائی‌اش را نشر داد و سرانجام با انصار نیز درگیر شد و فعلاً زیر دست حجت الاسلام «زم» در سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری مشغول کار است و بعضی‌ها می‌گویند به علت ابتلای بسیار به افیون والکل کمتر ازخانه بیرون می‌آید.

۱۳ - حجت‌الاسلام علم‌الهدی: یك منبری تندرو است که روضه خوانی برای انصار حزب الله را بر عهده دارد و از نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه است.

۱۴ - موحدی ساوجی : ازسران جناح راست در مجلس.

۱۵ - سرتیپ علیرضا افشار : از سران سپاه پاسداران.

پیشدرآمد

پیشدرآمد

نخستین باری که نام حاج سعید اسلامی را شنیدم دو سه هفته بعد از حادثه معروف اتوبوس بود که بیست و یك تن ازنویسندگان شاعران وروزنامه نگاران اغلب دوست وآشنا، قرار بود با آن در پانزدهم مرداد ۱۳۷۵ به ارمنستان بروند.

یکی از یاران همه روزگاران در نامه ای برایم شرح حادثه را بازگفته بود و در ضمن اشاره ای به دوتن کرده بود، آقای هاشمی و حاج سعید. در باب این حاج سعید پرس و جو کردم و فهمیدم نام اصلی‌اش اسلامی است و معاونت علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات را در امور بین المللی (وعملاً در همه امور ازجمله حوزه فرهنگ و اندیشه) عهده‌دار است. هیچکس اورا از رو به رو ندیده بود. یعنی دوستان ما همگی با چشم‌های بسته شده با چشم بند با او برخورد داشتند و از دشمنان نیز دست ما به کسی نمی‌رسید تا در باب حاج سعید تحقیقی از او بکنیم. اما برای من روشن شده بود که حاج

سعید در قتل سعیدی سیرجانی و حوادثی که از نخستین سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی گریبانگیر اهل اندیشه و فرهنگ و بزرگان عرصه دین (از مسیحی و یهودی گرفته تا اهل سنت و شیعهٔ مرتضی علی) که حاضر به بیعت با ولی فقیه نشده اند، رخ داده نقش مهمی را برعهده داشته و دارند.

چند هفته پس از قتل ابراهیم زال زاده آزاده ای که بهای سنگینی برای انتقال نامه‌ی تکان دهنده فرج سرکوهی بین دو زندان، به همسرش در آلمان، پرداخت، یکی ازیاران کهن، ضمن شرح دلایل ربودن و به قتل رساندن ابراهیم، که به جز دوستی دیر و دور در آخرین سفرش به لندن، از یافتن دوباره زندگی و عشق در وجود همسر نازنینش با من گفته بود، واین که علیرضا می‌خواهم در سیاهه‌ی استبداد چراغ عشق بیفروزم و دو جلد مجموعه‌ی آثار شاملو را به من داده بود، به شخصی به نام حاج سعید اشاره کرد که دو روز پس از گم شدن زال‌زاده، از طریق روزنامه نگاری در خدمت دستگاه، ابراهیم زال‌زاده را تهدید کرده بود که ...

تقریباً تلفن من در آن یکشنبه خونین یکسره اشغال بود، چند مصاحبه تلفنی درباره‌ی فروهرها، و اشکی که بند نمی‌آمد، نیمه شب روز بعد تلفن زنگ زد برای دادن خبر فکسی در راه ... فکس که آمد ماجرای قتل آن دو عزیز

روشن شد. داستان نوار و بخش شنود وزارت اطلاعات. و بلافاصله من این ماجرا را در الشرق الاوسط به عربی و کیهان لندن به فارسی نوشتم. و طی یك هفته در اغلب رادیوهای بین‌المللی در برنامه فارسی و عربی و انگلیسی شرح دادم که چگونه رازدست داشتن مأموران وزارت اطلاعات در قتل فروهرها به اطلاع خاتمی رسیده است.

از قتل فروهرها (شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷) تا ربوده شدن و قتل محمدمختاری ومحمدجعفر پوینده (۱۲- ۱۸ آذر۱۳۷۷) با آنکه همه روزه مطالبی به دست من می‌رسید و من آن‌هارا در مصاحبه ها و نوشته هایم بازگو می کردم. اما تا پیش از دیدار فرانکفورت، هویت قاتلان و آن مجموعه‌ای که از فردای درگذشت آیت الله‌خمینی و روی کار آمدن سیدعلی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عملاً زمام امور کشور را در دست داشتند و در برابر هیچ مقام و مرکزی خود را پاسخگو نمی‌دانستند، برای من روشن نبود. اواخر آذرماه ۱۳۷۷، فردی که دوبار در جریان یك فستیوال فیلم او را دیده و در رابطه با آثار مخملباف و کیا رستمی با هم بحث کرده بودیم و دوروز بعد از درگذشت علی خاتمی نامه‌ای را با فکس یا (دورنگار) برایم فرستاده بود که «عشق تو را به کارهای علی می‌دانم و آن برنامه ویژه‌ای را که نوروز ۵۷ پیش از انقلاب در خانه علی و زری خاتمی به طور زنده از رادیو ۲ پخش کرده بودی هنوز دارم و امشب با یاران علی به آن گوش

می‌دهیم. علی به امیریه وفادار ماند. تو نیز سر ازحکومت عشق برندار، و امشب همسفر گریه های ما باش ...»، این بار نیز در دیرگاه شب از تهران تلفن زد. صدایش سخت گرفته بود. می دانستم که در جبهه دوم خرداد، جای ویژه‌ای یافته است و لابد گرفتگی صدایش، از اندوه سر بریدن‌هاست و توطئه ای که برای خاتمی و جبهه دوم خرداد تدارك دیده‌اند. نشانی‌هائی را داد و بعد گفت نامه مهمی را با فکس برایم می فرستد که می توانم به مفاد آن عمل کنم یا آن را پاره کنم. اما تأکید کرد در صورتی که متن نامه را بی اهمیت یافتم و یا از عمل کردن به درخواستی که در آن ذکر شده بود به هر دلیلی پرهیز کردم، مسئله نامه را به هیچ وجه با کسی در میان نگذارم. ده دقیقه بعد نامه رسید در آن نشانه هائی بود از فردی که روز بعد در هتل ... شهر ... منتظرم بود تا «حکایت ها با تو بازگوید که بر سر آن عزیزانمان چه آمد و چه کسانی سینه فروهرها را شکافتند و گلوی پر از شعر و سخن مختاری و پوینده و شریف و ... را فشردند تا آزادی را استفراغ کنند ... ».

کمی تکان خوردم. که این خود می‌توانست دامی باشد و دو روز دیگر من نیز عنوان «زنده یاد» را از سوی دوستانم دریافت کنم. با همسرم به مشورت نشستم. و خیلی طبیعی بود او که دراین سال‌ها همیشه با حزم و دور اندیشی بیشتری به خطرات نگریسته است با سفر من به ... مخالفت کند. با

این همه قرار شد با رعایت همه جوانب کار و احتیاط لازم و در جریان گذاشتن دوستی در آلمان که می توانست زمینه مراقبت ازمرا از دور فراهم کند صبح علی الطلوع در حالی که تمام طول شب به دیدار مرموز می‌اندیشیدم، عازم ... شوم.

پرواز کوتاه بود. و من دو ساعت و نیم پس از خروج از لندن، با توجه به نیم ساعت فاصله فرودگاه شهرمقصد تا مرکز شهر و هتلی که قرارگاه ما بود، به همسرم اطلاع دادم که در محل ملاقات هستم. هتلی بود بزرگ و پنج ستاره و مطابق قرار، طرفی که من هرگز او را ندیده بودم می بایست رأس ساعت ۱۲ از طریق بلند گو مرا صدا (page) کند. نگاهی به دور و برم کردم و متوجه شدم دوستم به همراه کسی که می توانست مأمورپلیس باشد درگوشه‌ای از سالن عمومی هتل مراقب من هستند. خیالم راحت شد و به طبقه اول هتل رفتم که از آن‌جا به راحتی می‌توانستم رفت و آمد را در سالن عمومی زیرنظر داشته باشم. رأس ساعت ۱۲ جوانی را مشاهده کردم که بایك کیف بزرگ به سوی Reception رفت و چیزی گفت و بعد مراصدا زدند که به قسمت Reception بروم. زمانی که از پله‌ها پائین آمدم به اشاره به دوستم حالی کردم که طرف همان فردی است که کمی دورتر از او ایستاده و چشم به تابلوهای نرخ ارزهای معتبر دوخته است. جلو رفتم و به شانه جوان منتظر دستی زدم. خیلی آرام به سوی من برگشت. انگار صد سال است که مرا می شناسد.

بعد از تعارفات معمولی، به قهوه خانه هتل در طبقه اول رفتیم. دوستم به همراه همان آلمانی بلند قامت با فاصله کمی از ما وارد قهوه خانه شدند و در گوشه‌ای نشستند.

ساعتی بعد من در حالی غیرعادی سنگینی آن‌چه را شنیده بودم در گفتگوی تلفنی با همسرم، تا حدودی کاهش دادم. جوانی که از تهران آمده بود، نواری برای من پخش کرد که در آن صدای ناله پروانه و فریادش داریوش فروهر رعشه براندامم می انداخت. این همان داریوش عزیز بود که حسنعلی خان در بچگی‌ام حکایت پایمردی‌هایش را با پدر نقل می‌کرد. داریوش که اولین بار وقتی بعد از شرکت در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی، راه ما به قزل قلعه افتاد، همان شب اول برای کاستن از خوف من و سه چهار رفیق همسن و سال از هیبت زندان و استوار ساقی معروف، برای ما میوه فرستاد با پیامی که «هیچ غلطی نمی توانند با شما بکنند و چند روز دیگر آزاد می‌شوید». داریوشی که همسفرش تا کردستان بودم. و آخرین بار وقتی به فرانسه آمده بود سر بر شانه اش گذاشته بودم. صدای زخمی پروانه را می‌شنیدم که دو سه روز پیش از دریدن سینه‌اش، در گپ تلفنی‌مان که این آخری‌ها به هفته ای دوبار رسیده بود سفارش ... را کرد و این که هوایش را داشته باشید. جوان از وطن آمده، می دانست با پخش نوار تکان دهنده‌ای که مفتاح گشودن معمای قتل‌ها بود چه انقلابی در درون من

ایجاد کرده است. این نوار را از مجموعه ساعت‌ها «شنود» خانه فروهرها توسط بخش شنود وزارت اطلاعات تهیه کرده بودند. روز بعد از قتل فروهرها، مأموری که در ایستگاه صفی‌علیشاه نوارهای پرشده را از دستگاه استراق سمع امنیت خانه‌ی مبارکه‌ی ولی فقیه بیرون می‌آورد، برای امتحان کردن نوارها، به سرآغاز چندتا از آن‌ها گوش می‌دهد. (جمعاً چهل و دوخانه و دفتر، یك مسجد، یك بنگاه معاملات ملکی، و چند دفتر در وزارت ارشاد از جمله دفتر عطاءالله مهاجرانی و احمد بورقانی و مسجدجامعی از معاونان و عیسی سحرخیز از مدیران کل تحت پوشش این مرکز شنود قرار داشت. علاوه بر تلفن‌ها و فکس‌ها، که تحت مراقبت بود، میکرفن‌های مخفی متعددی نیز در اتاق‌ها و حتی توالت بعضی ازخانه ها و دفاتر و ... نصب شده بود که حد اقل چهارتای آن به مرکز صفی علیشاه، و بقیه به مرکز اصلی شنود وزارت اطلاعات در پاسداران - سلطنت آباد - در ضلع شمال شرقی مجتمع اطلاعات مشرف بر بزرگراه وصل بود). مأمور مورد اشاره با شنیدن نخستین فریادها، با کنجکاوی به بقیه نوارهای شنود دستگاه شماره ۴ متصل به کامپیوتر تفکیك کننده مرکزی، گوش داده بود ... این صدا را می‌شناخت، چند بار صاحب این صدا را دیده بود ... خودش است حاج آقا هاشمی ... صدا با کسی در تلفن همراهش (موبایل) گفتگو می کرد. صدای مخاطب شنیده نمی شد، اما صدای صاحب تلفن همراه

از طریق میکرفن‌های مخفی در خانه فروهرها به دستگاه شنود رسیده بود و حالا مأمور ومسئول دستگاه شماره ۴ این صدای آشنا را می‌شنید.

«حاج آقا تمام شد. راحتش کردیم ولی ...

- دقایقی سکوت نشانه‌ی‌آن است که صاحب صدا به سخنان حاج آقائی که طرف صحبت اوست گوش می‌کند - و بعد بار دیگر اوست که می‌گوید: متأسفانه ناچار شدیم زنش را هم راحت کنیم. غیر از این نمی‌شد او فهمیده بود.

- بعد باز سکوت است - وآنگاه صاحب صدامی‌پرسد کمونیسته را چه کنیم؟

(این کمونیسته کیست؟ بعدها روشن می شود که او قربانی بیگناهی است که واداراش کرده بودند با فروهر قرار ملاقات بگذارد و بعد هم با فتوای محسنی اژه‌ای سرش را بریدند و در گوری گمنام جایش دادند.)

راستی، حاج آقا در این مکالمه چه کسی است؟

تنها دو هفته بعد از دیدارم با جوان از وطن آمده بود که فهمیدم حاج آقا کسی به جز مصطفی پورمحمدی قائم‌مقام فلاحیان و دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات نبوده است. (شگفتا که چنین فردی بعد از بازجوئی از او و برکناریش، بار دیگر در صحنه ظاهر می‌شود و این بار در مقام عضوهیئت ژوری دادگاه ویژه روحانیت، حکم محکومیت عبدالله نوری یعنی یکی از کسانی را که جانانه و بی محابا به قلب

اطلاعات زدند و نقش او و شریکش فلاحیان را در قتل‌های زنجیره‌ای فاش کردند، صادر می‌کند.).

***

نوار تکان دهنده بود و از آن تکان دهنده تر، مطالب تایپ شده‌ای بود که رسول دوم خردادی‌ها برایم آورده بود. و درنخستین صفحه‌ی آن شش پیام به عنوان شخصیت‌های محوری پرونده قتل و طراحان جریان «حذف و حصر» و «تشکیك و ترویج» به چشم می خورد.

- علی فلاحیان وزیر اطلاعات سابق و مشاور ولی فقیه
- میرحجازی مسئول دفتر ویژه در مقر ولی فقیه
- مصطفی پورمحمدی قائم‌مقام وزیر اطلاعات
- سعید امامی ملقب به اسلامی معاون سابق وزیر اطلاعات، و مشاور عالی و مسئول عملیات مقابله با هجمه فرهنگی
- صادق مسئول بخش التقاط در وزارت اطلاعات
- مصطفی کاظمی مدیرکل امنیت داخلی معروف به هاشمی و موسوی و موسوی نژاد

بر پایه مطالب تایپ شده‌ای که به دستم رسید و بعداً درباره‌ی جزء جزء آن تحقیق کردم و سپس بخشی از آن را در هفته نامه کیهان لندن و ماهنامه روزگارنو، و روزنامه‌های «الشرق الاوسط» و «الوطن» منتشر کردم و در مصاحبه‌های

رادیوئی نیز به تفصیل درباره‌ی این مطالب سخن گفتم، پس از روی کار آمدن خاتمی، مجموعه‌ای که در دوران وزارت علی فلاحیان و از نخستین ماه‌های پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه تشکیل شده بود وکار«حذف و حصر» چهره‌های برجسته‌ی اپوزیسیون و جامعه روشنفکری و نیز مخالفان حوزوی را برعهده داشت و عملاً سلطنت مطلقه اطلاعات را برکشور بر قرار کرده بود، به ناچار به حلقه تنگتر ومحرمانه تری تبدیل شده بود که حالا چگونگی عملکرد و مهره‌های اصلی آن پیش چشم من قرار داشت.

به طور کلی این حلقه در سه قطاع که به محور مرکزی حلقه وصل بودند عمل می‌کرد. محور مرکزی شامل همان پنج تنی بود که نامشان در صدر مطالب واصله قرار داشت. و عملکرد هر قطاع از این قرار بود:

۱ - قطاع ارزیابی و گزینش

شخص پورمحمدی نظارت عالیه براین قطاع را داشت و همکاران او از این قرار بودند: خزائی، پورفلاح، مصطفی کاظمی - موسوی‌نژاد - ، مهرداد علیخانی، حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان و روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد اسلامی ومدیر کل سابق وزارت اطلاعات و محمدمهدی خزعلی فرزند آیت الله ابوالقاسم خزعلی مشاوران این مجموعه بودند. ضمن این که شریعتمداری مسئولیت‌های

دیگری رانیز دررابطه باکل‌حلقه عهده‌دار بود. کار این مجموعه بررسی و ارزیابی عملکرد شخصیت‌های‌سیاسی، فرهنگی، هنری، علمی و مذهبی کشور در داخل و خارج ایران و آثار تخریبی فعالیت‌های آن‌ها بر نظام حاکمیت دینی بود. این‌ها اسامی را بر می‌گزیدند که از دیدشان، باید طرح حذف و حصر نسبت به آن‌ها به اجرا گذاشته می‌شد.

۲ - قطاع توجیه و تبریر

مجموعه دوم که زیر نظر مستقیم شخص فلاحیان قرار داشت، مسئول ایجاد زمینه‌های حذف و حصر (از طریق جهت دادن به افکار عمومی علیه فرد مورد نظر - توجیه) و فراهم آوردن جواز شرعی حذف و حصر - تبریر - بود. در این مجموعه چهره‌های شاخص، میرحجازی در دفتر رهبری، علی رازینی و محسنی اژه‌ای درقوه قضائیه، روح الله حسینیان در مرکز اسناد و دادگاه ویژه روحانیت علی خزعلی، حسین شریعتمداری و تیمش در کیهان و ابواب جمعی انصار حزب الله «یالثارات الحسین» و«شلمچه» بودند. البته درجریان قتل‌های زنجیره‌ای که از قتل دکتر عبدالرحمن قاسملو و کاك عبدالله قادری در خارج « وین » و قتل دکتر کاظم سامی در داخل شکل گرفته بود و تا اواخر دوران ریاست رفسنجانی با وجاهت شرعی علنی و پس از روی کارآمدن خاتمی، به صورت پنهانی و در چهارچوب یك مجموعه‌ی مافیائی ضد دولت،

ادامه داشت، فتواهائی نیز علیه قربانیان با مهر و امضای کسانی مثل فاضل لنکرانی و محسنی اژه‌ای ابوالقاسم خزعلی و مصباح یزدی در دست است که متن آن نه در رابطه با یك فرد بلکه درباره‌ی یك نوع تفکر و خط دینی و فکری است. مثلاً از فاضل سئوال کرده‌اند : « بسمه تعالی، استدعا می‌شود نظر مبارك را در مورد کسانی که در عصمت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها تشکیك می‌کنند و قائل به ظهورحضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف نیستند چیست؟ »

آقای فاضل در جواب نوشته است:

«بسمه تعالی، اگرموردنظر برمسلمان زاده منکرعصمت و ظهور است شرع انور تکلیف ناصبی‌ها و مرتدین را روشن کرده است. والله اعلم».

این فتوا برای کشتن تعدادی از مخالفان و روشنفکران مورد استفاده قرار گرفته است. نحوه‌ی کار از این قرار بوده که مثلاً حسین شریعتمداری مطالبی را درباره ارتداد ملیون و فرمایش امام درباره‌ی مصدق و جبهه ملی و ارتداد سرانش چاپ می‌کرد. همزمان شلمچه و یالثارات الحسین عبارات مجعولی از داریوش و پروانه فروهر نقل می‌کردند که بله این‌ها منکر عصمت ائمه هستند و مقوله ظهور را یك دروغ ساختگی می دانند. هفته بعد در حوزه عده‌ای از طلبه‌ها اعلامیه‌ای انتشار می دادند که در آن بااشاره به مطلب شلمچه و ... وا عصمتا، وامهدیا سرداده می‌شد و این که

چه وقت مسئولان محترم نظام در برابر این مرتدین کافر ناصبی واکنش نشان می‌دهند. در این مرحله بود که حکم قتل فرد مورد اشاره مثل داریوش و پروانه فروهر با استناد به فتوای فاضل لنکرانی یا خزعلی و یا ... به دست مأموران تنفیذ حکم که اغلب از وابستگان سپاه قدس و اطلاعات سپاه بودند داده می‌شد. در مورد دکتر شاپوربختیار یك فتوای مشکوك به مهر و امضای آیت‌الله خمینی به تاریخ ۹/۱ / ۱۳۶۰ از سوی حسینیان با مهر مرکز اسناد اسلامی به تیم مسئول حذف بختیار داده شده بود.

۳ - قطاع پیگیری و تنفیذ

این مجموعه که دارای دوشاخه داخل و خارج بود، زیر نظر مستقیم سعید امامی فعالیت می‌کرد. و از گروهی مأمور متعصب و سبع اطلاعات سپاه، سپاه قدس، و بخش عملیات وزارت اطلاعات سود می‌جست. کسانی هم چون احمد وحیدی و مرتضی رضائی از مسئولان اطلاعات و حراست اطلاعات سپاه، خسرو براتی - راننده اتوبوسی که نویسندگان و شاعران را به ارمنستان می‌برد - ، مهرداد علیخانی معاون مدیر کل عملیات، حسین شیخ عطار، محمد آزادی و ... از سرشناسان این مجموعه بودند.

قطاع پیگیری و تنفیذ برای دستیابی به اهداف خود و حذف آن‌ها از مزدوران و وابستگان خارجی نیز استفاده

می‌کرد. (مثل قاتلان دکتر شرافکندی و یارانش، و قاتلان شخصیت‌های بلوچ در پاکستان، و بلند پایگان حزب دموکرات کردستان در شمال عراق و ...) این سه قطاع از همکاری شماری از روحانیون و روزنامه نگاران و دیپلمات‌ها و ... در داخل و خارج کشور برخوردار بودند.

***

در همان دیدار ... در هتل ... متوجه شدم که نخست سعید حجاریان و در پی او علی ربیعی و خسرو تهرانی (از مشاوران خاتمی) در واقع کاشفان نوارهای شنود بوده‌اند. و خاتمی با داشتن این نوارها نزد رهبر رژیم می‌رود که اصرار داشته قتل کار خارجی هاست و به قصد بی اعتبار کردن نظام صورت گرفته است، و او را در جریان جرائمی قرار می‌دهد که ایران را تکان داده است. خامنه‌ای نخست درصحت نوارها تردید نشان می‌دهد. و بعد آن جلسه معروف مقابله رهبر با شماری از بلندپایگان وزارت اطلاعات و شکستن مصطفی کاظمی و خسرو براتی پیش می‌آید. اما چرا خاتمی تا این لحظه پرده را بالا نزده است؟ مخاطب من که از تهران آمده است می‌گوید: حالا این شما هستید که می‌توانید مانع از به جریان افتادن توطئه به انحراف کشاندن مسیر تحقیقات شوید. به عبارت دیگر حالا که نمی شود در ایران فریاد زد

قاتلان شایسته ترین فرزندان ایران در گستره‌ی فرهنگ و سیاست و دین، زیر گوش ولی فقیه، قتل‌ها را طراحی و به اجرا می گذاشتند با این همه اطلاعاتی که به دستتان رسیده است به میدان بیائید و مگر وظیفه یك روزنامه نگار و اهل قلم متعهد و ملتزم، آگاه ساختن جامعه از حقایق نیست؟ سخنان جوان هموطن، چنان مؤثر بود که فردای آن روز وقتی به لندن باز گشتم، علیرغم همه نصایح مشفقانه‌ی دوست و آشنا، نخستین بمب خبری را باکشف هوّیت سعید امامی و دیگر اعضای حلقه ی محوری، بر زمین زدم.

در آن تاریخ گو این که همگان در متهم کردن نظام به دست داشتن در قتل‌ها متفق القول بودند اما کسی از حلقه بزرگ و سه مجموعه‌ی داخل آن خبری نداشت. چنین بود که تا مدت‌ها مطالب و گفته های من در کیهان و الشرق الاوسط و الوطن و ... و رادیوهای فارسی و عربی زبان زیر سئوال قرار داشت. و حتی این جا و آن‌جا (به ویژه در صادرات کتبی و شفاهی و تصویری وزارت انطباعات رهبر شعبه فارسی زبان حزب بعث عراق، مسعود رجوی، و یکی دو نشریه و صدا و سیمای نفس بریده) تلاش برای بی اعتبار نشان دادن افشاگری های من و اتهام زدن به صاحب این قلم به وابستگی (گاه به شاه و گاه به شیخ و زمانی به سیا و روزی به ...) همزمان با گسترده شدن ابعاد وافشاگری‌ها آغاز شد. که در این زمینه در یکی از شماره‌های کیهان لندن

نامه‌ای به هوشنگ وزیری نوشتم (ضمیمه شماره ۱)

در دی‌ماه ۱۳۷۷، سرانجام مطصفی کاظمی و سی تن از دست اندرکاران حلقه - محفل خودسر به قول مسئولان نظام - و دراواخر بهمن ماه سعید امامی‌دستگیر و تحت بازجوئی قرار گرفتند.

جالب این که در همین دوران حملات گسترده‌ای از سوی حسین شریعتمداری، مسعود ده نمکی، حاج بخشی، مرتضی نبوی و ... در کیهان، شلمچه، یالثارات الحسین، رسالت و ... علیه من آغاز شد. البته من سال‌ها به فحش و ناسزاهای این جمع خو کرده‌ام. اما این بار قضیه فرق می کرد و حملات شکل هدایت شده داشت و با همان زمینه‌هائی انجام می‌گرفت که پیش ازحذف اهل اندیشه درایران علیه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته بود. علیرغم بازداشت امامی و شماری از محفلی‌ها و ادامه تحقیقات در این مرحله توسط کمیته سه نفره‌ای که خاتمی برای پیگیری پرونده قتل‌ها تشکیل داده بود (علی یونسی، علی ربیعی، و سرمدی از وزارت اطلاعات) و هیئت مشورتی کمیته مرکب از خسرو تهرانی، رضا خاتمی، و سه تن دیگر که از ذکر نامشان معذورم، هیچ نوع اطلاعاتی در رابطه با نتایج تحقیقات منتشر نمی‌شد. و تنها آنچه را من به دست می‌آوردم این جا و آن‌جا منتشر می شد. و روزنامه نویس‌های جبهه دوم خرداد که خود از هدف های اصلی حلقه حذف و حصر به شمار می‌رفتند با نقل مطالب من از فلان

رادیو با نشریه عربی می کوشیدند به فاش شدن اسرار قتل‌ها کمك کنند. آن طور که بعدها روشن شد، دفتر رهبری، شخص هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، احمد جنتی، محمد یزدی رئیس قوه قضائیه و البته قربانعلی دری نجف آبادی، مانع انتشار تحقیقات کمیته سه نفره بودند. و در عین حال روی ابقای دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات اصرار می کردند. اما سرانجام خاتمی توانست دری نجف آبادی را برکنار و پس از چانه زدن‌های طولانی با رهبر بر سر جانشین وی (خامنه‌ای به هیچ روی حاضر به پذیرش کسانی هم‌چون موسوی لاری، محقق داماد، مجید انصاری، خوئینی‌ها و صدوقی نامزدهای نخستین خاتمی برای وزارت اطلاعات نبود) سر انجام علی یونسی را به وزارت اطلاعات منصوب کرد. و او به سرعت از مجلس رأی اعتماد گرفت.

***

حملات نشریات وابسته به حلقهٔ «حذف و حصر» ، علیه من، زمانی که بار دیگر نام سعید امامی را در کنار کاظمی و براتی و ... شریعتمداری و حسینیان مطرح کردم وپس از انتشار بیانیه ی سازمان قضائی نیروهای مسلح (ضمیمه شماره ۲) تصویرامامی را درابعاد گسترده ازطریق مطبوعات فارسی وعربی وتلویزیون ایرانیان علی لیمونادی که جهان گسترشدن تصویر امامی مدیون اوست و شبکه اینترنت، در

برابر دیدگان جهانیان گذاشتم، جهت دیگری گرفت (ضمیمه شماره ۳ و ۴) حالا آن‌ها متوجه شده بودند که صاحب این قلم به منابعی دسترسی یافته است که نخواهند گذاشت خون ناحق پروانه‌های گستره‌ی ستیز با استبداد، هدر شود.

ازاین مرحله به بعد همه توان من در کنار ادامه‌ی افشاگری‌ها روی تألیف این کتاب متمرکز شد، انتشار مطالب جالب و گاه تکان دهنده‌ای که در داخل کشور، در مطبوعات جبهه دوم خرداد به چاپ می‌رسید و حجم آن با انتشار بیانیه‌های سازمان قضائی نیروهای مسلح درباره‌ی خودکشی سعید امامی رو به افزایش گذاشت، مرا بیش از بیش دردنبال کردن کاری که از زمان انتشاردادن سخنان حجت الاسلام پروازی از بنیان گذاران انصار حزب الله در کیهان لندن و روزگار نو یك ماه پیش از قتل فروهرها آغاز کرده بودم، و با دیدار جوانی که از ایران آمده بود و در شهر ... آن نوار را برای من پخش کرد و مطالبی را که پایه این کتاب شد، در اختیارم گذاشت، ابعاد تازه ای یافت، پایدارتر کرد (گزیده‌ای ازاین مطالب را در بخش ضمیمه‌ها آورده‌ام).

کتاب‌را باسخنان‌پروازی‌آغازکرده‌م واشاراتی‌که درباره‌ی انصارحزب‌الله داشته‌ام وبعد به سراغ سعید امامی و قتل‌های زنجیره‌ای و ارزیابی دستگاه‌های اطلاعاتی وژیم رفته‌ام.

آرزوی من این است که این تلاش تبعیدی دور از خانه‌ی پدری، درآشکار شدن هویّت آنها که وطَن را ملَك طلق خویش

می پندارند ویا برقراری حاکمیت فریب ومرگ بر بستر انقلابی که ریشه درجان یك ملت داشت، فجیع ترین جنایات را به اسم اسلام ناب محمدی انقلابی مرتکب شده‌اند، زمینه ساز شود.

همین که می‌بینم ده ماه پس از آن که من از حلقه‌های مرگ در دستگاه اطلاعات رژیم و دفتر رهبری نوشتم و گفتم، عبدالله نوری دولتمرد آزاده‌ای که حضور درقلب ملت را اگرچه درزندان، بربازیگری در نمایشنامه حاکمیت، آن هم در نقش‌های اصلی، ترجیح می‌دهد وپا دربلندی‌های تاریخ می‌گذارد، در دفاعیاتش همان حرف‌ها را تکرار می‌کند (ضمیمه شماره ۵) حس می‌کنم که خطرکردن‌های این چندماه، بیهوده نبوده‌است.

حالا در وطن نیز از « خانه اشباح » (ضمیمه شماره ۶) «سعید امامی و حسین شریعتمداری» (ضمیمه شماره ۷) می‌گویند و می‌نویسند وبلافاصله پس از سخنرانی «روح‌الله حسینیان» (ضمیمه شماره ۸) دردفاع ازعزیز ازدست رفته‌اش سعیدامامی، «عالیجناب خاکستری» (ضمیمه شماره ۹) رسوا می‌شود وهمزمان قلعه الموت ولایت «مدرسه حقانی» (ضمیمه شماره ۱۰) تصویرمی‌شود. ونویسنده با شهامتی که به طنز سیاسی مفهوم تازه ای داده است راز جلسات محرمانه عصرهای‌دوشنبه رادرکیهان فاش می‌کند(ضمیمه شماره ۱۱).

در خرداد که خاموشش کردند خط جنایت تا نخستین روزهای ریاست جمهوری رفسنجانی دنبال می‌شود. (ضمیمه شماره ۱۲). و صدای زخمی پوینده از گلوی «صفا» بیرون

می‌آید (ضمیمه ۱۳). «نشاط» پیش از داغدار کردن یاران جامعه مدنی تیر حقیقت را در کمان شهامت می‌گذارد و به قلب لانه فساد اطلاعات می‌زند (ضمیمه‌شماره ۱۴). و پایان سعید امامی و ادامه یافتن اندیشه او را خبر می‌دهد (ضمیمه شماره ۱۵) ودرنهایت بازبه سعید می‌رسیم. واینکه چگونه انسانی می تواند خود را ذوب شده در عشق الهی و ولایت بداند و بعد بتواندآن همه دروغ را، آنگاه که هنوز بر اسب مراد سوار است بر زبان آورد (ضمیمه شماره ۱۶)

خسته ازکارنیستم، اما سنگینی حقایقی که دراین ماه‌ها از چند و چونش آگاه شدم، همچنان حس می‌کنم. و این کتاب مقداری از باری که بر شانه می‌کشم می‌کاهد. لازم می‌دانم دراینجا از نویسندگان و اندیشمندان آزاده و فرزانه‌ای که سعید امامی در سخنانش به آن‌ها اهانت کرده است - برای نقل این سخنان پوزش بخواهم. طبیعی است ارزیابی یك جانی مسخ شده درایدئولوژی مثل او، درباره فرزانگانی چون استاد بزرگوار دکتر احسان یارشاطر که همه عاشقان ایران مدیون کار سترگ او هستند و زنده یاد سعیدی سیرجانی و دوستان دیروز و امروز ... تنها می‌تواند در حلقه «حذف و حصر» و «تشکیك و ترویج» اعتبار داشته باشد.

علیرضا نوری زاده

چشم انداز:

سعیدامامی
مردی برای همه فصول جنایت

این که سعید امامی (اسلامی) که بود و از کجا آمد چندان مهم نیست آنچه اهمیت دارد مکتبی است که سعید امامی‌ها را باافسون وشعبده ایدئولوژی، ازیك دانشجوی آزاده و صادق که در خانواده‌ای فرهنگ دوست، بر دامان مادری خداشناس و پاکدل و پدری متدین و آگاه پرورش یافته، به هیولائی تبدیل می‌کند که آماده است برای حفظ سلطه‌ی حاکمیتی که قلباً به آن اعتقاد دارد و خود نیز جزئی از آن است به راحتی دروغ بگوید، شکنجه کند، آدم بکشد - بخش اعترافات - و در همه حال چنین تصور کند که اعمالش

مورد تأیید رهبری است که او را سعید جان صدا می‌زند و آنقدر به او اعتماد دارد که حتی هنگام سفر خانواده‌اش به نقطه‌ای، آن‌ها را به او می‌سپارد، و امام زمان از او خشنود و خدا از تلاش‌های او برای حفظ کیان ولایت فقیه راضی است.

سعید امامی (ملقب به مجتبی در بین بعضی از افراد خانواده و دوستانش) متولد ۱۳۳۶ شمسی (۱۹۵۸) وابسته به خانواده قوامی شیرازی است که در فارس دارای ریشه‌ای کهن است که تا حاج ابراهیم کلانتر عصر زندیه، و همان که دروازه‌های شیراز را به روی آغا محمدخان قاجار گشود تا لطفعلی‌خان زند را تسلیم او کند - و لطفعلی‌خان توانست به کرمان بگریزد - مسیر آن‌ها را داریم. و چون حاج ابراهیم جدیدالاسلام بوده بنا براین عده‌ای کوشیدند سعیدامامی را یك یهودی زاده قلمداد کنند. در حالی که او در خانواده‌ای مسلمان و معتقد به دنیا آمده بود. خانواده‌ای که بعضی از وابستگانش در شهر آباده و شیراز از فعالان جمعیت حجتیه در مبارزه با بهائی‌ها بودند. پدر سعید نام خود را به امامی تغییر داد و برادر او - عموی سعید - نیزکه سرهنگ ژاندارمری بود نام پاکروان را اختیار کرد. امامی پیش از گرفتن دیپلم با توجه به این که دائی‌اش نفر دوم دفتر وابسته نظامی ایران در واشنگتن بود به آمریکا رفت. در این زمان او ۱۸ ساله بود و شش ماه بعد وارد کالجی در اوکلاهما شد. در

سپتامبر ۱۹۷۸ در حالی که ایران صحنه‌ی پرشور تظاهرات انقلابی بر علیه رژیم پهلوی بود، به دانشگاه «استیل واتر» اوکلاهما رفت و به تحصیل در رشته مهندسی مکانیک پرداخت. در همین دوران سعید امامی که دوست دختری آمریکائی به نام «روزالین» داشته ناگهان دچار تحول روحی می‌شود و موهای سرش را که تا روی شانه‌اش می‌رسید کوتاه می‌کند و با کناره‌گیری از دوستان آمریکائی‌اش و جدائی از روزالین، سخت به فعالیت سیاسی در چهارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجوئی مخالف شاه که تحت تأثیر اسلام به قرائت مجاهدین بود، می‌پردازد. (هنوز هم کم نیستند کسانی که معتقدند سعید امامی همه گاه دلبسته اندیشه‌ی بنیانگزاران سازمان مجاهدین باقی ماند - او در جریان بازجوئی سعید شاهسوندی، وی را که از کادرهای اصلی سازمان مجاهدین خلق بود با دانش ایدئولوژیکی خود نسبت به تفکر غالب در سازمان و اندیشه‌ی مغلوب - مبانی فکری حنیف نژاد و یاران مؤسس - شگفتی زده کرده بود) سعید امامی خود در اعترافاتش به اشاره ازسال‌های فعالیتش در انجمن اسلامی دانشجویان یاد می‌کند. و از قتل حسین طباطبائی مخالف سرشناس رژیم اسلامی ایران در نخستین ماه‌های به روی کارآمدن رژیم اسلامی و تأثیری که این حادثه بروی می‌گذارد یاد می‌کند. در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) سعید امامی با گرفتن لیسانس در رشته‌ی میکانیک تصمیم به

بازگشت به ایران می‌گیرد اما با مخالفت سخت خانواده‌اش رو به رو می‌شود که با آگاهی از روحیات او مطمئن بودند به محض آن‌که به ایران بازگردد عازم جبهه‌های جنگ خواهد شد. سعید در بطن انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان که حالا با تصفیه های سال‌های ۶۰ و ۶۱ (۱۹۸۱ و ۱۹۸۲) کاملاً جذب در اندیشه ولایت شده است، خیلی زود مورد اعتماد نمایندگان رژیم در آمریکا قرار می‌گیرد. به طوری که به عنوان کارمند محلی وارد دفتر حفاظت منافع (زیر پرچم الجزایر) در واشنگتن و چند ماه بعد دفتر هیئت نمایندگی دائم درسازمان ملل متحد (نیویورك) می‌شود. او در این زمان دبیر انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان درآمریکای شمالی و کانادا است. همه کسانی که سعیدامامی را در سال‌های ۱۹۸۱ و۱۹۸۲ تا زمان بازگشت به ایران به یاد دارند تأکید می‌کنند که او به طرز شگفتی آوری جذب اندیشه ها و شخصیت آیت‌الله خمینی شده بود. اما آنچه زندگی او را یکسره دگرگون کرد آشنائی‌اش با علی فلاحیان بود. فلاحیان که از بدو تشکیل وزارت اطلاعات به عنوان معاون و سپس قائم‌مقام وزیر عملاً نقش مهمی دروزارتخانه داشت، همان اوائل برپائی وزارت اطلاعات، در سفری به آمریکا با اسم مستعار ودرجمع اعضای هیأت نمایندگی ایران دراجلاس سالیانه مجمع عمومی در سال ۱۳۶۲ با سعید امامی آشنا شد. فلاحیان در آن تاریخ سخت درجستجوی خرید تجهیزات

کامپیوتری شنود از آمریکا بود درمقر هیت نمایندگی او و سعید که کار مترجمی را عهده‌دار بود به طور تصادفی با هم برخورد کردند و فلاحیان وقتی از وفاداری امامی به انقلاب مطمئن شد از او برای یافتن تجهیزات مورد نظرش یاری خواست. قابلیت شگرف سعید امامی در تهیه آنچه فلاحیان می‌خواست، چنان تأثیری روی قائم مقام وزیر اطلاعات گذاشت که او بلافاصله پس از بازگشت به ایران، در جریان گذاشتن ریشهری خواستار جذب امامی به وزارت اطلاعات شد. سعید امامی به دعوت فلاحیان یك سال بعد به تهران آمد و به ریشهری معرفی شد. ریشهری به توصیه سعید حجاریان یکی از معاونانش در آن تاریخ، حاضر نشد امامی را در حوزه‌ی امنیت به کار گیرد بلکه اجازه داد از وی در حوزه اطلاعات استفاده شود. به این ترتیب سعید امامی نخست به عنوان محقق و کارشناس و سپس در مقام معاون حوزه تحقیق و ارزیابی اطلاعاتی وارد وزارت اطلاعات و امنیت کشور شد (خرداد ۱۳۶۴).

تا زمانی که ریشهری در وزارت اطلاعات بود سعید امامی راه به بخش امنیت نیافت. مجموعه‌ی خط امامی‌ها و چپ‌های اسلامی (حجاریان، ربیعی، پورنجاتی و شاهچراغی) به سختی با حضور او که از دید آن‌ها ذهنیت آمریکائی داشت، در حوزه امنیتی مخالفت می‌کردند. اما روزی که فلاحیان در کابینه نخستین رفسنجانی وزیر اطلاعات شد، این

سعید امامی بود که در کمتر از سه روز مهمترین حوزه وزارتی، یعنی معاونت سیاسی و بین‌المللی را زیر نگین داشت. خط امامی‌ها وچپ‌های اسلامی از وزارت‌خانه اسباب کشی کردند ...

در این تاریخ سعیدامامی با همسر و نخستین فرزندش که پسر بود، در یك آپارتمان سازمانی در نزدیکی ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات زندگی می‌کرد. (همسر سعید که هم اکنون در زندان است از زنان تحصیلکرده وآگاهی است که با دانستن دو زبان نخست در کار تحقیقات و بررسی همسرش را یاری می‌داد و بعد با تولد فرزند دومش صاحب کاری نیمه وقت در مرکز پژوهش‌های تاریخ، شده بود وی با همسران و دختران شماری از بلند پایگان نظام مثل آیت‌الله خامنه‌ای، رفسنجانی، ریشهری، فلاحیان، ناطق نوری و ... در ارتباط نزدیك و دوستانه بود) سعید امامی بعدها به ساختمانی با شکوه نقل مکان کرد که «اکبر خوش کوش» یکی ازنزدیکان فلاحیان ومردصدملیارد تومانی آن را ساخته بود و فلاحیان وسعیدامامی و مصطفی کاظمی هرکدام یك آپارتمان د ر این ساختمان داشتند.

یك سال بعد سعید امامی بخشی ازمسئولیت‌های حوزه امنیتی را نیز عهده‌دار شد. و از این‌جا به بعد او به شخصیت کلیدی تبدیل می‌شود که در کنار فعالیت‌های اداری‌اش، به عنوان مهمترین عامل خط دهنده، در حوزه

نظام از دفترِ رهبری گرفته تا شورایعالی امنیتِ ملی حضور دارد.

از روایت‌های متعددی که نویسندگان و روشنفکران دگراندیش ازسال‌های سلطه سعیدامامی بر وزارت اطلاعات، برایم نقل کرده‌اند، پیداست که سعید امامی همه گاه، در نقش مسئول بالا، در پایان بازجوئی‌ها با چشم بسته، ظاهر می شده است. و همین امر می‌رساند که او عملاً در رابطه با طعمه‌ها (یعنی تمام کسانی که به وزارت احضار می‌شدند و یا مثل زنده یاد سعیدی سیرجانی در چنگ سربازان گمنام امام زمان قرار می‌گرفتند) رشته حیات آن‌ها را در دست داشته است. و خود او نیز در اعترافاتش می‌گوید در قتل بعضی‌ها شخصاً نظارت داشته است.

اعتـرافات

۱

اعتـــــــــرافات

امامی تا سه هفته بعد از دستگیری‌اش چیزی بروز نمی‌دهد. مرتب نماز شب می‌خوانده و گریه می‌کرده است. یك روز بعد ازظهر درنمازخانه زندان بامصطفی کاظمی (موسوی‌نژادمعروف) رو به رو می‌شود که یك ماه پیش از او دستگیر شده بود. موسوی به او می‌گوید براتی - یکی دیگراز متهمان در قتل‌های زنجیره‌ای وادادە است ومن هم برای‌آقا - خامنه‌ای - نامه نوشته‌ام و تقاضای دیدار حضوری کرده‌ام. (این در حالی است که کاظمی سه روز پس از دستگیری در دیدار با خامنه‌ای به همه چیز اعتراف کرده بود بنا براین سخنش به امامی در واقع برای منحرف ساختن فکر او بوده‌است)

امامی چند روز بعد هنگامی که تلفنی از زندان با همسرش گفتگو می‌کرده باز زیر گریه می‌زند و پس از آن به

علی ربیعی عضو کمیته تحقیق ریاست جمهوری پیغام می‌دهد که آماده گفتگو است.

او جمعاً ۱۷ جلسه بازجوئی می‌شود. گاه ساعات بازجوئی به شش ساعت رسیده است و ۹۴ ساعت نوار و ویدیو از او در دست است.

عمده ترین محورهای اعترافات سعید امامی از این قرار بوده است :

- جمعا بر قتل سیصد و پنجاه نفر طی چهارده سال نظارت داشته‌ام که درمیان آن‌ها شمار اندکی‌را با دست خودم از بین برده‌ام و در موارد دیگر طراح و دستور دهنده بوده‌ام.

امامی از قتل سعیدی سیرجانی، کشیش میکائیلیان و کشیش‌دیباج، دکترضیائی - روحانی اهل سنت - پرده برمی‌دارد. همچنین فاش می‌کند فاطمه قائم‌مقامی به دستور فلاحیان کشته شده است.

او همچنین به طرح کشتن دکتر بختیار و دکتر برومند و دکتر قاسملو اشاره می‌کند، کسانی در بالا خبر داشتند اما محور اصلی فلاحیان بود. حکم قتل را او داد. در مورد شرفکندی، اطلاعات سپاه مستقیما درگیر بود. و ما فقط به آن‌ها کمك لوجستیکی دادیم.

- در تمام قتل‌ها در خارج، ما از عوامل خود در دستگاه‌های اپوزیسیون در بین نزدیکان افراد ترور شده بالاترین بهره‌ها را بردیم.

امامی گفته‌است فلاحیان اصرار داشت فریدن بویر احمدی را بکشم اما من او را نجات دادم و او هم اکنون در نقطه امنی در شوروی سابق زندگی می‌کند. او هم‌چنین گفته‌است: بعد از درگذشت امام، با توجه به نبودن رهبری هم وزن امام، به این نتیجه رسیدیم که تمام افرادی را که در خارج می توانند خطری برای نظام به حساب آیند، یعنی در واقع آن‌ها که داعیه رهبری دارند از بین ببریم پسر شاه جزو اولین نفرات بود منتها دستمان به او نرسید.

– بعد از دوم خرداد متوجه شدیم خطری را که با از بین بردن رهبران اپوزیسیون خارج‌ازکشور برطرف ساخته‌ایم اینك در خانه خودمان گریبانگیرمان شده است، به همین دلیل نیز حذف فیزیکی چهره‌های داخلی مطرح و به اجراء گذاشته شد.

– در رابطه با مجید شریف، وقتی ربیعی می‌گوید او که بچه مسلمان بود و صداقتش را هم ثابت کرده بود چرا او را کشتید؟ سعید امامی گفته است فلاحیان معتقد بود که:

«اگر مؤمن سنگر کفار شد حکم این است که او را بکشیم تا به سنگر کفار دست پیدا کنیم.»

عین این حرف را پاسدار محمدرضا نقدی فرمانده حراست اطلاعات سپاه و شکنجه گر شهرداران نیز در مشهد ایراد کرده بود. و حمیدرضا جلائی پور مدیر شرکت جامعه روز، ناشر نشاط نیز با اشاره به این سخن مقاله‌ای واقعاً خواندنی در نشاط سه شنبه ۵ مرداد نوشته بود با عنوان

«رویای کردستانی کردن امور» چون به ظاهر آدمکشان سپاه در کردستان یا چنین برداشتی، کردهای بیگناه را قتل عام می‌کرده‌اند، این گفته امامی و نقدی نشان دهنده این است که به طور کلی چنین برداشتی در دستگاه اطلاعات رژیم یك اصل پذیرفته شده است.

وسواس و وسوسه

امامی دربخشی ازاعترافاتش به بستر فکری خود اشاره می کند و می‌گوید : درآمریکا ما با دو طرز تفکر روبه رو بودیم عده‌ای از بچه‌ها - انجمن اسلامی - با قتل طباطبائی - حسین طباطبائی نخستین مبارز ایرانی که به دست یك مزدور آمریکائی رژیم که یك سیاه بود به قتل رسید. این قاتل هم اکنون درایران زندگی می‌کند و همسر ایرانی نیز اختیار کرده است - می‌گفتند قتل نفس ازجانب کسانی که خود تا دیروز مخالف این شیوه بوده‌اند، درست نیست.عده ای نیزکاملاً آن را تأیید می‌کردند. من چند هفته‌ای دچار حیرت شده بودم. سرانجام نزد آقای ب ... رفتم، ایشان هم خود از یك خانواده مذهبی بوده و هم اخوی او از معتمدین نزد امام به حساب

می‌آمد. او مدتی برایم درباره توطئه‌های ضدانقلاب سخن گفت و سرانجام ثابت کرد در راه تحقق شعارهای انقلاب خیلی‌ها باید از سر راه برداشته شوند.

آشنائی با آقای فلاحیان را سعادتی فرض کردم. ایشان از همان ابتدا نظر لطف خاصی به من ابراز کرد و زمانی که مأموریت را انجام دادم (اشاره امامی به خریدهائی است که به خواست فلاحیان از چند مؤسسه تجهیزات استراق سمع الکترونیکی در آمریکا انجام داده است) ایشان اصرار کرد که فوراً به تهران بروم و من بدون مطلع ساختن حتی پدرم، به تهران رفتم و روز بعد راهی شیراز شدم و ابتدا به خانه خواهرم که مثل پدرم حرفه معلمی‌را انتخاب کرده بود، رفتم. اما او از بازگشت من سخت ناراحت شد به خصوص وقتی مرا با ریش و رفتار اسلامی دید. بعد به دیدن پدرم رفتم او هم مرا ملامت کرد که چرا باز گشته ام ... آقای فلاحیان نسبت به نیروهای چپی که وارد اداره (وزارت اطلاعات) شده بودند بدبین بود. اتفاقا همین آقای حجاریان که حالا آزادیخواه دو آتشه شده با استخدام من سخت مخالفت کردند. در پرونده من نوشته بودند من مشکوك به همکاری با آمریکا هستم. این حرف باعث شد که شب به امامزاده صالح بروم و ساعت‌ها گریه کنم. اما روز بعد آقای فلاحیان مرا نزد امام برد. روی پای ایشان افتادم و مثل تشنه‌ای که به دریا رسیده باشد از سخنانشان بهره مند شدم ...

۲

برخورد با آل قلم

سعید امامی در رابطه با برخوردهایش با نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه و فرهنگ، در اعترافاتش چنین گفته است:

مدت‌های مدیدی فعالیت‌ها و گفت و شنودهای شمار کثیری از این‌هارا زیرنظر داشتم وبا عده‌ای از آن‌ها از نزدیك برخوردکردم.خیلی روشن بودکه کسانی مثل گلشیری یا سپانلو دین ندارند اما حزبی هم نیستند. در ابتدا من فکر می کردم می‌شود این‌ها را به راه آورد. اما وقتی گلشیری درلفاظی به خاندان عصمت وطهارت وچهارده‌معصوم اهانت‌کرد و شنیدیم که در نوشته هائی در مسلمات قرآنی مثل جن تشکیك کرده است دیدم دارندبه اساس دین ومذهب می‌زنند.مسأله مختاری

فرق داشت اوذهن حزبی داشت، یعنی موتوراین‌ها بود. پوینده هم چون آنتن‌های قوی داشت مرتب اخبار این‌ها را می داد به دست ... درخارج.ما بعد ازآن مهمانی خانه وابسته فرهنگی آلمان فهمیدیم ماجراخیلی عمق دارد واگر به سرعت دست به کارنشویم حکایت زمان شاه تکرارمی‌شود.آنجا هم ازچند شعر خوانی(شب شعر) درسفارت آلمان شروع شد.(اشاره به ده شب شعر و سخن کانون نویسندگان ایران در انستیتو گوته تهران)

شما وقتی با کسانی روبرو هستی که با منطق دیالکتیك اول می‌گوید امامزاده حسن دروغ است و بعد می‌رسند به خود امام حسن و دست آخر منکر خدا می‌شوند، نمی‌توانی سکوت کنی. برداشت من و دوستانم این بود که باید ریشه این‌ها را کند. ما فهرستی داشتیم که تقریباً صد نفری توی آن بودند از نویسندگان و شاعران تا لیبرال ها و سروشی‌ها (منظور دکتر عبدالکریم سروش و خط فکری اسلام اصلاحی است که معرف آن به جز سروش، دکتر پیمان و دوستانش و از جوانترها اکبر گنجی است)

سعید امامی در رابطه با میکونوس حرف های جالبی دارد. او ضمن اشاره به این که پیش بینی نمی‌کرده مصباحی رفیقش از طریق بنی صدر در دادگاه حاضر شود، گفته است حاج آقا فلاحیان به ما گفته بود تردیدی نکنید که پرونده خیلی ساده بسته می‌شود. اما چنین نشد. مصباحی را من بیرون فرستادم بچه حزب اللهی مخلصی بود که پسرهای

رفسنجانی با او درگیرشده بودند و دیدم همین روزها زیرآبش را می‌زنند. وقتی شنیدم که توی دست انگلیسی ها افتاده است، نگران شدم ... از طریق برادر بنی صدر و یکی از اقوامش به او گفتیم نخواهیم گذاشت به هیچ روی زندگی کند. وقتی که رفت و آن حرف‌های بیربط زده شد خیلی اصرار داشتند حکم آقای ... را درباره اش تنفیذ کنیم (یعنی او را بکشیم) اما بعد آقای ... ما را خواست و گفت دست به او نزنید چون الان نگاه‌ها متوجه اوست. (جاهای نقطه گذاشته شده در متن تایپی اعترافات که به دست من رسیده همین طور نقطه چین بوده است) بعد از مدتی دیدم که فکر آقای ... عجب درست بود چون به هرحال آن دستگاه‌های عظیم جاسوسی در غرب، با داشتن عوامل متعدد وشکار کسانی مثل مصباحی، می‌دانند که شورائی در کار نبوده که تصمیم به قتل کسی بگیرد. اصلا جریان سیاسی شد و توجه از وزارت (اطلاعات) معطوف به رهبری سیاسی شد.

برای ما این یك موهبت بود چون کسی نمی‌گفت اطلاعات این کار را کرده (قتل دکترشرفکندی و یارانش) بلکه می‌گفتند ازبالا دستور به سپاه داده‌اند که بزنید. حقیقت هم این بود که بچه‌های اطلاعات سپاه که در لبنان هم بودند کار را انجام دادند. ما فقط در لوجستیك کمکشان کردیم.

امامی برخلاف ادعای سازمان قضائی نیروهای مسلح تأکید می‌کند که هدف قتل های اخیر ضربه زدن به حیثیت و

اعتبار خاتمی و جلوگیری از تبدیل شدن امثال «فروهر و یزدی و سحابی» به قهرمان ملی و تکرار حوادث انقلاب بوده است. «به حاج آقا فلاحیان گفتم شما تشریف ندارید اما سایه تان هست. آقای (درّی نجف آبادی) اصلا حالیش نبود که اطلاعات چیست. اما آقای پور محمدی، حاج آقا موسوی‌نژاد (مصطفی کاظمی) - و حاج آقا اکبریان بودند. یعنی خط رسالتی و ولایتی که آقای ریشهری جا انداخت و حاج آقا فلاحیان مستمرش کرد، خط سیاست دهنده است.»

۳

فعالیت‌های فرهنگی

از مجموعه‌ی مطالبی که در رابطه با سعید امامی طی هفته‌هائی‌که به تدارك این کتاب مشغول بودم، به دستم رسید، این نکته برجستگی خاصی داست که سعید و مجموعه اش، پس از تصفیه فیزیکی رهبران و بلند پایگان اپوزیسیون در خارج، - و تنی چند در داخل - با شعار مقابله با «هجوم فرهنگی» از نخستین ماه‌های سال ۱۳۷۲ به اجرای طرح «حذف و حصر» که به آن اشاره خواهد شد، در داخل کشور و طرح «تشکیك و ترویج» در خارج از کشور می‌پردازد. با این همه شروع واقعی حرکت تشکیك (به حقانیت مبارزات شخصیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی و هنری داخل و خارج کشور، درخارج و ایجاد شبهه و تردید در صداقت و پاکدامنی و خلوص آن‌ها و نیز تعرض به مراکز مطبوعات و کانون‌های

فرهنگی در خارج از کشور و مسئولان آن - همچون کانون نویسندگان ایران در تبعید، سازمان ایرانی دفاع از حقوق بشر، انجمن بین المللی قلم و روزنامه‌ها و مجلات و رادیو تلویزیون‌های خارج از کشور - توسط عناصر واخورده‌ای که شماری از آن‌ها در پیوند - چه در گذشته و چه حال - بااین مراکز و کانون‌ها و ... بوده‌اند) از سال ۱۳۷۴ است. به این بخش از اعترافات سعید امامی توجه کنید:

اوائل سال ۷۴ بعد از آن که با خروج چهره‌های خطرساز - یعنی بختیار و قاسملو و ... که از میان برداشته شدند - ضرورت تمرکز روی فعالیت‌های فرهنگی بیش از هر وقت مورد تأیید قرارگرفت. تکیه بربخش‌هائی ازوزارت‌ارشاد می‌توانست تاحدودی کارساز باشد. اما درعمل به علت حضور افراد غیر موثق در بخش‌های ارشاد، تکیه کلی روی سازمان فرهنگ ارتباطات اسلامی، یعنی تشکیلاتی‌که ریاست‌آن را علیمحمد تسخیری برعهده دارد، قرارگرفت. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به دستورآیت‌الله خامنه‌ای بوجود آمد تا کنترل او بر فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور کامل شود). دفاتری نیز با عنوان فرهنگ رسانه‌ای، سازمان پژوهش‌های فرهنگی، دفتر پژوهش‌های ویژه و نمونه های آن ایجاد شد.

برای تأمین بودجه فعالیت‌های این سازمان‌ها بخش امور بازرگانی وزارت خانه - یعنی دستگاهی که اداره آن با مصطفی کاظمی موسوم به موسوی بود - اعتبارنامه اولیه را

تأمین کرد و قرار شد برادران با به کارانداختن این اعتبار در امور بازرگانی از سود آن هزینه های لازم را برای بخش‌های فرهنگی فراهم سازند.

تولید مقالات وگزارش‌های تحقیقی در زمینه های مختلف و مطالبی که محور آن فعالیت‌های ضد نظام عوامل استکبار و نیروهای معاند در خارج بود، ازنخستین کارهای بخش‌های مربوطه بود.

معاونت بین الملل - وزارت اطلاعات - با مساعدت بعضی از افراد و نیروهای مستعد در خارج، مسئول تشکیل پایگاه‌هائی بود که ازطریق آن بتوان شمار بیشتری از ایرانیان را از بدنه گروه‌های معاند و فعالیت‌های ضد نظام و ضد ملی جدا کرد ... »

سعید امامی در بخش دیگری از اعترافاتش در رابطه با کانون نویسندگان ایران در تبعید چنین گفته است:

«وجود تشکل‌هائی از این دست که به نوعی بر روند فعالیت‌های مجموعه هائی همسو - باآن‌ها - درداخل تأثیر مستقیم داشت راهکارهائی متفاوتی را می‌طلبید که گاه می‌توانست به صورت تحریك افراد ومجموعه ای درداخل این تشکل - یعنی کانون نویسندگان ایران در تبعید - و زمانی از طریق به خدمت گرفتن عوامل ضعیف که در برابر مادیات و با امتیازاتی تأثیر پذیر بودند، علیه مشروعیت تشکل و ستون های اصلی آن، نتایج بسیار مهم به بار آورد ... »

۴

شنود در بیت رهبری
و
مرگ احمد خمینی

سعید امامی به جز مورد مرگ احمد خمینی یك بار دیگر به او اشاره کرده است و آن زمانی است که می‌گوید:

«بخش شنود - استراق سمع مکالمات تلفنی و گاه گفتگوهای خصوصی از طریق میکرفن‌های مخفی - به طور پیاپی گزارش‌هائی را از تماس‌ها وگفتگوهای ایشان با عوامل منتظری و پسر ... که در خارج است و همچنین فردی که از واشنگتن تلفن می‌زد و خود را نماینده ... می‌خواند به بخش

بین الملل ارسال می‌کرد. ما این گزارش‌هارا به طورجدی مورد بررسی قرار دادیم و توسط آقای فلاحیان خطوط اصلی آن را به اطلاع آقای هاشمی رفسنجانی رساندیم...»

سعید امامی در جای دیگری از اعترافاتش دکتر شاپور بختیار را خطرناکترین عنصری می‌خواند که همچون دکتر قاسملو دارای ویژگی‌های رهبری و اعتبار بین المللی است. به همین دلیل نیز از بین بردن اومورد نظر کلیت نظام بوده است.

وی با لحنی بسار زشت و حقیرانه از نویسندگان و اندیشمندان ایرانی یاد می کند و در مورد یکی ازچهره‌های شناخته شده که بسیارموردآزارقرارگرفته می‌گوید:

«نقطه ضعف‌های او امکان فشار وارد ساختن براو را ازهر نظرفراهم می‌کرد. اداره -اطلاعات- گزارش‌های متعددی در رابطه با تماس‌های غیرمشروع او با همسران دو تن از همکارانش، وفریب دادن یکی ازکارمندان ... دردست داشت که در زمان مقابله - رویاروئی - با او عین آن‌ها به اطلاعش رسید. مکالمات طولانی تلفنی چند ساعته با ... که حاوی مطالب خلاف عفت بود زمینه مناسبی برای اعمال فشار بروی فراهم ساخت.»

در تمام مطالبی که از سعید امامی به دست من رسیده موضوع «شنود» نقش اساسی دارد. و معلوم می‌شود وزارت اطلاعات با تعبیه میکرفن‌های مخفی در خانه افراد و ضبط مکالمات تلفنی آن‌ها به صورت گسترده ای فعالیت‌ها و

تماس‌های دگر اندیشان و چهره های مخالفی چون زنده یاد داریوش فروهر و همسرش را زیر نظر داشته است اما از همه این‌ها جالب تر اعتراف سعید امامی به نصب میکرفن مخفی در کتابخانه آیت الله خامنه ای رهبر رژیم است. وی گفته است:

در نوروز ۷۷ آقای ... از بخش فنی اطلاع داد که در بازرسی از کتابخانه آقا - خامنه ای - چهار میکروفن پیدا شده که ممکن است ار تباط با عوامل استکبار و صهیونیسم داشته باشد. ما از آقای ... چاره جوئی کردیم و جریان را به آقای فلاحیان گزارش دادیم. بعد معلوم شد درتابستان ۷۶ که آقا ییلاق رفتند هنگام بازرسی ماهیانه بیت و دفتر - خامنه ای - نصب شده بود وآقای ...نتایج شنود را مستقیماً به آقای فلاحیان و بعد از رفتن ایشان به آقای پورمحمدی می‌داد.»

مرگ احمد خمینی

سعید امامی در رابطه با مرگ مشکوك احمد خمینی مطالبی را در اعترافاتش عنوان می‌کند که به علت اهمیت آن و نیز نگرانی بلند پایگان رژیم از انتشارش بلافاصله با مهر فوق محرمانه، از متن اعترافات در پرونده قتل‌ها، خارج و به آرشیومحرمانه سازمان قضائی نیروهای مسلح منتقل می‌شود.

برپایه اعترافات سعید امامی، مرگ احمد خمینی نیز توسط او و گروهش تدارك دیده شد. چون از دید امامی و فلاحیان و جمعی که وی از آن‌ها با عنوان «مقامات بالا» یاد کرده است،

«سخنان فرزند آیت الله خمینی به شدت موجب نگرانی بود و مشاهده می‌شد این سخنان درسپاه ونیروهای انقلابی در اغلب ارگان‌ها، شك و تردیدهائی رانسبت به مشروعیت حاکمیت ایجاد کرده است»

دررابطه با احمدخمینی، سعیدامامی همچنین گفته است:

«از آنجا که او(احمد خمینی) قرص‌های مختلفی مصرف می‌کرد یافتن وسیله‌ای‌جهت ازپای درآوردن اوکارسختی نبود»

وی همچنین اشاره می‌کند که:

« در طول سه روز بیهوشی او در بیمارستان ترتیبی داده شده بود که به هر شکل شده از خروج او از بیمارستان ممانعت شود، پس از مرگ نیز علیرغم اصرار همسر ایشان نگذاشتیم پزشك قانونی دلایل مرگ ایشان را پیگیری کند، و به همان اعلامیه تیم پزشکی بیمارستان اکتفا شد. »

به این ترتیب آشکار می‌شود که شایعات مربوط به قتل احمد خمینی به اشاره مقام‌های بالاتر، چندان بی اساس نبوده است و سخنانی که بعدها از سوی همسر و فرزند ارشد احمد خمینی یعنی‌خانم فاطمه سلطانی طباطبائی وسیدحسن خمینی در رابطه با «اسرار مگونی» که احمد به گور برده عنوان شد، در واقع اشاره به این نکته است که کسانی نمی خواستند او در صحنه باقی بماند.

احمد خمینی اواخر عمر به دفعات از کردهٔ خود در رابطه باطرح برکناری آیت الله منتظری با همدستی ریشهری و رفسنجانی، اظهار تأسف کرده بود. وی همچنین درمصاحبه‌ای که تنها پس از مرگش به چاپ رسید فاش کرد پدرش بعد از فتح خرمشهر توسط ارتش و سپاه، قصد داشت جنگ را تمام کند اما رفسنجانی ومسئولان سپاه خواستار ادامه جنگ و ورود به خاك عراق شدند چون می‌گفتند هدف‌های پشت جبهه تحقق پیدا نکرده است (که البته منظور تثبیت قدرت خود و از میدان به درکردن همه رقبا بوده است.)

۵

شبکه جهانی توزیع مواد مخدر

سعید امامی در اعترافاتش، ضمن اشاره به دلائل قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیباروی شرکت آسمان (که چند سالی باداشتن همسر و سه فرزند، معشوقه فلاحیان بود و به دستور او، امامی ترتیب کشتن او را داد) از ماجرائی تکان دهنده پرده برمی‌دارد. سخنان او در مجموع گرد این محور دور می‌زده است که :

فلاحیان از سال ۱۳۷۰ زمانی که ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات چنان گسترش یافت که دیگر بودجه محرمانه و رسمی وکمك های مقام معظم ازصندوق وجوهات وسهم امام کفاف مستی سربازان گمنام را نمی داد. با یك تصویب نامه دو خطی در هیأت دولت اجازه ورود اطلاعات به کارهای

تجاری را کسب کرد. و به دنبال آن اداره کل امور اقتصادی واوراك زیر نظر کمالی یکی از محارم فلاحیان تأسیس شد که در زمان کوتاهی دست روی نیمی از امور تجاری کشور، از پیش خرید ارزان اتومبیل و آهن و تولیدات صنعتی تا واردات بزرگ و کوچك گذاشت. ده ها شرکت زنجیره ای در ایران و خارج کشور توسط «کمالی» ایجاد شد و از سوی دیگر عوامل اطلاعات با تهدید و ارعاب در ۷۰ درصد پروژه‌های تولیدی، ساختمانی و حتی تولید فیلم و ویدئو و نشر کتاب و روزنامه و مجله شریك شدند.

(کمالی به علت دزدی‌های کلان درآغاز دولت خاتمی بازداشت شد و جایش راا کبریان گرفت. موسوی نژاد نیز در اداره این بخش نقش اساسی داشت) بعد از مدتی نیز اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات که فعلاً در زندان است، مسئول عالی امور اقتصادی شد. نکته مهم دیگر این که فلاحیان هم زمان، با گرفتن دو سه فتوا از آخوندهای دولتی در باب این که برای مبارزه با استکبار می توان حتی توسل به مواد مخدر جست، درصدد صدور مواد مخدر مکشوفه از سوی عناصر اطلاعات و نیروهای انتظامی بر می‌آید. برای این کار او نیاز به تأسیس شبکه‌ای دارد که خارج از وزارت اطلاعات عمل کند. در این جاست که با چند قاچاقچی کهنه کار بلوچ از جمله چند تن از ایل شه بخش (همان‌ها که جهانگردان اسپانیائی و ایتالیائی را اخیراً ربوده بودند) و شماری از

قاچاقچیان شیعه لبنانی از جمله محمد شمص نماینده شیعه پارلمان لبنان نزدیك به حزب الله که سه سال قبل به جرم قاچاق و تولید مواد مخدر از وکالت عزل و به زندان افتاد، تماس گرفته می‌شود. هم زمان فلاحیان از طریق سعید امامی تعدادی از مهمانداران و خلبانان شرکت آسمان و یکی دوشرکت هوائی دیگر را با تهدید و تطمیع وارد کار می کند. فلاحیان زمانی که خود در پروازی به مشهد با فاطمه قائم‌مقامی میهماندار زیبا روی شرکت آسمان روبرو می شود با جلب و جذب او، علاوه بر استفاده از او برای به دام انداختن مخالفان، وی را نیز وارد حلقه پیك‌های مرگ به اروپا و خاور دور و خاور میانه می‌کند. و این عده طی شش سال صدها کیلو هروئین و دیگر مواد مخدر را با فتوای قرص و محکم علمای اعلام، جهت افساد جوانان جوامع مستکبر و عمال استکبار در منطقه، به خارج می‌برند. و در محل تحویل نمایندگان فلاحیان می‌دهند که زیر پوشش دفاتر تجاری، فرهنگی، مذهبی و ... فعالیت می‌کرده‌اند.

در طول این مدت دو خلبان، چهار میهماندار مرد و ده بلوچ عضو شبکه به عقوبت اسلامی دچار می‌شوندچون ظاهراً یا طمع کار بوده‌اند و یا دهان اق داشته‌اند. درباب فاطمه قائمقامی که سعید امامی شخصاً او را به دستور فلاحیان به قتل می‌رساند ماجرا ابعاد گسترده‌ای دارد وعشق و جسارت و خیانت نیز درکار بوده است.

نقش روح الله حسینیان، که به عنوان مشاور فلاحیان در وزارت اطلاعات و همکار او در دادگاه ویژه روحانیت سال‌ها دست در دست فلاحیان و پورمحمدی و سعید امامی و مصطفی کاظمی* داشته در امر شبکه‌ی صدور مواد مخدر به خارج قطعی است. وتلاش های اوبا ایراد سخنرانی ومصاحبه جهت منحرف ساختن مسیر تحقیقات در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای و اقدامات فلاحیان، از وحشت او ناشی می‌شود.

---

* در رابطه با مصطفی کاظمی(موسوی نژاد) معروف باید گفت که او در مقام مدیر کل امنیت داخلی تحت اسم «موسوی نژاد» گو اینکه با سعید امامی در یك خط فکری نبود اما در دوسال آخر وزارت فلاحیان چون وارد کارهای خارج از برنامه (ازبرنامه‌های محفلی و روابط ناشروع و قاچاق و مواد مخدر و طلا و جواهر گرفته تا قتل مخالفان) شده بود، عملاً به صف امامی پیوسته بود. این نکته نیز گفتنی است که موسوی نژاد را زودتر از امامی دستگیر کردند. چون به قول معروف او خیلی زود «واداده» بود» درفاصله زندانی شدن او و امامی، در خانه فلاحیان و با حضور امامی، برنامه چراغ با شرکت «روح الله حسینیان» و به کارگردانی پشت صحنه حسین شریعتمداری تدارك دیده شد. مریدان و دوستان موسوی‌نژاد در فارس که او ده سال مدیرکلی اطلاعاتش را عهده دار بود، سیزده تن از یهودیان را به جرم جاسوسی برای اسرائیل به اشاره فلاحیان دستگیر کردند تا به قول یکی از متهمان، راه خارج خاتمی را ببندند.

وزارت اطلاعات

پایگاه ترور

۶

وزارت اطلاعات،
پایگاه ترور و توطئه

با آشکار شدن نقش «وزارت اطلاعات» در کنار «سازمان حراست اطلاعات سپاه پاسداران» و بخشی از «دفتر رهبری» در جریان قتل‌های اخیر، و نیز پیدا شدن رد پای این سه مرکز، در ده‌ها جنایت در طول ده سال گذشته، برای نخستین بار بحث پیرامون دستگاه های اطلاعاتی رژیم به مطبوعات، و نیز ارگان‌های مختلف از رادیو تلویزیون، تا نماز جمعه و از مجلس شورا تا مجمع تشخیص مصلحت نظام و ... کشیده شده است. (اینکه نماز جمعه را کنارنهادهای دیگر نظام گذاشته ام، از این روست که باتوجه به دستگاه عریض و

طویل شورای مرکزی نماز جمعه و نقشی که ائمه جمعه در تحولات سال‌های اخیر داشته اند، عملاً این عبادت نهادینه شده، به گونهٔ یك حزب سیاسی که دارای صدها پلاتفورم در روزهای جمعه است، جزء مهمی ازمسئولیت فریب توده‌ها را برعهده دارد) از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تا چندماه پیش نه تنها، هوّیت مسئولان و عملکرد این وزارتخانه عریض و طویل از چشم تودهٔ مردم پوشیده بود بلکه به جز معدودی از ارکان رژیم، بقیهٔ کارگزاران رژیم اسلامی به همان اندازه از نحوهٔ فعالیت و گسترهٔ عملکرد و اسامی بلند پایگان و وابستگان این ارکان اطلاع داشتند که شهروندان عادیِ کشور از آن باخبر بودند.

به جز دریك مورد آن هم درآغاز تشکیل این وزارت‌خانه که مجلس بانامزدی «اسماعیل فردوسی‌پور» (تلفنچی مخصوص آیت‌الله خمینی در پاریس و نماینده بعدی مجلس شورای اسلامی) برای وزارت آن، به علت سوابق زندگی وی مخالفت نشان داد و به دنبال رد کردن او، شخص خمینی «ریشهری» را به مجلس معرفی کرد، تعیین وزرای اطلاعات با رهبر رژیم بوده است ومجلسیان نیز درباب او نه تنها سئوال و گفته ای‌نداشته اند، بلکه همه گاه وی با اکثریت آراء مورد تأیید مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است.

به عبارت دیگر همان طور که در رژیم گذشته نام ساواك در پرده ای از راز و رمز پنهان بود و مردم این آخری‌ها هر از

چند گاه با مقام امنیتی بی نام خوش تیپی (پرویز ثابتی) روبرو می شدند که برای آن‌ها شرح کشافی از دستاوردهای سازمان اطلاعات امنیت کشور را در مقابله با خرابکاران عنوان می ساخت، در رژیم اسلامی نیز منهای ظاهر آراسته و چهرهٔ مقبول و مطبوع مقام‌های امنیتی، بقیه مسائل به عین از روی دست ساواك کپیه پردازی شده است. و مردمی که خشم از ساواك، از عمده ترین عوامل برانگیختگی آن‌ها در سال ۱۳۵۷ بود، با کمال شگفتی خیلی زود دریافتند که به جای ساواك، صاحب چند دستگاه اطلاعاتی شده‌اند. ازآنجا که آشنائی با سرشت دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم، برای یافتن دلایل ارتکاب جنایت های اخیر و سلسله ای از جنایت‌ها طی سال‌های روی کار آمدن جمهوری اسلامی - یك ضرورت است، من تصمیم گرفته ام، با اطلاعاتی که طی سال‌های گذشته به مرور جمع آوری کرده‌ام، به طورخلاصه در این‌جا نقل کنم.

۱ - وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواك)

از بدو تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان شاه، این سازمان به ظاهر بخشی از نخست وزیری بود که رئیس آن را شاه انتخاب می‌کرد و او هر هفته در دو نوبت گزارش وضع عمومی امنیت کشور و کارهای ساواك را به اطلاع شاه می‌رساند. دربارهٔ آغار کار ساواك مطابق گفتهٔ بعضی از مسئولان نخستین این دستگاه، نباید با همان

معیارهائی‌به قضاوت نشست که پایان کار این دستگاه را ارزیابی کرده و می کنیم. در آغاز افسرانی جوان و تحصیل کرده با نظارت تیمور بختیار و پس از او مرحوم سپهبد «پاکروان» می‌کوشیدند، تشکیلاتی اطلاعاتی برای کشوری که در همسایگی شوروی و در محاصرهٔ دولت‌های نه چندان دوست قرار داشت، برپا کنند اما خیلی زود اغلب این افراد کنارزده شدند و جای آن‌ها را «عضدی»ها و «جوان»ها و «تهرانی» و «آرش» ها و ... گرفتند. در میان اسنادی که توسط رژیم بعد از انقلاب در رابطه با اعمال ساواك و درگیری های روحانیون با این دستگاه منتشر شده، من به نکات جالبی برخورده ام. برای نمونه در اغلب این سندها مشاهده می‌شود که نظامیان بلند پایه ای که باساواك همکاری می‌کرده‌اند (و برای نمونه مرحوم تیمسار بهرامی، و تیمسار حریری که عمرش درازباد، و ...) برپایهٔ همان تربیت نخستین نه اهل شکنجه و آزار زندانی‌ها بوده‌اند و نه عملی که منافی اخلاق و مذهب باشد ازآن‌ها سرزده است. درحالی که در میان غیرنظامیان کم نبودند کسانی که با ورود به ساواك مبانی اخلاق و شرافت انسانی را به کلی رها کردند و بعضی از آنها مثل «عضدی» و «تهرانی» و «آرش» به بیمارانی روانی که از شکنجه و کشتن لذت می‌بردند تبدیل گردیدند. بازهم بگویم در دستگاه ساواك حتماً انسان‌های شرافمتند و وطن پرستی نیز خدمت می کردند که چوب همکاران خود را

خوردند و هنوز هم بار گناهانی را که هرگز مرتکب نشده‌اند، بر دوش می‌کشند. من در وطن، دردرگیری دائم با ساواك بودم و چوبش را هم خورده ام اما در غربت با بسیاری از کسانی که هریك به نحوی با این دستگاه همکاری می‌کرده‌اند آشنا شده ام و به جز سلامت نفس و آزادگی و عشق به میهن در آن‌ها چیز دیگری نیافته ام.

باری زنده یاد دکتر «شاپور بختیار» در برنامه ای که در دی ماه ۱۳۵۷ به مجلس برد انحلال ساواك را اعلام کرد و در گفتگوهائی که باهم داشتیم وشماری ازآن‌ها در روزنامه «اطلاعات» درهمان روزها به چاپ رسید، دکتر بختیار تأکید داشت که می‌بایست دستگاه اطلاعاتی جدیدی با همکاری افرادی تحصیل کرده و سالم از نو به وجود آورد والبته در این کار از کارکنان سالم ساواك نیز استفاده کرد. مهندس «رضا حاج مرزبان» یکی از شهدای عرصهٔ ستیز با رژیم درآن روزها طرحی را دردست اجرا داشت که به موجب آن دوسازمان مجزا ولی در عین حال در هماهنگی با یکدیگر، برای برعهده گرفتن مسئولیت در امور امنیت ملی وامورجاسوسی وضد جاسوسی در ارتباط با خارج، در کشور ایجاد می‌شد. با انحلال ساواك و آزادی زندانیان سیاسی توسط دکتر بختیار در فاصله ای کوتاه گشوده شدن درهای اوین و زندان کمیته و قصر و ده ها زندان در چهارگوشهٔایران، مردم برای مدتی کوتاه نفسی به راحتی کشیدند. بدون آن که فکر کنند درآینده ای نه چندان

دور جای امنیت خانهٔ مدرن و کامپیوتری شده شاه را با مردان و زنان اتو کشیده و خوب چهر، امنیت خانهٔ مبارکهٔ ولی فقیه با سربازان اغلب زشت روی گمنام امام زمان و تك و توك خواهران ترشیدهٔ زینب، خواهد گرفت

درآغاز روی کارآمدن دولت موقت، با تلاش‌های شماری از وزراء و همکاران بازرگان بخشی از ساواك که مسئولیت امور ضد جاسوسی راعهده دار بود، در دفتر نخست وزیری برپا شد. دراین زمان ساختمان ساواك و آرشیو آن در اختیار «محمد غرضی» و دار و دسته اش قرار داشت که عملاً شروع به بازداشت وشکنجه مخالفانشان می‌کردند. ماجرای دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی در برابر سفارت فلسطین از جمله مواردی بود که مردم از آن مطلع شدند. به هرحال براثر بالا گرفتن اعتراض‌ها از یکسو و انتقال بخشی از مسئولیت‌های امنیت داخلی به وزارت کشور و کمیته های انقلاب در نخست وزیری نیز دفتر اطلاعات و اسناد، به مرور با هکاری بعضی از مسئولان ساواك که سوابق سیاهی نداشتند، شکل گرفت و زیر نام «سازمان اسناد ملی و اطلاعات کشور» که ما در «امید ایران» نام مختصر «واواك» را بر روی آن گذاشتیم، به کار مشغول شد. مسئولیت این سازمان به تناوب با شماری از معاونان نخست وزیربود .همین تشکیلات باکنار رفتن بازرگان، با استخدام و جذب نیروهای انقلابی، با برجا گذاشتن سایه‌ای از خود درنخست وزیری به ساختمان ساواك منتقل شد. ازاین

تاریخ یعنی حدود سال‌های ۵۹ و ۶۰ تعدادی از طلبه ها و آخوندهای جوان وارد دستگاه اطلاعاتی شدند تا به دستور «آیت الله منتظری» برکاراین وزارتخانه وبخصوص بازجوئی‌ها نظارت کنند. همین‌ها درطول سال‌های بعد جهنمی ترین دستگاه اطلاعاتی منطقه را که تنها می‌توان آن را با استخبارات «صدام حسین» مقایسه کرد، به وجود آوردند بعد ازحوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ و دستگیری‌ها وکشتار مخالفان، از یکسو و ترورهای گسترده ای که اغلب توسط وابستگان، سازمان مجاهدین خلق صورت می‌گرفت، شماری از بلند پایگان رژیم از جمله «هاشمی رفسنجانی» ضرورت متمرکز شدن امور اطلاعاتی را در یك وزارتخانه به خمینی گوشزد کردند. اما او تا مدت‌ها به دلیل وحشت از انعکاس برپائی وزارت امنیت نزد مردم و نیز به علت مخالفت های آشکار «منتظری» با این امر، تن به درخواست «رفسنجانی» و بلند پایگان رژیمش نمی‌داد. اما در پی کشف چند شبکه از عوامل مجاهدین و عراق در دستگاه امنیتی رژیم، سرانجام خمینی موافقت کرد وزارت ویژه ای برای امور اطلاعات تشکیل شود. تدوین لایحهٔ تشکیل این وزارتخانه بر عهدهٔ تنی چند از کارشناسان اطلاعاتی رژیم گذاشته شد که یکی از آن‌ها «خسرو تهرانی قنبری» از معاونان سابق وزارت صنایع که هنوز هم در کار کمیته تحقیق ویژهٔ ریاست جمهوری درامور اطلاعاتی فعالیت دارد. یك چند در پی انفجار در دفتر

شورایعالی امنیت ملی که منجر به قتل «رجائی» و «باهنر» شد، به زندان افتاده بود.«رفسنجانی»، «مهدوی کنی»، «ریشهری» و «اتابکی» دادستان دادگاه‌های نظامی، «حسن روحانی» نایب رئیس مجلس و دبیر شورایعالی امنیت ملی، از جمله کسانی بودند که درتدوین لایحهٔ تشکیل وزارت اطلاعات مشارکت داشتند. به هرحال وقتی لایحه به مجلس برده شد، سه چهار تن از نمایندگان که هنوز ترس از خدا و ملت داشتند به مخالفت با لایحه پرداختند ولی تشر خمینی آن‌ها را برجای خود نشاند و سرانجام درنخستین دوره ریاست‌جمهوری«سیدعلی خامنه ای» این لایحه به تصویب رسید. و وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواك رسماً در محل سابق «ساواك» و «ساواما» تشکیل شد. و به دنبال رد نامزدی «اسماعیل فردوسی پور» از سوی مجلس، «محمد محمدی ریشهری» قاضی دادگاه‌های نظامی که با توجه به قساوت قلب و سابقهٔ طولانی در آزار و شکنجهٔ مخالفان ازجمله روحانیون مخالف ولایت فقیه، ظاهراً همهٔ امتیازهای لازمه را برای تصدی ریاست دستگاه امنیتی ولیّ فقیه دارا بود، زمام امور وزارت خانهٔ تازه را برعهده گرفت. نکته ای که یادآوری آن دراین جا ضروری است تأکید شخص خمینی بر روحانی و مجتهد بودن وزیر اطلاعات بود. به همین دلیل نیز بدون آن که قانونی دراین باره وجود داشته باشد ازابتدا تا امروز وزرای اطلاعات جمهوری اسلامی پیوسته از به

اصطلاح روحانیون و مجتهدان بوده اند.

«ریشهری» از همان آغازعمده ترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات را به روحانیونی واگذار کرد که ازنوع خودش بودند. «میرحجازی» (از مسئولان دفتر آقای خامنه‌ای که نامش در قتل‌های اخیر به میان آمده و دو بار به کمیته تحقیق، بازجوئی پس داده است) ،«محمدی گلپایگانی»، رئیس دفتر رهبر، پور محمدی قائم مقام «دری نجف آبادی» واز مهمترین عوامل قتل‌های اخیر، و بالاخره «علی فلاحیان» ازمهمترین ارکان وزارت اطلاعات ازابتدای برپائیش بوده‌اند. در این میان بخشی از نیروهای چپ اسلامی و به خصوص تنی چند از دانشجویان خط امام (مثل سعید حجاریان) مشاور فعلی خاتمی ومدیر مسئول روزنامه «صبح امروز») در مقام کارشناس و محقق، جذب وزارت اطلاعات شدند و بعضی از آن‌ها تا مقام‌های مدیر کلی و معاونت بالارفتند. «علی ربیعی» عضو کمیتهٔ تحقیقات ویژهٔ ریاست جمهوری و مدیرمسئولی روزنامهٔ «کار وکارگر» ومشاور رئیس جمهوری در شورایعالی امنیت ملی، که دبیر کل «خانه کارگر» نیز هست، و شاهچراغی مدیر مسئول اسبق کیهان و هوایپمائی کشوری وعضو مرکز تحقیقات استراتژیك که در سقوط هرایما کشته شد در کنار چهره‌های چپ اسلامی و تحصیل کرده‌های خط امامی، تشکیل دهندهٔ نیروئی شدند که به سازمان دادن دستگاه اطلاعاتی رژیم خدمات مهمی کردند. پیش ازورود

این‌ها به وزارت اطلاعات، هرج و مرج براین دستگاه حاکم بود و هیچگونه هماهنگی بین ارگان‌های آن وجود نداشت. در این حال با خاتمه یافتن جنگ، شمار تازه‌ای از نیروهای رزمنده از سپاه و بسیج، جذب دستگاه اطلاعات رژیم شدند که تعدادی از آن‌ها با زمینه‌های ذهنی و باورهای مذهبی خیلی زود به ابزارهای شکنجه و قتل تبدیل گردیدند. دراین حال با توجه به اهمیت کسب اطلاعات در رابطه با جنگ و مسائل مرتبط به آن، بخش مهمی از فعالیت‌های وزارت اطلاعات، درارتباط تنگاتنگ بادستگاه ضد اطلاعات ستاد مشترك، وسازمان اطلاعات سپاه پاسداران قرار گرفت. همین امر باعث شد که به مرور شبکه ای از درون این سازمان‌ها به وجود آید که اگر بگویم عملاً اداره کشور در دست آن بود مبالغه نکرده‌ام.

«ریشهری» که مسئولیت دادگاه ویژه روحانیت را نیز در دست داشت با گماشتن «علی فلاحیان» به عنوان یکی از ۸ معاون خود در وزارت اطلاعات و دادستانی دادگاه ویژه، سیطره‌ی خود را تاعمق حوزه‌ها ومساجد گسترش داد و ازسوی دیگر به اشاره احمدخمینی باهمدستی «حمیدرضا نقاشان» که اطلاعات سپاه را در دست داشت و «محمد فروزنده» (وزیر دفاع سابق و رئیس کنونی بنیاد مستضعفان) که دراطلاعات ستاد کل به همراه مهندس «مهدی چمران» برادر دکتر «مصطفی چمران» کار جمع آوری اطلاعات را در رابطه با

عراق و کردها بر عهده داشتند، موفق شد درگیر و دار بیماری خمینی، توطئهٔ عزل منتظری را ترتیب دهد. منتظری فردی مزاحم وخطرناك تشخیص داده شده بود که درصورت به قدرت رسیدن،اولین کارش بیرون ریختن باند«ریشهری»ازدستگاه های اطلاعاتی خواهد بود. درتوطئه علیه «منتظری»، «ریشهری» ازحمایت «رفسنجانی»و«احمد خمینی» برخوردار بود. پدر زنش «علی مشکینی» رئیس مجلس خبرگان نیز با همهٔ نیرو در پشت سر اوایستاده بود. امروز کاملاً روشن شده است که «علی خامنه ای» در آن تاریخ به طور کلی درجریان توطئهٔ این جمع نبوده است. اما بدیهی است به دنبال شعبده بازی که در خبرگان پس ازمرگ آیت الله «خمینی» به صحنه آمد و او را به مقام رهبری انقلاب رساند، «سیدخامنه ای» نیز چاره‌ای نداشت جزاین که مطیع خواست‌ها و برنامه های شبکهٔ «ریشهری» باشد.

در دوران وزارت «ریشهری» تعداد کارکنان وزارت اطلاعات از هزار و سیصدتن به دوازده هزار تن رسید. و از آن‌جا که با گسترده ترشدن ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات، این دستگاه نیازمند کادرهای متخصص در کنارشکنجه گران و آدمکشان بود، نه تنها شماری از کارکنان سابق ساواك را به خدمت گرفت، بلکه با تأسیس دانشکده ای به نام «امام محمد باقر» که زیرنظر «فلاحیان» قرار داشت، به تربیت کادرهای متخصص درزمینه های تحقیق و بررسی‌های سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی، بازجوئی، زبانشناسی، جرم شناسی، روانشناسی، کامپیوتر، کُدخوانی، احزاب و سازمان های سیاسی واجتماعی و ... پرداخت. به دنبال درگذشت خمینی و پیش از آن عزل «منتظری»، که با حضور خود می‌توانست مانعی درراه سلطهٔ مطلق اطلاعات برشئون کشور باشد، نظام سیاسی در ایران، در معرض یك تحول بنیادین از درون قرار گرفت و با دست وزارت اطلاعات به تصفیه و اخراج نیروهای چپ اسلامی ازمجموعه نهادهای سیاسی کشور پرداخت. این تصفیه بعداً شامل نهادهای فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه‌ها و نیز بنیادهای مختلف برشده از انقلاب، و در مرحلهٔ آخرین، مراکز عمده اقتصادی کشور، نیز شد.

در چند ماههٔ نخست به قدرت رسیدن زوج سیاسی – خامنه‌ای و رفسنجانی – احمد خمینی که متوجه عواقب مشارکتش در توطئهٔ عزل منتظری نبود، پس ازآگاهی از جزئیات امر، بر اثر نشست و برخاستهایش با «مهدی کروبی» و «موسوی خوئینی‌ها»، دست به تلاش عبثی برای مقابله با رفسنجانی و بیشتر از او «ریشهری» و «فلاحیان» زد، اما این تلاش ها به جائی‌نرسید و زمانی که پیك صبا، تصاویرش را همراه با پری پیکران درکناربساط افیون به دستش رساند، امامزادهٔ گریان دریافت که بازی را باخته است و سرانجام نیز پس از مصاحبه‌ای که بعد از مرگش به چاپ رسید و در آن فاش ساخت که «رفسنجانی» و «محسن رضائی» و «حسن

روحانی» و «سیدباقر حکیم» عامل طولانی شدن جنگ بعد از فتح خرمشهر بوده اند و خمینی به آن‌ها گفته بود بروید جنگ را خاتمه دهید چون نمی‌گذارند شما وارد عراق شوید، با مرگی مرموز برای همیشه اسراری را با خود به گور برد (دکتر پرتوی که اخیراً درمنزلش درجماران به قتل رسید پزشك احمد خمینی بود و در زمان احتضاراو بربالینش حاضر بود. قاتلان، پرونده‌ها و اوراق خصوصی «پرتوی» را نیز به سرقت بردند و به گفتهٔ یکی از بستگان خانوادهٔ خمینی، قتل «پرتوی» نیز کار همان‌هائی است که «فروهر» ها را سر به نیست کردند. چون دکتر، این آخری ها، در نشست های خصوصی مکرر از قتل «احمد خمینی» سخن به میان می‌آورد) به هرحال، در مدتی کوتاه با برقرار شدن سلطهٔ اطلاعات برتمام نهادها، «ریشهری» برای انجام مأموریت‌های دیگری از جمله ریاست بعثهٔ حج رهبر، از وزارت اطلاعات خارج شد. یکی دیگر از دلایل خروج اوافزایش یافتن تعداد روحانیون مخالف وضرورت مقابله‌باآن‌ها به صورت جدی بود. ازمراجع قم، در کنار «منتظری» و «سید محمد شیرازی» «سید محمد روحانی» و برادرش «سیدصادق روحانی»، «وحید خراسانی» و «میرزای تبریزی» سخت‌اسباب‌نگرانی رژیم بودند. صدها تن از شاگردان و دست پروردگان این مراجع که حاضر به قبول رهبری و مرجعیت «خامنه‌ای» نبودند، با سخنرانی، پخش اعلامیه و فعالیت‌های دیگر، چنان وحشتی در بالا ایجاد کرده بودند که

«ریشهری» درنگ را جایز ندانست و برای قلع وقمع روحانیت وزارت اطلاعات را به قائم مقام خود «علی فلاحیان» واگذار کرد و خود در محکمه ویژه به تخت نشست. دوران وزارت «فلاحیان» بدون شك سیاه ترین دوران وزارت اطلاعات رژیم است.

در این دوران که همهٔعوامل «ریشهری» سرکار بودند و خود او نیز از دور سررشتهٔ امور را در دست داشت، مهمترین چهره‌های اپوزیسیون در خارج به قتل رسیدند و ده ها تن از فعالان سیاسی و اندیشمندان و اهل قلم درکشور به مرگ‌های مرموز و یا قتل‌های فجیع از صحنه خارج شدند.

«فلاحیان» فسادمالی راکه پیش از او ابعاد محدود تری در وزارت اطلاعات داشت، در گسترده ترین شکل در این دستگاه رواج داد.

فلاحیان که در دوران ریشهری در مقام قائم‌مقام او، عملاً کلیه بخش های وزارت اطلاعات را زیر نظر داشت، با هوش بسیار و مدیریت قاطع و طبع حیله گر و فریبکارش، چنان کادرهای وزارت را فریفتهٔ خود کرده بود که به قولی خاطرهٔ تیمسار مقدم را در آن دسته از کارکنان «واواك» که در ساواك نیز سابقه داشتند، زنده می‌کرد. روابط تنگاتنگ او با رفسنجانی از یکسو و دوستی نزدیکش با شماری از فرماندهان سپاه از جمله علی شمخانی (وزیر سابق سپاه و بعد فرمانده نیروی دریائی و امروز وزیر دفاع رژیم) که در

خوزستان و دوران نخستین پس از انقلاب، در کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و جنگ شکل گرفته بود، عملاً دست او را در امور به قول معروف کشوری و لشکری باز کرده بود. رفسنجانی با ریشهری صفائی‌نداشت. اما با فلاحیان دست در یك سفره داشت. آقای خامنه‌ی نیز از ریشهری وحشت داشت به همین دلیل نیز به محض آن که رفسنجانی پیشنهاد کرد فلاحیان وزارت اطلاعات را عهده دار شود، آقا در پذیرش پیشنهاد تردیدی نکرد. به این ترتیب شیخ علی فلاحیان، در دولت هاشمی رفسنجانی یك پله ترقی کرد و به وزارت اطلاعات و امنیت رسید. با آمدن او تغییراتی در وزارت‌خانه صورت گرفت. به این ترتیب‌که دوتن ازمعاونان به دفتر رهبری منتقل شدند. (محمدی گلپایگانی به ریاست دفتر رسید و میرحجازی عهده دار اموراطلاعاتی ویژهٔ دفتر رهبری ومسائل مربوط به بیت آقا شد). فلاحیان، پورمحمدی را که یکی از آخوندهای معروف به بیرحمی بود، به قائم‌مقامی خود انتخاب کرد و مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) را به ریاست کل اداره امنیت داخل منصوب کرد. درعین حال درآغاز نیروهای جوان و تحصیل کردهٔ وزارت اطلاعات را نیز پر و بال داد. منتهی اغلب آن‌ها را در مقام‌هائی‌گذاشت که کارهای عملیاتی مربوط به حوزه ٔفعالیت‌هایشان نمی‌شد. (افرادی مثل سعید حجاریان، علی ربیعی و شاهچراغی که در واقع به وزارت اطلاعات آمده بودند تا به آن سر و سامانی بدهند وضابطه‌ها

را به جای روابط بنشانند، درهمان هفته‌های نخست وزارت فلاحیان کنار گذاشته شدند، و با دعوت خوئینی‌ها همگی به مرکز تحقیقات استراتژیك پیوستند.

فلاحیان کاردیگری هم کرد که باعث شد وزارت اطلاعات به آلوده ترین و فاسدترین ارگان‌های رژیم تبدیل شود. البته این امر در دورانی که رفسنجانی به اسم بازسازی کشور یك مشت دلال و واسطهٔ دزد را به خدمت گرفته بود، چندان تعجب آور نبود. اما وقتی بدانید که در دومین دورهٔ ریاست جمهوری، سازمان بازرسی کل کشور در یك گزارش تحقیقی به رهبر جمهوری اسلامی اشاره می‌کند که وزارت اطلاعات و عواملش کنترل سه هزار شرکت و مؤسسه اقتصادی و فرهنگی را در کشور به دست گرفته اند، آن وقت در رابطه با میزان آلودگی‌های دستگاه امنیتی رژیم با من همعقیده می‌شوید.

فلاحیان در نخستین اقدام اساسی خود پس از انجام تغییرات اداری، به مدیران وزارت اطلاعات توصیه کرد راه‌های ایجاد درآمد اضافی برای وزارت اطلاعات را مورد بررسی قراردهند. چون برای انجام برنامه‌های گسترده اطلاعاتی، بودجه دولتی کفایت نمی‌کند. همین اشاره کافی بود تا عوامل اطلاعات به جان مردم بیافتند و سر و کلهٔ مدیران وزارت خانه در هیئت مدیره و سرپرستی مؤسسات بزرگ و کوچك کشور پیدا شود. (دراین زمینه به دو مثال اشاره می کنم: حمیدرضا نقاشان که مدت‌ها ریاست اطلاعات سپاه را عهده دار بود و

در بسیاری از جنایات خارج از کشور دست داشت و به اشاره فلاحیان به یاران حاشیه‌ای او پیوسته بود، شبی به سراغ رئیس هیئت مدیره شرکت «کاترپیلار» رفت و او را برای هواخوری با زور هفت تیر به گوشه‌ای برد. دو روز بعد آقای نقاشان با داشتن یك سند رسمی که نشان دهنده مالکیت وی بر ۷۵ در صد از سهام شرکت می‌شد به دفتر کاترپیلار رفت و به کارکنان اطلاع داد که رئیس هیئت مدیره پیشین به علت خستگی زیاد، از این پس درمقام مشاور سرپرست جدید - یعنی خود آقای نقاشان - خدمت خواهد کرد. البته حقوق ماهی یك میلیون تومان ایشان مطابق گذشته پرداخت خواهد شد. از طریق همین شرکت و با همدستی فرزندان رفسنجانی نخستین خرید «ارباس»ها از فرانسه انجام گرفت. بعدها نقاشان به دستور آیت‌اله خامنه‌ای تحت تعقیب قرارگرفت و کاترپیلار را از او پس گرفتند و پنج میلیارد تومان و ۳۸۰ هزار دلار نیز جریمه از او ستاندند.

مثال دوم: مأموران وزارت اطلاعات به آقای فلاحیان خبر داده بودند که یکی از هتلداران سرشناس تهران، که مالك بیش از ۵ هتل در تهران و ۱۱ هتل در شهرستان‌هاست، به علت سکته قلبی در بیمارستان مهراد - که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات اداره می‌شود و به همین دلیل نیز کسانی مثل مرحوم شریعتمداری و یا آقای منتظری اجازهٔ بستری شدن در بیمارستان دیگری به جز «مهراد» را پیدا نمی‌کردند بستری

است و تنها پسرش نیز در آمریکاست. و با توجه به این‌که همسرش برای دیدن پسرش به آمریکا رفته است، موقع مناسبی پیش آمده تا دست روی ثروت او گذاشته شود. به دستور آقای فلاحیان بلافاصله گزارش جامعی با همکاری «رضا زواره‌ای» مدیر کل ثبت اسناد دربارهٔ دارائی‌های فرد مورد اشاره تهیه شد و بر مبنای آن سندی در یکی از محاضر تهران که سردفترش دوست نزدیك آقای فلاحیان و قوم و خویش رفسنجانی است تنظیم گردید که به موجب آن صاحب هتل بیمار، کلیه مایملك خود را منهای خانه مسکونی و سی درصد از شش دانگ یکی از هتل های درجهٔدوم خود را به یك شرکت رسمی که در همان روزها به ثبت رسیده بود به نام سازمان جهانگردی و میهمانسراها واگذار می‌کرد. مأموران به همراه سردفتر به سراغ بیمار در بیمارستان رفتند و انگشت وی را که در حال اغماء بود زیر سند زدند. فرزند و همسر با اطلاع از بیماری وی به تهران آمدند و در آغاز با توجه به نگرانیهایشان نسبت به حال همسر و پدر خود به سراغ هتل‌ها نرفتند تا بامدیران جدید منتخب آقای فلاحیان آشنا شوند. اما از قضای روزگار، حال بیمار پس از یك ماه دست و پنجه نرم کردن با مرگ رو به بهبودی گذاشت و وی پس از شش هفته بیمارستان را ترك گفت. در این‌جا بود که ماجرا از پرده بیرون افتاد و او و همسرش در اعتراض به دزدی و سوء استفاده آشکار وزارت اطلاعات دست به اعتراض و شکایت زدند. و

پس از چندی دوندگی بیهوده وقتی دریافتند به طور طبیعی قادر به زنده کردن اموال خود نیستند، صاحب هتل‌ها به همراه خانواده، به سراغ فاضل لنکرانی آخوند و مرجع دولتی رژیم رفت و صدمیلیون تومان به عنوان خمس اموال ازدست رفته به وی داد و دو هفته بعد اموال وی به او مسترد شد. اما حالا مزاحم تازه‌ای به عنوان فاضل لنکرانی نیزبرمزاحمانش اضافه شده بود و به همین دلیل او نیز پس از چند ماه هتل‌هایش را که بیشتر ازسیصد میلیارد تومان ارزشگذاری شده بود به بهای پنج میلیون دلار تحویل در آمریکا به وزارت اطلاعات واگذار کرد و به اتفاق همسر و فرزندش ایران را ترك گفت. وی هم اکنون در «سن دیه گو» زندگی می‌کند به همین دلیل نیز من از ذکر نامش معذورم. فلاحیان در اقدام دیگری طرحی را به اجرا گذاشت که به موجب آن در نقاط مختلف جهان دفاتر بازرگانی، مراکز فرهنگی، فروشگاه‌های پخش ویدیوئی و کاست، مراکز اسلامی و شرکت‌های فروش صنایع دستی ایران برپا می‌شد. این مراکز علاوه بر آن که پوشش مناسب برای مأموران وزارت اطلاعات به شمار می‌رفت، در آمد ارزی نیز برای مأموریت‌های خارج از کشور عناصر (واواك) ایجاد می‌کرد. این طرح «تکوا» - تعاونی وزارت اطلاعات - به ظاهر مثل طرح تعاونی های بقیه وزارت‌خانه‌ها بود، اما در عمل به یك شبکهٔ مافیائی بازرگانی تبدیل شد که مسئولان آن هیچ مرزی را در اعمال اغلب غیرقانونی خود به

رسمیت نمی‌شناختند. اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات و قره‌حی - که هر دو در زندانند - به همراه موسویان که مدیر بین المللی تکوا بود، بیش از سه سال فعالیت‌های این سازمان را زیر نظر داشتند.

برای فعالیت های فرهنگی، دو سازمان موازی و در ارتباط مستقیم با وزارت اطلاعات وجود داشت. یکی سازمان فرهنگ وارتباطات اسلامی زیرنظر علی‌محمد تسخیری معروف به ابوالمشاغل جمهوری اسلامی و دیگری سازمان گسترش فرهنگ هنر ایران که در عین حال سرپرستی دو بنیاد توسعهٔ فرهنگی و بنیاد پژوهش‌های فرهنگی وهنری راعهده دار بود.

علی محمد تسخیری یك آخوندگیلانی‌الاصل اخراج شده از عراق که با حزب «الدعوه» و جناح های حزب الله در خلیج فارس، در ارتباط مستمر بود در دفتر رهبر جمهوری اسلامی علاوه برمسئولیت معاونت اموربین‌الملل (که به دنبال افشاگری‌های من درکیهان لندن ومطبوعات عربی دربارهٔ تسخیری و باند کربلائی‌ها، خامنه‌ای سال گذشته این منصب را به محمد حسن اختری سفیر سابق ایران در سوریه واگذار کرد)، دبیر کلی تشکیلات رابطهٔ اهل بیت جهانی را نیز عهده دار بود (این منصب نیز تابستان گذشته به علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه سابق رژیم و مشاور عالی خامنه‌ای داده شد). و وقتی «میر سلیم» وزیرارشاد شد، یك حکم معاونت نیز برای تسخیری صادر کرد، به این ترتیب کار انتخاب وابستگان

فرهنگی رژیم در خارج نیز از طریق تسخیری به دست وزارت اطلاعات افتاد. از سوی دیگر «میر حجازی» نیز در دفتر خامنه ای کار انتخاب نمایندگان و وکلای رهبر را در خارج و تعیین سرپرست برای مراکز اسلامی را زیر نظر داشت. و با توجه به روابط فلاحیان و او و میزان همکاری وی با وزارت اطلاعات می‌توان گفت نمایندگان رهبر در خارج و مسئولان مراکز اسلامی نیزهمگی ازسپردگان فلاحیان و عمال او بودند.

در دوران فلاحیان وزارت اطلاعات از هر نظر گسترش یافت. دانشکدهٔ امام باقر که برای تربیت کادرهای وزات خانه تأسیس شده بود با ورود کارشناسان و معلمان خارجی (ازکره شمالی، چین، سوریه، کوبا و روسیه) به یکی از مهم ترین مراکز تربیت مأموران امنیتی در جهان تبدیل شد. دراین حال وزارت اطلاعات از طریق ایجاد یك شورایعالی امنیتی (غیر از شورایعالی امنیت ملی که ریاستش بارئیس جمهوری است) عملاً دیگرسازمان‌های مسئول درمسائل امنیتی رانیز زیر نظر گرفت. دررابطه با این سازمان‌ها در یك گزارش مکمل مطالب ناگفته ای را عنوان خواهم کرد. (این سازمان‌ها عبارتند از :

حراست اطلاعات سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی، واحد ویژهٔاطلاعات نیروهای قدس، دفتر ویژهٔ اطلاعات ریاست جمهوری، حراست اطلاعات درکلیهٔوزارت خانه ها ومؤسسات دولتی، دفتر ویژه اطلاعات، دفتر رهبری، حراست اطلاعات نیروهای بسیج مردمی، دادگاه ویژه روحانیت).

تأمین کادرها

از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تأمین کادرهای این وزارتخانه از سه طریق انجام می گرفت.

۱ - از طریق حوزه و مراکز روحانی، به این ترتیب که هرساله شماری از طلبه‌های مستعد و جوان که با علوم جدید نیز آشنا بودند پس از امتحانات متعدد و دیدن دوره‌های آموزشی جلب وزارت اطلاعات می‌شدند.

۲ - از طریق سپاه و بسیج و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی، معمولاً افراد متعصب که دارای قابلیت‌های نظامی بالا بودند و درمأموریت‌های مختلف امتحان وفاداری خود را به نظام داده بودند، به وزارت اطلاعات جذب می‌شدند.

۳ - از طریق دانشگاه‌ها ومراکز علمی و فرهنگی، افرادی که از این طریق به همکاری دعوت می‌شدند، معمولاً در مقام کارشناس و محقق به کار گماشته می‌شدند.

البته کادرهای بالای وزارت اطلاعات که از هر سه این گروه‌ها درمیانشان دیده می‌شد، دارای ویژگیهای دیگری نیز بودند از جمله روابط نزدیکشان با ارکان نظام و قابلیت‌های

آنها در کشتن و پرونده سازی و شکنجه کردن و به زندان انداختن کسانی که «انگ» مخالف روی آن‌ها خورده بود.

فلاحیان با وارد کردن تعداد زیادی از تحصیل کرده‌های خارج به وزارت اطلاعات و نیز اعاده به خدمت ده‌ها تن از کارشناسان و مأموران ساواك شاه، به ظاهر برآن بود تا تشکیلات امنیتی رژیم را از یك حوزه آخوندی و پادگان سپاه، به یك سازمان مدرن و کارآمد تبدیل کند. اما درعمل، حضور افراد تازه، تنها بار هزینه‌های وزارت را بالا برد. چون کارها همچنان در دست پورمحمدی‌ها، موسوی‌نژادها، سعید امامی‌ها پورفلاح‌ها، اکبریان‌ها و ... باقی ماند. وزارت اطلاعات برای انجام عملیات برونمرزی معمولاً با برنامه ریزی‌های دقیق که گاه ماه‌ها به طول می‌انجامید، در چهارچوب یك شبکه اطلاعاتی و عملیاتی گسترده دست به کار می‌شد. در این شبکه علاوه بر سازمان اطلاعات سپاه، وزارت خارجه وزارت پست و تلگراف و تلفن (در زمان غرضی) وزارت جهاد سازندگی، وزارت ارشاد (در زمان علی لاریجانی و میر سلیم) دفتر اطلاعات ویژهٔ ریاست جمهوری، معاونت امور بین المللی دفتر رهبری، رادیو تلویزیون، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همکاری تنگاتنگ با وزارت اطلاعات داشتند. (برای نمونه درقتل دکتر «قاسملو» عوامل اطلاعات سپاه، در قتل دکتر بختیار عوامل وزارت پست و تلگراف، رادیوتلویزیون و وزارت خارجه در قتل دکتر شرفکندی اطلاعات سپاه وعوامل

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همچون «کاظم دارابی» و «لبنانی» های آدمکش، نقش اساسی را عهده دار بودند.)

معمولاً عوامل به خدمت گرفته شده ساواك در زمینه فعالیت‌های ضد جاسوسی، خاصه در رابطه با شوروی و بلوك شرق و پس از فروپاشیدن اتحاد شوروی در رابطه با روسیه و کشورهای تازه استقلال یافته و نیز در رابطه با سازمان‌های مخالف دارای جناح مسلح، مثل مجاهدین خلق و بازماندگان گروه‌های چپ در عراق و احزاب چپ، انجام وظیفه می‌کردند. نکتهٔ جالب دیگر این که یکی از مسئولیت‌های عمدهٔ وزارت اطلاعات در زمان تأسیس آن مبارزه با فساد و ارتشاء بود. اما در سال‌های اخیر وزارتخانه خود به مرکز عمده فساد تبدیل شده بود.

موضوع مهم‌دیگری که بایدبه آن اشاره‌کنم، بی اعتباری اخلاق و مذهب و مسائل مربوط به فرهنگ عمومی جامعه و خلاصه آنچه که رژیم ادعای تطبیق آن را در جامعه دارد، در عملکرد مسئولان و عوامل وزارت اطلاعات است. در طول تحقیقاتم به دفعات به مواردی از اعمال غیراخلاقی مسئولان و مأموران وزارت اطلاعات برخورده‌ام که واقعاً حتی تصورش نیز سخت است. (در یك مورد جوان کُردی را پس از هفته ها تجاوز به وی و خواهرش و مبتلا ساختن آن دو به بیماری‌های مقاربتی، به شمال عراق فرستاده بودند تا پسرك به داخل حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان داوطلب نفوذ کند و

یکی از سران حزب را بکشد و دخترك نیز با برقراری روابط جنسی، جوانان عضو را مبتلا سازد. نوار اعترافات این دو را دوستان حزب دمکرات کردستان به من دادند و من واقعاً بیش ازهرچیزبرای حال این برادر وخواهر تباه شده گریستم. در مورد «هلموت هوفر» بازرگان آلمانی‌نیز «وسیله‌خانم» دانشجو را به سراغ او فرستاده بودند که برو و به رختخوابش بکش، باقی قضیه با ما. درزمینهٔ همین کارهای غیراخلاقی باید ده‌ها مورد تجاوز به عنف به دختران و پسران جوانی که به نوعی در دام اطلاعاتی‌ها می‌افتادند و معتاد کردن افراد و گذاشتن مواد مخدر درچمدان بعضی ازمسافران خارج اشاره کنم.

بعداز جریان دادگاه برلین و فاش شدن سفر فلاحیان به آلمان و نقش او در قتل رهبران کُرد، طبیعی بود که طرف باید کنار گذاشته می‌شد.اما حتی اگر میکونوس هم پیش نمی‌آمد خاتمی فلاحیان و باندش را کنار می‌گذاشت. اما آمدن دُری نجف آبادی صاحب لقب دیرینهٔ «قربانعلی ماست بند» هیچ چیز را عوض نکرد. جز این که او، دامادش «حسام الدین آشنا» را مسئول یکی از حوزه‌های معاونت کرد، بقیهٔ عوامل «ریشهری» و «فلاحیان» در کارهایشان ابقا شدند و چون دُری نجف آبادی ماشین امضا بود، عملاً همه اعمال خلاف قانون ادامه یافت. تنها نکتهٔ مثبتی که درکارنامه دُری دیده می‌شود، تلاش او برای کوتاه کردن دست عوامل وزارت اطلاعات از امور مالی و تجاری است. البته خاتمی در حکم او

تأکید کرده بود وزارت اطلاعات به هیچ روی نباید در کارهای مالی چه از نزدیك و چه از دور دخالتی داشته باشد. در طول وزارت «دری نجف آبادی» تعدادی از مسئولان پائین وزارت اطلاعات به علت آلودگی مالی کنار گذاشته شدند اما سیاست‌های وزارتخانه هیچ تغییری نکرد. بلکه مسئولان بلند پایه این وزارت خانه دست در دست یکدیگر امکانات وزارتخانه را برای متزلزل ساختن دولت خاتمی و ضربه زدن به او تا حد حذف فیزیکی‌اش بسیج کردند. در واقع وزارت اطلاعات دولتی بود به مراتب پرقدرت‌تر از دولت خاتمی که عملاً صاحب اختیار همه چیز و همه کس از رهبری جمهوری اسلامی تا مردم عادی بود و در جریان قتل‌های اخیر آشکار شد که چگونه بلند پایگان این وزارتخانه با همکاری فرماندهی سپاه، شماری از آخوندهای صاحب قدرت ومقامات دفتر رهبری حکم قتل صادر می‌کردند واجرای آن را برعهده مأموران اداره عملیات و اطلاعات سپاه می‌گذاشتند. بدیهی است کنارزدن دری نجف آبادی بی آن که تغییرات بنیادین در وزارت اطلاعات صورت گیرد، نمی‌تواند به سلطهٔ جهنمی این دستگاه فاسد خاتمه دهد.

۷

وزارت اطلاعات پس از قتل‌ها

خاتمی در آغاز روی کار آمدنش با این تصور دمساز بود که می‌تواند از طریق افرادی چون مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» مدیر کل امنیت داخلی که به ظاهر با او همدل بود و مدام برای او گزارش می‌فرستاد و اظهار شادمانی از تحولات کشور می‌کرد، وضع وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما قتل‌های تکان دهنده نشان داد که در این دستگاه در واقع بایستی انقلابی صورت بگیرد ...

خاتمی پس از قتل‌های زنجیره‌ای در دومین دیدارش از وزارت اطلاعات، کارنامه بخش بین المللی وزارت اطلاعات (مسئول تعقیب و قتل مخالفان درخارج کشور) را مورد انتقاد قرار داد به گونه‌ای که شماری از مسئولان این بخش در اعتراض به سخنان او چند روز بعد استعفا دادند. تمام تلاش

خاتمی این بود که از طریق حوزه معاونت‌ها، وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما با بودن پورمحمدی و عوامل فلاحیان این کار به کندی پیش می‌رود.

دستگاه وزارت اطلاعات ایران که به‌دنبال دگرگونی‌های ناشی از حادثهٔ قتل‌ها که منجر به کناره گیری «دری نجف آبادی» و روی کار آمدن «علی یونسی» به عنوان وزیر اطلاعات شد، دوران انتقالی را می‌گذراند که طی آن غیر از چهارچوب اداری اطلاعات، نحوهٔ عملکرد، ابعاد مسئولیت‌ها و وظایف و چگونگی ارتباط بین این وزارتخانه و دیگر نهادهای امنیتی (مثل حفاظت و حراست اطلاعات سپاه، حفاظت اطلاعات ارتش، اطلاعات فرماندهی کل قوا، سازمان ویژهٔ اطلاعات، دادگاه ویژه روحانیت) نیز دچار تغییرات بنیادین شده است و تا امروز علاوه بر تغییر شماری از ارکان وزارت اطلاعات که از بدو تأسیس این وزارتخانه در سال ۱۳۶۲ حضوری چشمگیر و گسترده در وزارت اطلاعات داشته اند، نحوهٔ روابط وزارت اطلاعات بادیگر ارگان‌ها و نهادهای نظام نیز دچارتغییر شده است، البته این نکته حائز اهمیت است که بعلت‌بسته بودن درهای‌وزارت اطلاعات به روی«غیرخودی»ها امروزکه فساد وجنایتکاری «خودی»ها آشکار شده است، یافتن جانشینانی قابل برای «خودی»ها کاری به مراتب مشکل‌تر از آن است که خاتمی و دوستانش تصور می‌کردند. برای نمونه هنگامی که به دستور «خاتمی» و باموافقت «خامنه‌ای»، «پورمحمدی» قائم‌مقام وزیر اطلاعات

به علت ارتباطش با قتل‌های اخیر کنار گذاشته شد، «علی یونسی» بعد ازیك هفته ناچار شد اورا برای مدت چند روز به وزارت اطلاعات دعوت کند، تا فردی که به عنوان جانشین موقت وی تعیین کرده است، برای کارهائی که در پیش دارد، راهنمائی کند. وقتی در دستگاهی نظم و ترتیبی در کار نباشد و افراد تعیین کنندهٔ سیاست‌ها و خط مشی‌ها شوندکه، طبیعی‌است غیاب فردی‌مثل «پورمحمدی» که ریز وکلان مسائل وزارت‌خانه را طی مدتی قریب به ۱۵ سال زیر نظر داشته، باعث لنگی کارها می‌شود.

به هرحال همان گونه که ذکر شد، به علت ویژگی‌های وزارت اطلاعات (که از یك نظر تفاوت چندانی با ویژگی‌های ساواك سابق ودستگاه‌های‌امنیتی‌دیگرکشورهای‌جهان ندارد)، تغییرات در این وزارت خانه با کُندی بسیار صورت می‌گیرد. احتمالاً خاتمی دربرابرمنطق «یونسی» وکسانی‌مثل «سرمدی» که در عین حال مورد اعتماد خاتمی نیز هست، پذیرفته است که تغییرات در وزارت اطلاعات به صورت مرحله‌ای وپس ازتأمین کادرهای جانشین برای به دست گرفتن مسئولیت‌های اصلی وزاتخانه، به‌جای مسئولین فاسدوآلودهٔ پیشین، صورت بگیرد. این نکتهٔ قابل توجه است که در قانون تشکیل وزارت اطلاعات مصوب ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، در مادهٔ نخست این قانون در رابطه با برپائی وزارت اطلاعات آمده است:

«به منظور کسب و پرورش اطلاعات امنیتی و اطلاعات خارجی و حفاظت اطلاعات ضدجاسوسی و به دست آوردن

آگاهی های لازم از وضعیت دشمنان داخلی و خارجی جهت پیشگیری و مقابله با توطئه‌های آنان علیه انقلاب اسلامی کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران تشکیل می‌گردد »

به عبارت دیگر وزارت اطلاعات طی سال‌های عمری که پشت سر گذاشته، با دخالت درامورری که قانوناً جزو وظایفش نبوده (مثل مشارکت مستقیم در عملیات تعقیب و بازداشت، شکنجه، قتل، فعالیت‌های بازرگانی، امور نظامی، مصادرهٔ اموال، عزل و نصب مسئولان در سطوح مختلف و ...) عملاً قانون را زیر پا نهاده است. صراحت قانون در رابطه با این امر که فعالیت‌های وزارت اطلاعات درمرحله عملیاتی متوقف می‌شود و ارگان‌های دیگری مثل پلیس و نیروهای انتظامی و ضابطان قضائی و گاه سپاه و ارتش عهده دار مسئولیت‌های عملیاتی هستند (مثل تعقیب، بازداشت، محاکمه و ...) راه هرنوع چون وچرا و بهانه جوئی را می‌بندد. حتی در مورد مسائلی که به امور امنیت ملی مربوط می‌شود و پای ارتش و سپاه و احتمالاً دولت‌های خارجی در میان است، تبصره یك مادهٔ قانونی تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد می‌کند:

اطلاعات نظامی با حفظ هماهنگی با وزارت اطلاعات، بر عهده ارگان‌های نظامی خواهد بود ».

ارگان‌هائی مثل «اطلاعات سپاه، رکن ۲ ارتش و نیروهای مسلح که عنوان حفاظت اطلاعات اطلاعات و ضداطلاعات را برآن‌ها گذاشته اند ... » درتبصره ۲ همین ماده نیزآمده است:

«اطلاعات تخصصی آشکار در هر زمینه‌ای به عهدهٔ ارگان تخصصی مربوط می‌شود». در ماده ۴ قانون تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد شده که:

«کلیهٔ امور اجرائی امنیت داخلی بر عهده ضابطین قوهٔ قضائیه می‌باشد. و وزارت اطلاعات قبل از عملیات، اطلاعات لازم را دراختیار ضابطین قرار خواهد داد».

نکتهٔ جالب این که درهفتم تیرماه ۱۳۶۶ به دنبال اعتراض یکی ازقضات عضوشورایعالی قضائی نسبت به اقدام مأموران وزارت اطلاعات دربازداشت فردی که به علت درگیریش با یکی ازمسئولان وقت ادارهٔ امنیت داخلی به زندان افتاده بود، وزارت اطلاعات، استعلامی با امضای «ریشهری» وزیر وقت اطلاعات، به ادارهٔ حقوقی دیوانعالی کشور فرستاد. دراین استعلام آمده بود«آیا مأمورین وزارت اطلاعات، جزء ضابطان دادگستری به حساب می‌آیند؟ واگر چنین نیست، آیا می توان دستورجلب وبازداشت متهم و دیگر اقدامات قضائی را که در حوزهٔ اختیارات ضابطان قوهٔ قضائیه است به آنان تفویض کرد». در پاسخ به این استعلام، ادارهٔ حقوقی درهمان روز، یعنی هفتم تیرماه ۱۳۶۶ طی نامهٔ شماره ۷/۳۵۳ به وزارت اطلاعات نوشت: مأموران وزارت اطلاعات به هیچوجه جزء ضابطان دادگستری محسوب نمی‌شوند وباتوجه به قانون تشکیل آن وزارتخانه‌مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، نمی‌توان جلب ودستگیری ویاسایراقدامات قضائی را از وزارت اطلاعات تقاضا کرد». درماده ۱۰ قانون تأسیس وزارت اطلاعات، در

شرح وظایف این وزارتخانه طی شش بند ذکر شده است:

«کسب و جمع آوری اخبار، و تولید و تجزیه و تحلیل و طبقه بندی اطلاعات، اسناد ومدارك، آموزش به ارگان‌ها جهت حفاظت از اطلاعات، اسناد و اشیاء مهم و ارائه خدمات اطلاعاتی وتبادل اطلاعات باکشورهای حائز صلاحیت، ازجمله مهمترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات می‌باشد». در رابطه با نحوهٔ عملکرد و نوع همکاری وزارت اطلاعات با دیگر ارگان های اطلاعاتی، در چند ماده از جمله مواد ۵،۶،۷،۸ و ۹ به ضرورت همکاری وزارت اطلاعات با حفاظت اطلاعات سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی و ... اشاره شده اما بلافاصله قانون گوشزد کرده است :«افراد حفاظت این ارگان‌ها تابع فرمانده یکان خود می باشند». به عبارت دیگر وزارت اطلاعات نمی‌تواند آن‌ها را بدون موافقت فرمانده مسئول، به خدمت گیرد. نکتهٔ جالب دیگری که خاتمی با استناد به آن توانست تا حدودی سلطهٔ دولت را در وزارت اطلاعات برقرار سازد و بسیاری از مصوبه‌های پیشین وزارت اطلاعات را «کأن لم یکن» اعلام کند ماده ۱۱ قانون تشکیل وزارت اطلاعات است که تأکید می‌کند:

«سیاست‌های کلی و خط مشی و اهداف اطلاعاتی وزارت اطلاعات باید به تصویب هیئت وزیران که با حضور رئیس جمهوری تشکیل می‌شود، برسد». با این ترتیب ده‌ها مصوبه که بدون اطلاع هیئت دولت گاه به امررهبر و زمانی بنا به‌خواست وزرای پیشین: (ریشهری، فلاحیان، دری‌نجف آبادی)

با اجرا گذاشته شده، مشروعیت قانونی ندارد و توسل به آن برای توجیه اعمال گذشته وزارت اطلاعات، وجاهت حقوقی نخواهد داشت.

به هرصورت در طول ماه‌های اخیر چند اقدام عملی در جهت تطبیق قانون تشکیل وزارت اطلاعات، به صورت متوقف ساختن فعالیت‌های خارج از قانون مأموران وزارت اطلاعات، انجام گرفته است که عمده ترین آن از این قرار است:

۱ - منع کامل هرگونه فعالیت تجاری واقتصادی توسط مسئولان و کارکنان وزارت اطلاعات.

۲ - انحلال دفاتر موازی حراست در دستگاه‌های دولتی و واگذاری مسئولیت آن‌ها به حراست این دستگاه‌ها.

۳ - انحلال بخش فعالیت‌های فرهنگی وتبلیغاتی (که در گسترهٔ آن در داخل وخارج کشور میلیاردها ریال پول بیت‌المال به جیب افرادی می رفت که به ظاهر مشغول فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی و گسترش فرهنگ و ادب و هنر و .. بودند) و واگذاری امکانات این بخش به سازمان ارتباطات و فرهنگ اسلامی که خود یك تشکیلات امنیتی دیگری است که زیر نظر رهبر و با سرپرستی «علی محمد تسخیری» فعالیت می کند.

در داخل وزارت خانه نیز تصفیه‌هائی صورت گرفته و در عین حال چگونگی ارتباط وزارت اطلاعات با دولت، دستگاه رهبری، نیروهای انتظامی و ارتش و سپاه دچار تغییراتی شدهاست که به طور عمده از این قرار است:

۱ - تغییرات در سطح مدیران

دراین زمینه مهمترین تغییر درسطح معاونان بوده است.

برکناری «پورمحمدی» قائم مقام وزیر،«اکبریان» معاون مالی وازمدیران «تکوا»،«پورفلاح» و«موسوی» - این موسوی غیر از مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» است - ، به‌طورکلی چهره معاونت های وزارت اطلاعات را تغییر داده است.

درحال حاضر درسطح معاونت، افراد زیر دارای موقعیت تثبیت شده ای هستند: «سرمدی»، «شفیعی»، و «باقریان».

«علی ربیعی» و «خسرو تهرانی» به عنوان مشاوران خاتمی در امورامنیتی که نقش عمده ای درکمیته تحقیقات ویژهٔ ریاست جمهوری در امور قتل‌های اخیر داشته اند، «علی یونسی» را در کار بازسازی وزارت اطلاعات یاری داده‌اند.

۲ - در سطح مسئولان ادارات و مدیران کل و رؤسای اطلاعات استان‌ها و شهرستان‌ها

دراین سطح نیزتغییرات عمده ای صورت گرفته است که این تغییرات تا چند ماه دیگر تکمیل خواهد شد. اغلب مدیران کل استان‌ها وشهرهای بزرگ تغییرکرده‌اند. اما هنوز جانشینی برای مدیران کل درخود وزارت اطلاعات در تهران پیدا نشده است و «یونسی» می‌کوشد شماری از همکاران سابقش در سازمان قضائی نیروهای مسلح را برای پذیرش مسئولیت‌های بالای وزارت اطلاعات به این دستگاه منتقل کند.

۳ - در سطح نمایندگان وزارت اطلاعات در خارج از

کشور باید گفت که به طور کلی تشکیلات وزارت اطلاعات در خارج از کشور در شرف تغییرات اساسی است و قرار براین است که ۵ ایستگاه اطلاعاتی درجه اول و شماری مراکز درجهٔ دو و سه تأسیس شود. بعضی از ایستگاه‌های درجه اول درگذشته وجود داشته است، اما حدود اختیارات آن‌ها و نحوه عملکردشان تغییر خواهد کرد.

ایستگاه‌های درجه اول عبارتند از:

۱ - درآسیا: «پاکستان» بایك ایستگاه تقویتی در مالزی و چین.

۲ - در اروپا «اتریش» با یك ایستگاه تقوینی در ترکیه

۳ - در آفریقا «سودان» با یك ایستگاه تقویتی در آفریقای جنوبی

۴ - در آمریکای شمالی و مرکزی: «کانادا» با یك ایستگاه تقویتی در دفتر هیئت نمایندگی سازمان ملل متحد.

۵ - در خاور میانهٔعربی: «سوریه» با ایستگاه تقویتی در امارات متحد عربی «دبی»

در این حال در ۹۶ سفارت و کنسولگری ایران در خارج نیز حد اقل یك و حد اکثر هشت مأمور اطلاعاتی گاه در سطح سفیر، معاون سفیر، کنسول و دبیر اول و دوم و سوم سفارت مشغول فعالیت هستند. در شهرهائی مثل لندن علاوه بر مأموران رسمی اطلاعات که اغلب شناخته شده‌اند، ده‌ها مأمور نیز در مراکز اسلامی، شرکت کالا، دفاتر مؤسسات و مراکز فرهنگی، مالی، و تجارتی رژیم مشغول فعالیت هستند.

سازمان اطلاعات سپاه

۸

سازمان اطلاعات سپاه پاسداران

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران و چگونگی به وجودآمدن آن داستان مفصلی دارد که به علت اهمیت آن، من از دو روایت برای بازگوئی آن استفاده کرده‌ام. نخستین روایت از سردار سرتیپ پاسدار «غلامعلی رشید» است که از بنیانگذاران اطلاعات سپاه (به همراه حمید رضا نقاشان - احمد متوسلیان، که در لبنان توسط فالانژها ربوده و پس از تخلیه، اطلاعاتی به قتل رسید - یحیی رحیم صفوی فرمانده فعلی سپاه، محسن رضائی فرمانده قبلی، مرتضی رضائی، بروجردی، کاظمی و باقری که هرسه در جنگ کشته شدند) می‌باشد که درحال حاضر نیز معاونت اطلاعات و عملیات را در ستاد کل نیروهای مسلح برعهده دارد. و دومین روایت از

یك فرمانده پیشین نیروی دریائی است که مدت زمانی در آغاز جنگ به علت تخصصش، در ستاد اطلاعات در جبهه جنوب با مسئولان اطلاعاتی سپاه و ارتش همکاری داشته است. «غلامعلی رشید» در هفتمین همایش سراسری دفاع مقدس، سخنرانی مبسوطی ایراد کرد که پالایش شده آن درشماره‌های ۲۳ و۲۴ «فصلنامه سیاست دفاعی» - که توسط دانشگاه امام حسین وابسته به سپاه منتشر می‌شود - در تابستان و پائیز ۱۳۷۷ به چاپ رسیده است. او دراین سخنرانی در رابطه با چگونگی تشکیل سازمان اطلاعات سپاه با اشاره به غافلگیر شدن نیروهای مسلح ایران در حملهٔ ارتش «صدام حسین» به خاك ایران می‌گوید:

برای این که در فضای بحث گذشته قرار بگیریم باید چند نکته را یادآوری کنم:

۱ - نکتهٔ اول این است که ما در آغاز جنگ فاقد یك سازمان اطلاعات رزمی بودیم. بخش اطلاعات حوزه امنیتی فعال بود ولی از شروع جنگ و قبل از آن، اطلاعاتی تحت عنوان اطلاعات رزمی یا سازمانی به نام رکن ۲ یا اطلاعات عملیاتی نداشتیم. علت هم آن بود که سپاه را برای منظور دیگری ایجاد کردند و هرگز در ذهن بنیانگذار سپاه این نبود که سپاهی که در سال ۵۸ تأسیس می کنند باید درسال ۶۱ یا ۶۵ به عنوان یك ارتش در مقابل ارتش کلاسیك و منظم عراق بجنگد که نمونه آن در عملیات کربلای ۵ در «فتح فاو»،

عملیات «خیبر» و یا در عملیات «بدر» دیده شد.

۲ - نکته دوم این که «واحد اطلاعات» در جنگ به عنوان تخصصی در کنار تخصص‌های دیگر، مثل پدافند هوائی، مهندسی رزمی، توپخانه و ... و قبل از همهٔ این ها به عنوان یك ضرورت حیاتی شکل گرفت. حتی شاید زودتر از واحد عملیات حرکت کرد و باز دراین جا باید یاد «حسین باقری» را گرامی داشت که انصافاً با آن هوش و استعداد وافری که خداوند به ایشان داده بود، آن شبکه اطلاعاتی را در بخش اعظمی از جبهه از «دهلران» تا رأس «آبادان» به وجود آورد. با جمع آوری اطلاعات بسیار دقیق، به شناسائی دشمن، زمین و بعد هم سایر مسائل کمك وافر کرد.

۳ - نکتهٔ سوم این که «اطلاعات در جنگ» از گام‌های بسیار ابتدائی و در ابعاد تاکتیکی، حیات خود را شروع کرد. با این گونه سئوال‌ها که دشمن کجاست و دشمن چگونه پدافند می‌کند. این سئوالاتی بود که درمهرماه یاآبان ماه سال ۱۳۵۹، فرماندهان متعدد عملیاتی می‌پرسیدند که دشمن کجاست؟ و این نیازمند آن بود که عنصری به نام عنصر شناسائی با یك سلاح قنداق تاشو، یك قمقمه آب، یك مقدار غذا و با یك دوربین اعزام گردد و ببیند که آن دشمن کجاست. چون دشمن حدود یك یا دوماه درتلاطم بود و دربعضی ازمحورها پیشروی زیادی کرده بود و دربعضی از محورهای دیگر به طور ناهماهنگی عقب مانده بود وما پیوسته در پی این نکته بودیم

که دشمن را پیدا کنیم؛ و برای حمله به این دشمن باید می‌دانستیم که چگونه آرایش گرفته است.

۴ - نکته چهارم این که تا ده ماه پس از جنگ، سپاه هیچ نقشی در فرماندهی و کنترل جبهه نداشت. فرماندهی، تصمیم گیری و کنترل جبهه ها در جنگ در اختیار برادران ارتش بود و شخص «بنی صدر» به عنوان فرمانده کل قوا حضور داشت. این بدان معنی نبود که ما نیرو نداشتیم، یعنی از «پاوه» و «جوانرود» تا رأس «آبادن» اگر آمار گرفته می‌شد، حدود ۳۰ گردان غیر سازمانی در خط مقدم وجود داشت که در کنار برادران ارتش یا مستقل یا میان آن‌ها علیه دشمن کار می‌کردند و به دفاع مشغول بودند. ولی اطلاعات دراین ۱۰ ماه به خود ما متکی بود، عمدهٔ این اطلاعات از این شبکهٔ اطلاعاتی که سپاه خود ایجاد کرده بود، می‌آمد و دراهواز، درپایگاه «گلف» یا پایگاه «منتظران شهادت» در حضور شهیدباقری جمع بندی می‌شد و در سطح بالاتر به یك ایدهٔ نظامی تبدیل می‌گردید. بعد از این ۱۰ ماه که ارتباطات با ارتش وسیعتر شد و حدود یك سال و نیم تا دوسال به طور مشترك فعالیت می‌کردیم، اطلاعات ما مقداری هم از ارتش کمك گرفت. ولی تا این جا در داخل خاك خودمان صورت می‌گرفت. زیرا ارتش روی زمین اطلاعات نسبتاً خوبی داشت و از قبل از جنگ، معابر را شناسائی کرده بود. و روی عوارض زمین، بررسی‌های کامل منطقه ای داشت و از

بخش‌های مختلف جبهه، در حول و حوش مرز در درون خاك خودی، اطلاعات خوبی داشت که ما از آن‌ها استفاده می‌کردیم. اما بعد از فتح خرمشهر، یعنی از نیمه سال ۶۲ به بعد به ویژه بعد از عملیات «خیبر» ما دوباره مستقل شدیم که تا پایان جنگ می‌بینیم سپاه مستقل می‌جنگد. این استقلال به اطلاعات هم سرایت پیدا می‌کرد. دراین مرحله اطلاعات سپاه متکی به خودش بود ودیگر دردرون خاك عراق هم می‌جنگید. دراین برهه، پیروزی‌های درخشان سپاه مثل «الفجر۸» و کربلای ۵» و «فجر ۱۰» واقعاً بیان کنندهٔ قدرت سازمان اطلاعات رزمی سپاه است، چون اتکای عمده ماروی اطلاعات بوده است و فرماندهی که می‌خواست تصمیم گیری کند، عمدتاً روی اطلاعاتی بود که به ایشان می‌دادند، تصمیم‌گیری می‌کرد. علت موفقیت‌های ما به همراه همدیگر تا فتح خرمشهر و یا درعملیات‌های مستقلی مثل فتح «فاو» و «کربلای ۵» به شناخت عمیق از زمین دشمن باز برمی‌گردد».

«غلامعلی رشید» با اشاره به نقش ویژهٔ اطلاعات و ضداطلاعات در حوزهٔ نظامی و غیر نظامی می‌گوید:

«اطلاعات، به اطلاعات نظامی و غیر نظامی قابل تقسیم بندی است. در حوزهٔ نظامی، ما هم بُعد تاکتیکی داریم و هم بُعد استراتژیك و درحوزهٔ کار غیرنظامی هم به همین ترتیب. دراین مرحله اگر به گذشته نگاه کنیم، و درهر دوحوزه موفقیت‌های خیلی بزرگی به دست آورده ایم. نخست در حوزهٔ

امنیتی بود که حدود یك سال یا شش ماه قبل از جنگ آغاز گردید و تا یك سال پس ازجنگ ادامه داشت و سپس تحویل برادران وزارت اطلاعات گردید. دوم اطلاعات در حوزهٔ کار نظامی در جنگ است که ۸ سال ادامه داشت. اگر بخواهیم حوزهٔ اول، یعنی حوزهٔ امنیتی، ازگذشته ارزیابی داشته باشیم، می‌توانیم به جرأت بگوئیم که دربرخورد با تمام‌جریانات سیاسی - نظامی محارب و گروه‌های ضدانقلاب اعم ازمنافقین، حزب توده، فرقان و چریك‌های فدائی خلق و ... موفق بوده ایم. و این نشانگر قدرت اطلاعات نظام است که اگربخواهیم گذشته را ارزیابی کنیم باید ببینیم که این موفقیت چگونه حاصل شد. باید گفت که عامل اول، جدیت درصحنهٔ عمل، همراه با تعهد، دقت، خلاقیت، ودغدغهٔ دائمی که در برادران مسئول اطلاعاتی بود، سبب شد که ما در رویاروئی با مخالفان، برآن‌ها چیره شویم.

عامل دوم، شناخت عمیق از گروهك‌ها و کار اطلاعاتی بود که از جنس فعالیت‌های اطلاعاتی خود گروه‌ها صورت گرفت. چون مسئولان اطلاعات در آن ایام، خودشان از شخصیت‌های مبارزی بودند که با این گونه فعالیت‌های اطلاعاتی، قبل ازانقلاب آشنائی کامل داشتند. یعنی به خوبی می‌دانستند که این ها چه فنونی برای کار خودشان دارند؛ چگونه قرار می‌گذارند، قرارهای دائمی، و موقتی روزانهٔ آن‌ها چیست و می‌دانند خانهٔ تیمی آن‌ها چه نوعی است و

چگونه عضوگیری می‌کنند، وسائل ارتباطی و ترددی آن‌ها چیست. این برادران توانستند همهٔ این‌ها را کشف کنند، زیرا خود سال‌ها دراین حوزهٔ امنیتی زندگی کرده بودند و این امر موجب گردید دریك روند نسبتاً طولانی ودریك فرصت مناسب از شروع جنگ تا یك سال بعد، و دورانی که منافقین به فاز نظامی وارد شدند، تمامی گروه‌ها را با شکست‌های فاحشی روبرو سازند.

عامل سوم موفقیت ما این بود که در تعیین مرزبندی گروه‌ها با انقلاب و ضروت برخورد با آن‌ها یك وحدت نظر داشتیم که هیچ تردیدی دراین مرزبندی وجود نداشت و در نتیجه برقدرت عمل ما برای تصمیم گیری در تمام سطوح این حالت و این عامل می‌افزود.

اما در حوزهٔ نظامی؛ کار اطلاعاتی در زمان جنگ، فراز و نشیب‌های زیادی داشته و در نتیجه ارزیابی آن‌ها هم مقداری مشکل است. در این بحث فرض ما براین است که اگر درارزیابی اطلاعات برای تعیین و برآورد اطلاعات، اقدام مناسب و بموقعی صورت نگیرد، زمان لازم برای پیشگیری و مقابله با یك تهاجم کلاسیك وسازمان یافته را ازدست خواهیم داد. یعنی زمانی که تهدید در شرایطی و تحت مکانیزمی تبدیل به جنگ می‌شود. چون تهدید همیشه مثل یك پدیدهٔ زنده وجود دارد و واحدهای اطلاعاتی و سیستم‌های اطلاعاتی به طوردائم باید این تهدید را تحت‌نظر داشته باشند و هنگامی

که تشدید پیدا می‌کند یا کاهش می‌یابد و از آن ارزیابی واقعی به دست می‌آورند. زیرا تهدید یکباره تبدیل به جنگ نمی‌شود. تهدید از جانب ترکیه، عراق، خلیج فارس، افغانستان ... در همه جا دراندازه‌های مختلف وجود دارد؛ مهم این است که سیستم اطلاعاتی ما بتواند آن چنان ارزیابی دقیقی داشته باشد که بتواند پیش بینی کند که سیستم تهدید چه هنگام تبدیل به جنگ می‌شود، که بتوان اقدامات پیشگیری و بازدارندگی را انجام داد. اگر این کار را نکنیم، زمان بازدارندگی و پیشگیری را از دست می‌دهیم و همین عقب ماندگی پیشین موجب می‌شود که در مقابله نتوانیم پایداری کنیم و چون دشمن از ما یك قدم جلوتر است، باید هزینهٔ سنگینی برای آن بپردازیم که در جنگ پرداختیم. به دلیل آن که ما به یك ارزیابی صحیح اطلاعاتی از عراق قبل از جنگ نرسیده بودیم، بخش اعظمی از خاك کشورمان به اشغال درآمد. براساس این فرض، مراحل حساس جنگ را با طرح سئوال هائی مورد بررسی قرار خواهم داد. می‌خواهم با طرح این پرسش‌ها سهم اطلاعات را روشن کنیم:

سئوال اول: چرا ما نتوانستیم وقوع تهاجم عراق را مطابق آنچه که انجام گرفت پیش بینی کنیم؟

– چون ۶ ماه قبل ازجنگ تحرکات ارتش عراق آرام آرام شروع شده بود ونتایج این تحرکات قابل ارزیابی و پیش بینی بود. اگریك سیستم اطلاعاتی کارآمدی وجود داشت و به طور

سرزنده و سامان یافته و سالمی، وقایع را زیر نظر می‌گرفت و ارزیابی می‌کرد، می توانست حکم کند که ارتش عراق در حال آماده شدن برای تهاجم است. چون عراقی‌ها در حقیقت ۶ ماه قبل از جنگ همه چیز را محك زدند و ارزیابی کردند و دلیل این که دست به حمله زدند این بود که فهمیدند سیستم سیاسی - نظامی ما نمی‌تواند تصمیم بگیرد و یکی از عوامل این ضعف بر می‌گشت به ضعف سیستم اطلاعاتی ما که نمی‌توانست وضعیت ارتش عراق را درك کند. مثلاً در فروردین ماه یا مرداد سال ۵۹ اظهارنظرهائی بر اساس شمّ اطلاعاتی صورت می‌گرفت، ولی آن‌ها کافی نبود. برادرانی که در شهرهای مرزی زندگی می‌کردند و مسئولیت داشتند، مثل شهید بروجردی، شمخانی و شهید جهان آرا و ... از تحرکات مرزی عراق برداشت‌هائی داشتند، اما متکی بر سیستم اطلاعاتی نبود و براساس حدس‌ها وگمان‌ها. می‌گفتیم که ارتش عراق می خواهد حمله کند. حالا این حرف‌ها چقدر در سطح سیاسی و اجرائی کشور خریدار داشت، بماند که از سطح استان فراتر نمی رفت و حتی اگر به تهران می رسید، نیز می گفتند که این نظر «بروجردی» یا دیگران است. در خاطرات سردار «رحیم صفوی» فرمانده محترم کل سپاه این نمونه وجود دارد. مثلاً درجائی می‌گوید که «دوماه قبل از جنگ در باختران با «بنی صدر» و فرماندهان ارتش و شهید بروجردی و شهید کاظمی جلسه ای داشتیم. این دو شهید

گفتند که ارتش عراق بزودی حمله خواهد کرد، یکی از فرماندهان ارتش دربالاترین سطح که نمی‌خواهم نامش را ببرم گفت: ارتش عراق کی باشد که بخواهد به ایران حمله کند و اصلاً نظر آن‌ها را نپذیرفتند»

بحث دراین نیست که ممکن است فرماندهان ارتش به این نتیجه رسیده باشند که برای آرامش مردم بگویند که اصلاً جنگی روی نمی دهد، شاید بر این حرف ایرادی نباشد و در بُعد داخلی بتوان آن را به نوعی تحلیل و ارزیابی کرد. اما بالاخره درون سیستم ارتش، افسران باید توضیح کافی با ادلهٔ کافی ارائه بدهند. برادران ارتشی در کتاب‌هایشان مثل کتاب «نقش ارتش در ۸ سال جنگ مقدس» نوشته اند که ما در نوزدهم شهریورماه سال ۱۳۵۹ به یقین رسیدیم که ارتش عراق می خواهد به ایران حمله کند. یعنی ۱۲ روز قبل از جنگ، که این دیگر هنگامی بود که زمان پیشگیری را از دست داده بودیم و در مقابله هم قطعاً کم می‌آوردیم. بررسی این مسئله از این جهت مهم است که ممکن است این ضعف کم و بیش هنوز وجود داشته باشد.برادرانی که در ستادکل هستند، در یك طرح تحقیقاتی به این نتیجه رسیدند که باید روی این موضوع کار بکنند. ما برای برآورد تهدیدات یك الگو نداشتیم این گزارش خدمت مقام معظم رهبری هم تقدیم شد. و درآن آوردیم که دو فرض دراین موضوع متصور است. فرض اول این است که قبل از انقلاب، آمریکائیها به دلیل این که

تهدیدات را از درون سیستم ارتش آمریکا و خارج از سیستم ارتش ما بررسی و تعیین می کردند، از همان ابتدا روش بررسی و تهدیدات و ترسیم دورنما و برآورد یك تهدید را در سیستم آموزشی و اجرائی ارتش ما قرار ندادند.

فرض دوم، این که گفتیم تفکر و عملکرد ارتش قبل از انقلاب به دلیل اتکای زیادش به ارتش آمریکا، در تجزیه و تحلیل و پاسخ نهائی به تهدیدات، سبب شده است که هیچگاه در درون ارتش تلاش و اقدام جدی و اساسی برای شناسائی تهدیدات و بررسی نحوهٔ تبدیل یك تهدید به جنگ صورت نگیرد و حداقل یکی از این دو فرض باید باشد. دراین جا سئوال اول را توضیح می‌دهم:

با پیروزی انقلاب اسلامی سیستم اطلاعاتی ما از کار افتاد و ما نتوانستیم با یك کار اطلاعاتی به جمع بندی و نتیجه گیری روشنی برسیم. البته عناصر نفوذی درسیستم ماهم در این ایام مؤثر بودند.حتی با شمّ سیاسی هم نتوانستیم به این نتیجه برسیم. بالاخره شخصی به نام «بنی‌صدر» که عنوان فرمانده کل قوا و رئیس جمهوری این مملکت و نیز ریاست شورای عالی دفاع را داشته است، با این همه مسئولیت‌ها می‌آید و در مصاحبه ای قبل از جنگ می گوید:

«جنگ اتفاق نمی‌افتد. دلیل آن این است که باید موازنهٔ قوا به هم بخورد تا شرایط وقوع جنگ به وجود بیاید».

در این جا باید گفت که چه پدیده‌ای مهمتر و مؤثر تر از

انقلاب اسلامی باید در منطقه اتفاق بیفتد که موازنهٔ قوا به هم بخورد؟ پدیده‌ای ازاین قوی‌تر؟ وقوع انقلاب اسلامی یعنی برهم زدن موازنهٔ قوادرمنطقهٔ خلیج فارس که جنگ حتماً اتفاق می‌افتاد. این شمّ سیاسی رئیس جمهوری مملکت بود. به هرحال این عارضه سبب شد که ما در مرحلهٔ پیشگیری یا بازدارندگی موفق عمل نکنیم و در مرحله مقاومت هم به رغم همهٔ تلاش عزیزان سپاهی و بسیجی و عناصر حزب‌اللهی و ارتش و سایر نیروهای مردمی، بخش مهمی از مناطق مرزی ما به اشغال دشمن درآمد. بنا براین عدم برآورد اطلاعاتی و پیشگیری و بازدارندگی منجر به پرداخت هزینهٔ سنگین اشغال شد ...»

«غلامعلی رشید» سپس بدون اشاره به کارشکنی‌های فرماندهان سپاه در کار ارتش و دخالت‌های آخوندهائی که به عنوان نمایندگان امام و رؤسای عقیدتی سیاسی بیش از آن که در اندیشهٔ جنگ باشند، در فکر برپائی روضه خوانی و نماز شهادت بودند، به «بنی صدر» می‌تازد و او و فرماندهان ارتش را عامل شکست‌های نخستین درجنگ وناکامی عملیات نظامی برای باز پس گیری مناطق اشغالی قلمداد می کند و سپس با بزرگ جلوه دادن نقش سپاه و دستگاه اطلاعاتش، در پیروزی های مرحلهٔ شکست محاصرهٔ آبادان می‌گوید:

در این مرحله واقعاً دشمن و هم زمین را به خوبی می‌شناختیم، زیرا در خاك خودمان بودیم و زمین آن را به

خوبی شناسائی کرده بودیم.

سئوال چهارم: چرا فتح خرمشهر به یك پیروزی استراتژیك تبدیل نشد وپیروزی نظامی به نتیجهٔ قطعی نرسید؟

دراین جا نیز باید سهم اطلاعات را در این عدم موفقیت بررسی کنیم.

اولاً : تصمیم گیری در عملیات رمضان با تأخیر انجام شد، یعنی بلافاصله با آن سرعتی که ما «بیت المقدس» را به «فتح المبین» پیوند دادیم نتوانستیم عملیات‌های مرحلهٔ بعد مانند رمضان را آغاز کنیم. شاید اگر به همان سرعت، ما به حرکت خودمان ادامه می دادیم، در انجام آن عملیات موفقیت بیشتری کسب می کردیم.

ثانیاً : فضای فکری مسئولان نظامی برای چند ماه به لبنان معطوف شد. در آن موقع اسرائیلی‌ها به لبنان حمله کردند و تا بیروت پیش آمدند و تمام توجه ما جلب آنجا شد و یك هیئت سیاسی نظامی به لبنان اعزام گردید. من به همراه «سردار رضائی» و آقای «ولایتی» و دیگران رفتیم لبنان و «حاج احمد متوسلیان» را همراه خودمان بردیم و قرار شد که ایشان به منظور انجام امور محوله، آنجا بماند.

بنا بر این برآورد اطلاعاتی ما از تغییرات دشمن درست نبود، تأخیری که پیش آمد، اجازه نداد که تصمیم گیری برای طرح ریزی نظامی براساس داده‌های اطلاعاتی تنظیم شود. لذا در مقایسه با پیروزی‌های گذشته، «رمضان» را هم مثل

«فتح‌المبین» ارزیابی کردیم. سیستم اطلاعاتی ما این جا نتوانست درظرف یکی دو هفته اطلاعات لازم را از دشمن به دست آورد که به یك ایدهٔ صحیح نظامی تبدیل گردد و در همان زمان، صدام در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که ایرانی‌ها پس از عملیات رمضان حتماً تاکتیك خود را عوض خواهند کرد و ما حتی این کا را هم نکردیم. ما چندین عملیات، ازجمله والفجر مقدماتی و یکم، مسلم بن عقیل، محرم، والفجر ۲ و۳ را با همین تاکتیك انجام دادیم و بعدها در نیمه ۶۲ به بعد و در عملیات خیبر به این نتیجه رسیدیم که باید تاکتیك هارا عوض کرد و من این عقب ماندگی را حاصل عقب ماندگی اطلاعاتی می‌دانم که ما نتوانستیم این تاکتیك‌ها را عوض کنیم.

سئوال پنجم : چرا درپایان جنگ تحرکات عراق را درست پیش بینی و ارزیابی نکرده بودیم و به خصوص نتوانستیم تهاجم عراقی‌ها را مطابق آنچه که انجام گرفت مثل آغازجنگ پیش بینی کنیم. بالاخره این واقعیت مسلمی است. برادرانی که در آذرماه سال ۶۶ می‌گفتند که دشمن به «فاو» حمله می کند، در این بحثی نبود نکته در این جا بود که باید درك می‌کردیم که ارتش عراق می‌خواهد از «فاو» شروع و به کجا ختم کند؟ شاید درست مثل وضعیت عراقی‌ها بود بعد از رفتن «بنی صدر» وایجاد وحدت بین سپاه وارتش و حملهٔ مشترك به ارتش عراق. عراقی‌ها ممکن است اطلاعاتی به

دستشان رسیده باشد که ایرانی‌ها می‌خواهند به شرق آبادان حمله کنند و وقتی هم عملیات انجام گرفت، ارتش عراقی ارزیابی درستی از موضوع نداشت و صدام در مصاحبه‌ای گفت که ما ۲ پل داشتیم و پل‌ها چون پوسیده بودند گفتیم عقب نشینی تاکتیکی بکنند و باور نمی‌کرد این موجی که شروع شده تا فتح خرمشهر پیش خواهد رفت. این موضوع را ارزیابی نکرده بود و دچار غافلگیری استراتژیك شد و هیچ‌جا نتوانست در مقابل عملیات تاب بیاورد. زیرا آن روحیهٔ سلحشوری بسیجی که به جبهه آمده بود اصلاً همه چیز را دگرگون کرده بود. عراقی‌ها در حقیقت در سال ۶۷ از همین تاکتیك استفاده کردند. می‌دانستیم که دشمن می‌خواهد به «فاو» حمله کند ولی این اطلاعات کافی نبود. دشمن یك استراتژی داشت و با آن استراتژی، کار کرد و موفق شد. اما دلایل این موفقیت چه بود؟ به نظر می‌رسد که ابتکار عملیات آفندی که در دست ما بود و این به یك عادت سالانه تبدیل شده بود، سالی یك عملیات انجام می‌گرفت و حدود ۱۰ ماه تا عملیات بعدی فاصله می افتاد که ارتش عراق این را کشف کرد و فهمید که معضل ما وآسیب پذیری‌ها درکجاست. منابع اطلاعاتی آن روز نتوانستند در یك نقطه با کار کارشناسانه دشمن را ارزیابی کنند.

آمریکائی‌ها بعد از تصویب قطعنامهٔ ۵۹۸ در تیرماه سال ۶۶ از طرف شورای امنیت سازمان ملل آمدند در خلیج

فارس که پرسش اصلی این بود که این‌ها برای چه منظوری آمده‌اند و مگر بنا نبود که صدام برکنار گردد. پیچیدگی موضوع برای همان ایجاد سردرگمی کرده بود.

نکتهٔ بعدی، ما قدرت ناشی از انباشت سلاح و گسترش سازمان رزمی عراق را خوب ارزیابی نکرده بودیم که اگر این سازمان به حرکت در بیاید ما چه خواهیم کرد؟ ارتش عراق می‌توانست در آن واحد ۳۰۰ گردان را به حرکت در بیاورد و این به معنا بود؟ ما با ۱۲۰ گردان آفند می‌کنیم و بعد از یك سال، عراق بیش از ۲ برابر این نیرو را بسیج می‌کند. باید این ارزیابی را می‌داشتیم و باید تغییر استراتژی ارتش عراق را از پدافند و آفند که قطعاً به کمك مستشاری روس‌ها انجام گرفته بود، درك می‌کردیم. هزینهٔ این غفلت استراتژیك موجب شد که تمام مناطق تصرف شده را که در طول ۶ سال به دست آورده بودیم، و حدود ۶۰۰۰ کیلومتر از خاك عراق در اختیار ما بود، در سال ۶۷ و در عرض سه ماه از دست برود.

بنا براین، این یك واقعیت مسلم است که کار اطلاعاتی صحیح منجر به افزایش قدرت تصمیم گیری خواهد شد و در فرآیند نهایی وخواسته و منافع جمهوری اسلامی ایران را در عرصهٔ سیاست خارجی و داخلی تأمین خواهد کرد و یك نکتهٔ تلخ دیگر این که ما اگر اطلاعات صحیح و دقیقی به مسئولان نظام و دولتمردان بدهیم، آن‌ها که شجاع هم هستند و می‌توانند تصمیم بگیرند، ضعف سیستم اطلاعات است؛

یعنی سیستم اطلاعاتی ماست که باید درست کار کند و نقش اطلاعات را روشن بکنیم. امروز بعضی ایراد می‌گیرند که ماهیت سیاستگذاری ما قدری از انقلابی، تهاجمی و نهضتی به تدافعی و توجه به منافع ملی به جای مصالح اسلامی تبدیل شده است، این ایرادی نداردو ایراد این است که ما متناسب بااین سیاست، این سیستم را سازماندهی نمی‌کنیم. کسی که بحث منافع ملی‌رامطرح می کند، باید به‌این سیستم اطلاعاتی میدان داد تا متناسب با این طرح، حرکت بکند. مثلاً تبادل اطلاعات امر مهمی است که اگر چه با ریسک‌های زیادی همراه است سودهای زیادی هم در آن وجود دارد، بیائیم برای تأمین منافع امنیتی دراین حوزه فعالیت کنیم. ظهور برخی پدیده‌ها را پیش بینی نکرده‌ایم و در حال پرداخت هزینهٔ آن هستیم. سیاست آمریکا و اسرائیل را در خاور میانه، آسیای میانه، قفقاز، در شمال عراق و درخود ترکیه درك نکردیم و قطعاً هزینهٔ آن را خواهیم پرداخت، ما تحولات اجتماعی داخل کشور را نتوانستیم پیش بینی کنیم. بعد ناچار می‌شویم با پدیده‌های قابل پیش بینی، به عنوان پدیده‌های غافلگیرکننده روبرو شویم

سئوال آخر این که چه باید کرد؟

ساماندهی نظام اطلاعاتی برای انجام کار اطلاعاتی به معنای حقیقی آن باید در دستور کار سازمان‌های اطلاعاتی قرار بگیرد. یعنی ما باید نظام اطلاعاتی درستی داشته باشیم

و داشتن یك نظام اطلاعاتی درست و سالم، قدرت ما را برای پیشگیری، بازدارندگی و برای مقابله افزایش می‌دهد.

همانطور که در ابتدای این فصل یادآور شدم. در شرح چگونگی برپائی ونوع وظایف سازمان‌اطلاعات سپاه پاسداران از دو روایت بهره گرفته ام: نخستین روایت را که شرح رسمی «غلامعلی رشید» بود ملاحظه کردید. روایت دوم را یکی از فرماندهان پیشین نیروی دریائی که کار اطلاعاتی مهمی در طول جنگ به ویژه در مرحلهٔ فتح «فاو» و «مجنون» برعهده داشته بازگو کرده است و بنا به خواست خود وی از ذکر نام او خودداری کرده‌ام. این فرمانده سابق نیروی ویژهٔ اطلاعات در ستاد عملیات مشترك هوا و دریا در طول جنگ می‌گوید:

«روزی که جمعی جاهل و گروهی مجذوب با حمله به ستاد کل ارتش و مراکز نظامی و پایگاه‌های هوائی و دریائی کشور، برای نشان دادن قهر انقلابی، و ایمان مذهبی و بعضاً حزبی خود به غارت و درهم شکستن و آتش زدن این مراکز پرداختند، شاید کمتر کسی گمان می کرد در فاصله ای کمتر از یك سال با شروع تعرضات مرزی عراق از یکسو و ورود ارتش سرخ به افغانستان وتلاش‌های سازمان اطلاعات نظامی پاکستان برای ایجاد آشوب و اغتشاش در بلوچستان و اخبار نگران کننده ای که از ترکیه و بعضی ازکشورهای حاشیهٔ

خلیج فارس می‌رسید، مقامات رژیم التماس کنان به دنبال افسران بلند پایهٔاطلاعاتی و متخصصان امور اطلاعات و ضداطلاعات بیفتند و هزاران برگه اسنادی را که در ساواك و ستاد کل، مثل زباله در کیسه کرده بودند و در یکی از اتاق‌های کمیته مرکزی در ساختمان مجلس شورا، در اختیار «باقری‌کنی» (برادر مهدوی کنی) گذاشته بودند، آن هم برای آن که مبادا اسناد وابستگی بعضی از آخوندها به ساواك به دست غیر بیفتد، بار دیگر به ضداطلاعات ارتش و «ساواما» جانشین «ساواك» بازگردانند تا اسناد طبقه بندی شده در رابطه با عراق، از آن‌ها جدا شود.

درسه چهارماه آغاز سال ۵۹، یك تیم ورزیده اطلاعاتی از ارتش، کار ارزیابی اسناد طبقه بندی شده را به پایان رساند و پس از آن با کار شبانه روزی پرسنل فداکار نیروی زمینی و چند مأموریت محرمانه، نیروی هوائی و دریائی، اطلاعات مربوط به آرایش نیروهای عراقی تکمیل شد و ارتش ایران عملاً این را پیدا کرد تا در برابر هرنوع حملهٔ ناگهانی عراق، به سرعت واکنش نشان دهد ودشمن را سرجای خود بنشاند. اما حادثه‌ای باعث برهم خوردن وضع شد و بار دیگر ارتش را در معرض ناجوانمردانه ترین حملاتی قرار داد که کمر نیروی زمینی و هوائی ما را شکست و به عراق امکان داد در نخستین مرحله تجاوزش بخش وسیعی از زمین‌های خوزستان را متصرف شود و طی دو ماه هفت لشکر شامل سه

لشکر زرهی و دو لشکر مکانیزه و دو لشکر پیاده را در منطقهٔ خرمشهر، غرب کارون و حوزه حفاظتی آبادان مستقر سازد و از «هویزه» تا «دزفول» و «سوسنگرد» را در کنترل خود درآورد. ماجرا از آنجا آغاز شد که «محمدغرضی» که در آغاز انقلاب ساواك راتسخیر کرده بود، در مقام استاندار خوزستان، بامتهم ساختن لشکر نمونهٔ ۹۲ زرهی اهواز به شرکت درطرح کودتای «نوژه» به منحل کردن این لشکر اقدام کرد وشمار زیادی از فرماندهان لشکر را بازداشت و یا برکنار ساخت. صدها تانك و وسیلهٔ زرهی، خمپاره انداز، توپخانهٔ سنگین و توپهای ضد هوائی از مناطق عملیاتی به انبارهای راه آهن و مراکز حفاظت شده توسط کمیته‌ها انتقال یافت. عراقی‌ها توسط عوامل خود و شاید شخص آقای «غرضی» در جریان همهٔ این تحولات بودند و زمانی حملهٔ خود را آغاز کردند که حتی یك تانك در برابرشان نبود.

با چنین وضعی جنگ آغاز شد وبرخلاف ادعای «غلامعلی رشید» این «بنی صدر» بود که با نجات دادن خلبان‌ها و افسران بلند پایه دستگیر شده درخوزستان بار دیگر ادارهٔجنگ را به ارتشی‌ها واگذار کرد و به زنده یاد سرلشگر «ولی‌الله فلاحی»امکان داد،بادانش نظامی وشایستگی‌های فرماندهی‌اش، خیلی سریع هم ازنظر عملیاتی و هم از نظر اطلاعاتی، انسجام لازم را بین واحدهای رزمنده و ستادهای پشتیبانی به وجود آورد.

دراین میان یکه تازی ارتش درکار اطلاعات و انتخاب ساعت عملیات و منطقهٔ آن از سوی ستادهای عملیاتی ارتش باعث شد کسانی مثل «محسن رضائی» و «کلاهدوز» و «رفیق دوست» و «رحیم صفوی» و «ایزدی» که حالا سری توی سرها درآورده بودند، بکوشند با کمك دار و دستهٔ «حزب‌الدعوة» و مجلس «اعلا» و عده‌ای کُرد عراقی که دوسره بار می‌کردند، به پشت جبههٔ دشمن نفوذ کنند و اطلاعاتی گرد بیاورند که این ماجرا آنقدر در عمل مضحك از کار درآمد که خیلی زود بهم خورد و به دستور مرحوم «تیمسارفلاحی» به‌آن خاتمه داده شد. برای نمونه روضه خوانی را از نزدیکان «آصفی» رئیس حزب الدعوة» به بصره فرستاد بودند تا از روحیهٔ نیروهای عراقی، اطلاعات جمع آوری کند. عراقی‌ها او را گرفتند و بعد ازمدتی مأمورش کردند تا برای ما اطلاعات دست اول بیاورد. از جمله این که صدام هر شب برای سربازانش خانم می فرستد و هفته ای یك بطر ویسکی به سربازان و یك بطر شامپاین به افسران هدیه می‌دهد.

این اطلاعات را که «رضائی» در جلسات محرمانه با آب و تاب نقل می کرد،ما به عنوان «جوك» برای هم نقل می‌کردیم. یکبار هم خبر آوردند که عراقی‌ها در صددند که دو تن از خوانندهٔ به اصطلاح طاغوتی ایران را از آمریکا به جبهه بیاورند تا کنسرت بدهند و صدایشان را با بلندگوهای قوی به طرف ما پخش کنند تا روحیهٔ سربازان اسلام را خراب

سازند. یکی از فرماندهان وقت در ستاد «خاتم الانبیاء» می‌گفت برویم بلیط بخریم که در لژ بنشینیم تا باصدای این خوانندگان حسابی حال کنیم.

دستگاه اطلاعات سپاه در آغاز چنین عمل می‌کرد. اما به مرور این دستگاه جهنمی که در جنگ باعث آبروریزی بود کار شکار مخالفان و آزادیخواهان را در داخل و خارج کشور بر عهده گرفت و ده‌ها بلکه صدها تن از جمله مرحوم دکتر «مصطفی چمران» و تیمسار «ولی الله فلاحی» و سرهنگ «نامجو» را در کنار مردانی چون «قاسملو» و «برومند» و «بختیار» به قتل رساند.

افسر عالیرتبهٔ نیروی دریائی ایران که درمراحلی از جنگ ایران و عراق به عنوان یك کارشناس برجستهٔ امور اطلاعات نظامی وضد اطلاعات، ناچار به همکاری با مسئولان اطلاعات سپاه شده بود، در دنبالهٔ سخنانش به نویسنده با اشاره به قدرت گرفتن اطلاعات سپاه در آخرین مراحل جنگ اظهار داشت: یك ستاد مرکزی اطلاعات در تهران قرار داشت که به مرور به ایجاد نمایندگی‌هائی در مراکز استان‌ها و سپس در شهرهای مرزی ومناطق حساس کشورمثل مناطق عشایرنشین دست بزند.

البته در طول جبههٔجنگ نیز عوامل این سازمان علاوه بر داشتن مسئولیت‌های کلیدی در ستادهای عملیاتی و قرارگاه‌ها و خطوط پشت جبهه، در بسیاری از موارد عملاً

خط دهندهٔ اصلی گزینش منطقهٔ عملیات، ساعت حمله و تاکتیك رزمی بودند. برای نمونه مثلاً وقتی نیروهای زبدهٔ هوانیروز و تفنگداران دریائی و کوماندوهای کارآزموده نیروی دریائی موفق شدند دریك رشته عملیات حیرت انگیز شبه‌جزیرهٔ «فاو» را به تصرف در آورند و راه آبی عراق را به کلی سد کنند، برای ما مسلم شده بود که حفظ «فاو» برای مدت درازی امکان پذیر نیست. به طورکلی از نظر موقعیت ارضی و آب و هوا و مشکلات وسیع در کارامداد رسانی به نیروهای مستقر دراین شبه جزیره نه به مصلحت ایران بود که تعداد زیادی نیرو در «فاو» مستقر کند ونه ازنظر جو سیاسی منطقه و جهان ادامهٔاشغال «فاو» قابل قبول می‌نمود. شمار زیادی ازافسران جوان بلندپایهٔ ارتش از جمله «علی صیاد شیرازی» (که اخیراً توسط مجاهدین خلق ترور شد) و سرتیپ «جمالی زالی» و سرلشکر «علی شهبازی» (فرمانده کل فعلی ارتش) با استناد به گزارش‌های دقیقی که از افسران اطلاعات نیروی دریائی و زمینی تهیه کرده بودند، پس از فتح «فاو» به فرماندهی سیاسی کشور توصیه کردند با استفاده از بحرانی که در داخل فرماندهی سیاسی و نظامی عراق به وجود آمده (وضعی درست مشابه روزهای پس از فتح خرمشهر و شکست خفت بار یازده لشکر زرهی و پیاده و مکانیزهٔ‌عراق) بهترین شرایط برای خاتمه دادن به جنگ با کسب امتیازات بسیار بالا فراهم شده است. حتی بعضی ازفرماندهان سپاه ازجمله همین

«یحیی رحیم صفوی» که حالا فرمانده کل سپاه است با این نظر موافق بودند که : «فاو برگ برندهٔ ما در میز مذاکره است» رفسنجانی در دیداری از جبهه به طور مشروح از نقطه نظر مسئولان اطلاعاتی ارتش مطلع شد و به ظاهر از خواست آن‌ها مبنی بر خاتمه دادن جنگ با سرعت هرچه بیشتر حمایت کرد. اما چند هفته پس ازبازگشت او به تهران، یك گزارش اطلاعات سپاه مبنی براین که « از طریق فاو می‌توان بصره را محاصره کرد و شمشیر مرگ را بر بالاسر کویتی‌ها نگاه داشت تا به صدام کمك نکنند.» باعث شد تا شورایعالی دفاع به ریاست خامنه ای رئیس جمهوری وحضورهاشمی رفسنجانی با وجود مخالفت شدید سرلشکر «قاسم علی ظهیرنژاد» و فرماندهان وقت نیروهای زمینی، دریائی و هوائی، طرح جایگزینی سپاه را در فاو به تصویب برساند. و طی کمتر از یك ماه نیروهای کارآزموده و آگاه ارتشی جای خود را به دوسه هزار بسیجی و افراد سپاه پاسداران بدهند و بعد از آن، پخش مراسم نماز جمعه از صدا و سیما آغاز شد و نمایش تصاویری از «فاو» که حکایت از گذاشتن اسامی فارسی بر خیابان و مسجد و کوچهٔ آن داشت و عملاً به «صدام حسین» امکان داد تا با استفاده از حماقت مسئولان اطلاعات سپاه و خیانت مسئولان سیاسی کشور، عرب‌های خلیج فارس را از تلاش‌های ایران برای اشغال «خاك عرب» و الحاق آن به خود، سخت به وحشت بیندازد. توده های عرب نیز از این که

می‌دیدند شیعه‌ها درمسجد «فاو» خطبه به فارسی می‌خوانند و «حاج صادق آهنگران» (که آن روزها هنوز درجهٔ سرتیپی نگرفته بود) خلفا را لعن می‌کند و از سپاهیان انقلابی ناب محمدی در«فاو» «بیش باد» می‌گیرد سخت آزرده‌خاطر شدند و بعضاً مثل اردنی‌ها و یمنی‌ها ومصری‌ها و سودانی‌ها برای کمك به برادران عراقی، داوطلبانه راهی عراق گردیدند. در واقع ادامهٔ اشغال «فاو» جنگی را که با همهٔ تلاش‌های صدام حسین و تبلیغاتش، تا آن روز به جنگ عرب و عجم تبدیل نشده بود، به نبردی ملی از نظر عرب‌ها مبدل ساخت. حالا دیگر این ایرانی‌ها بودند که بخشی ازخاك عرب را در اشغال داشتند. به هرحال پذیرش توجیهات اطلاعات سپاه برای استقرار در «فاو» و تلاش برای رخنه در جبههٔ جنوبی عراق از طریق این شبه جزیره و از دست دادن فرصت طلائی برای صلح با دردست داشتن دو برگ برنده «فاو» و جزایر «مجنون» بهای گزافی داشت که یك قلم آن کشتار بیش از ۲۰۰۰ تن از نیروهای سپاه در فاو توسط عراقی‌ها از هوا و زمین و زخمی شدن تعداد زیادی از افراد بسیج و شیمیائی شدن (یعنی در معرض سلاح های شیمیائی قرار گرفتن) نزدیك به هزار تن از مدافعان «فاو» بود.

و وقتی ما «فاو» و «مجنون» و بخش عراقی «هویزه» را از دست دادیم، در حالی که عراقی‌ها بار دیگر جان گرفته و برای ورود مجدد به خوزستان آماده می‌شدند با هشدار

شدیداللحن فرماندهان نظامی به رفسنجانی مبنی براین که خطوط دفاعی به علت نبودن سلاح وآشفتگی درامرامداد رسانی به سرعت فرو خواهد ریخت سرانجام جام زهر به خمینی داده شد و او با سر کشیدن آن همانطور که خودش اقرار کرد بقای نظامش را با آبروی خودمعامله کرد. با خاتمهٔ جنگ انتظار می‌رفت مسئولان سپاه که ازجمله مهمترین عوامل شکست‌های تلخ سال پایانی جنگ بودند، حداقل برکنار شوند. اما چنین نشد. بلکه شماری از این‌ها مقام های بالاتری را احراز کردند که درباره آن‌ها زمان دیگری سخن خواهیم گفت. یکی از نکات قابل قابل تأمل در نحوهٔ عملکرد اطلاعات سپاه در جبهه‌ها، تکیه‌بیش از حد این دستگاه بر روی وابستگان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و «حزب الدعوة» بود. سرتیپ «محمدرضا نقدی» (فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی امنیتی - حانا-) که ازمعاودین عراقی است عده ای از عرب زبان‌ها را دور خود جمع کرده بود و این‌ها اخباری را که از رادیوهای عرب زبان از جمله رادیو بغداد و یا روزنامه های اپوزیسیون می گرفتند به عنوان اطلاعات دست اول از داخل عراق با آب و تاب به نقدی می‌دادند واوآن‌ها را در پرونده‌های بسیار محرمانه به ستاد کل و شورایعالی دفاع می‌فرستاد و مدت‌ها کار اطلاعات وضد اطلاعات ارتش خنثی کردن این نوع اطلاعات بی ارزش و جلوگیری از تأثیرگذاری آن، روی تصمیمات مهم مثل تعیین ساعت و محل

عملیات رزمی بود. سازمان ضداطلاعات ستادکل ارتش موفق شد از طریق عوامل خود در عراق که از دوران شاه برای ایران کار می‌کردند، با تعدادی از جاسوسان عراقی در سپاه «بدر» مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که با اطلاعات سپاه همکاری می‌کردند شناسائی کند. اما به جز معدودی از این افراد که دستگیر و اعدام شدند و بقیه با حمایت «باقر حکیم» و همکارانش و نیز با گزارش مسئولان اطلاعات سپاه مبنی بر این که «این‌ها نماز شب می‌خوانند و به امام خمینی عشق می‌ورزند و دعای کمیل را از حفظ هستند و اگر هم گول خورده باشند توبه کرده اند و آمادهٔ جانبازی در راه آرمان‌های مقدس ولی فقیه هستند» به کار خود یعنی خبرچینی و جاسوسی برای عراق ادامه دادند. سقوط «مجنون» دقیقاً به علت خیانت‌های این جمع صورت گرفت ...

بعداز جنگ، اطلاعات سپاه حضور گسترده تری در پایتخت و شهرهای بزرگ پیدا کرد و نیروهای قدس به عنوان بازوی عملیاتی این سازمان، به فرماندهی کسانی مثل «احمد وحیدی» این بار به جای نفوذ به خاك دشمن و ضربه زدن به وی، مسئولیت سر به نیست کردن مخالفان را درداخل و خارج ایران بر عهده گرفت. یکی ازمناطقی که اطلاعات سپاه به صورت گسترده در آن استقرار یافت و هنوز هم علیرغم همهٔ تغییرات و تحولات عملاً دراین منطقه فعال مایشاء است،

کردستان می‌باشد. کسامی مثل سرتیپ پاسدار صحراورودی (قاتل زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو دروین) در کردستان به چنان اعمالی دست زده و می‌زنند که واقعاً روی مغول‌ها را سفید کرده‌اند.

مأمور اطلاعات سپاه به هیچکس حساب پس نمی‌دهد. حتی در مواردی که علیه آن‌ها شکایاتی مبنی بر تجاوز به دختران خرد سال و نوجوانان شده، علیرغم وجود مدارك قاطع مبنی بر ارتکاب جرم، تنها به انتقال آن‌ها به نقطه ای دیگر بسنده کرده‌اند.

مسئولان سازمان اطلاعات سپاه از«حمیدرضانقاشان»تا مرتضی رضائی (که از بستگان محسن رضائی فرمانده سابق سپاه و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام) هرکدام پس ازکنارگذاشته شدن از فرماندهی، با روی آوردن به تجارت، با استفاده ازنفوذ وموقعیت خود ،خیلی زود به صف میلیاردرهای نظام پیوسته اند.«نقاشان» مدیر عامل شرکت «کاترپیلار» را ربود و شبانه او را زیر فشار هفت تیر وادارکرد سند واگذاری شرکتش را به «نقاشان» امضاء کند. سردفتری را نیز از آشنایان خود به دفترش آورده بود که کار انتقال رسمیت داشته باشد.امروز «نقاشان» سیزده شرکت مهم را در اختیار دارد و درآمد ماهیانه اش بیش از پنج میلیارد تومان است. کاترپیلار را البته از او گرفته‌اند «مرتضی رضائی» نیز به علت موفقیت‌هایش در امر کشتن «دکتر عبدالرحمان برومند»

و «دکتر شاپور بختیار» که (توسط وابستگان سپاه قدس به قتل رسیدند) ارتقاء درجه گرفت و بعد از مدتی به جهاد خودکفائی سپاه رفت که ناندانی بسیار خوبی برای او بود.

سازمان اطلاعات سپاه در سال های اخیر دست در دست یك بخش عمده از وزارت اطلاعات که زیرنظرعوامل «ریشهری» اداره می‌شود، در اغلب جنایاتی که قربانیان آن اهل نظر و اندیشه بوده‌اند مشارکت فعالانه داشته است.

باروی کارآمدن خاتمی این همکاری گسترده تر شد. به طور کلی «پورمحمدی» قائم‌مقام سابق وزارت اطلاعات و «سعید امامی» معاون پیشین «فلاحیان» و«مصطفی کاظمی» مدیرکل وزارت اطلاعات ومسئول بخش بازرگانی این وزارتخانه و «میرحجازی» مسئول اطلاعات دفتر رهبر، که مربع مرگ را تشکیل می‌دادند هنگامی که هدفی را مشخص می‌کردند که باید از میان برداشته شود (مثل فروهرها، مختاری، پوینده، شریف ودکتر تفضلی، احمد میرعلائی، غفار حسینی، زال‌زاده و ...) مأموریت اجرای حکم قتل را به شرکایشان دراطلاعات سپاه راگذار می‌کردند. در اطلاعات سپاه، یك گروه ۱۸۰نفره از افراد سپاه قدس به عنوان «نیروی ذوالفقار» عاملان اجرای مأموریت‌های محرمانه می‌باشند. افراد این گروه اغلب دارای هیکلی تنومند، قدی بلند (همانند قاتلان بختیار) وچهره‌هائی به ظاهر مردانه‌اند. این افراد دوره های چریکی، ورزش‌های رزمی (کاراته، تکواندو و جودو) را در کره شمالی طی

کرده‌اند و در لشکر ۶۶ نیروهای مخصوص سپاه مدتی خدمت کرده‌اند.

سبعیت و درنده خوئی افرادابن گروه باعث شده بعضی‌ها عنوان «زنده خواران» را که در عصر صفویه به جمعی اطلاق می‌شد که به دستور مرشد کامل صفوی مخالفان آن‌ها را زنده زنده می‌خوردند، به آن‌ها بدهند. از نظر مالی این افراد همه نوع امکاناتی را دراختیار دارند. درمأموریت‌های خارج، ارز خارجی بدون حساب دراختیار آن‌است و چندسال پیش به دستور «محسن رفیقدوست» بنیاد مستضعفان، یکصد اتومبیل به واحدهای ویژهٔ «ذوالفقار» هدیه داد.

افراد واحدهای ویژه با آن که زیاد نیستند اما به علت وحشیگری بی حساب، چنان رعب و وحشتی در دل بسیاری از مسئولان ایجاد کرده اند که هیچکس حتی نام این واحد را به زبان نمی‌آورد و در هیچ جا سخنی از آن‌ها به میان نمی‌آید.

ضمائم

شماره ۱

نامه علیرضا نوری‌زاده به هوشنگ وزیری سردبیر کیهان لندن چاپ شده در ستون «یك هفته با خبر» شماره ۷۶۳ کیهان پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸ برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

هوشنگ وزیری عزیز

درایران چون عرصه رقابتی وجود داشت، اگر ما در «اطلاعات» به قول آن روزها خبری را به «کیهان» می‌زدیم (یعنی زودتر ازکیهان و به طور اختصاصی چاپ می‌کردیم) و یابرعکس خبری را می‌خوردیم و یا شما درآیندگان به هر دوی مامی‌زدید این امرانعکاس فراوانی چه در سطح خوانندگان و چه در میان نخبگان و مدیران و مسئولان جامعه داشت. در خارج البته وضع متفاوت است و ما حتی اگر هرهفته خبری دست اول داشتیم که حتی روزنامه‌های خارجی باهمه امکانات به آن دست نیافته باشند انعکاس ماجرا فراتر از بحث و گفتگوهای خودمان در جامعه تبعیدی فراتر نمی‌رفت. کیهان لندن اما درسال‌های اخیر، این قاعده را شکست، و علاوه بر

آن که با چاپ خبرها و گزارش‌های اوضاع داخل، به صورت منبعی موثق برای نشریات و رادیو تلویزیون‌های معتبر بین‌المللی، مورد استناد قرارگرفت، این توفیق را پیدا کرد که در مقاطعی، رژیم حاکم را به واکنش‌های شتاب زده و زمانی به تجدید نظر در اموری وا دارد که اگر کیهان به کشف آن مبادرت نکرده بود چه بسا، نظیر دیگر رویدادهای وطنمان به سادگی از روی آن می گذشتیم.

درکشورهای غربی، اگر روزنامه ای پرده از رازی بردارد وخبری را ازدل حکومت بیرون بکشد، مدت‌ها به این پرده دری خود می‌بالد. پنج سال است روزنامه معتبر «گاردین» هر روز به نوعی درباره ماجرای «جاناتان اتکین» وزیر سابق دولت تاچر و جان میجر که دوست سعودی‌ها بود و هم اکنون به جرم قسم دروغ درزندان است سخن می‌گوید. چون این کارگاردین بود که پرده از روابط ویژه اتکین و امیر محمد پسرپادشاه سعودی برداشت. ما اما در کیهان هیچگاه به خودنبالیده‌ایم که رازی را از درون رژیم فاش کرده‌ایم که این را وظیفه و جزئی ازمسئولیت خود به عنوان یك روزنامه مستقل چاپ خارج می‌دانیم. اما ماجرای خودکشی «سعید امامی» عامل قتل‌های اخیر موضوعی نیست که بتوان از آن به سادگی گذشت. چرا که در ماجرای قتل‌ها ما طعنه‌های بسیار شنیدیم و خواندیم. آنچه ما درباره قتل‌ها نوشتیم هفته‌ها وماه‌ها بعد یکان یکان، از پرده بیرون افتاد.

۱ - از نوار مکالمه قاتلان فروهرها با پورمحمدی قائممقام وزیر اطلاعات وقت نوشتیم. ما را باور نکردند. اما نماینده دماوند و فیروزکوه، با اقرار به وجود این نوارها اعتراض کرد که کدام دست نامحرمی است که این نوارها را به دست دشمنان انقلاب در خارج داده است.

از من هم اسم برد که در کیهان و الشرق الاوسط درباره نوارها نوشته بودم و بار دیگر این هفته این حرف‌ها را تکرار کرد. (تیتر اول جبهه ارگان انصار حزب الله).

۲ - کلی اسم آدم معروف و مجهول را به عنوان عاملان قتل‌ها اسم بردند، اعلامیه ها صادر شد و ... ما از ابتدا نوشتیم سعید امامی (که به نام اسلامی هم شهرت داشت) عامل اصلی ماجراست. جریان آشنائی او با فلاحیان در آمریکا، آمدنش به ایران، نقش او در وزارت اطلاعات و قتل‌های مخالفان درخارج و داخل و سرانجام حکایت قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیبای شرکت هواپیمائی آسمان معشوقه فلاحیان توسط امامی نیز به تفصیل در کیهان به چاپ رسید. و بسیاری از رادیوهای فارسی زبان خارج کشور گزارش‌های کیهان را در زمینه قتل‌ها به اطلاع هموطنانمان درداخل کشور رساندند. جریان جنون گرفتن ناگهانی سعیدامامی را برای نخستین بار کیهان ما نوشت و بعد از آن بود (آن هم سه هفته پیش) که درداخل نیز دو روزنامه بدون ذکر نام امامی به جنون

عامل قتل‌ها اشاره کردند.

۳ - این کیهان لندن بود که باعث شد مردم ایران از نقش پورمحمدی و فلاحیان ومیرحجازی درقتل‌ها باخبر شوند. و همین امر عاملی برای عزل آن‌ها از مقامات کلیدی در دفتر رهبری و وزارت اطلاعات بود.

۴ - اینك همه سعید امامی را می شناسند اما به جز کیهان و دو سه نشریه عرب زبان جای دیگری نام او تا روز یکشنبه هفته پیش که محمد نیازی به خودکشی‌اش اشاره کرد، ذکری نشده است.

۵ - نیازی مدعی شد، امامی با ماده پاك کننده مو (واجبی) در حمام خودکشی کرده است. قاتل دکتر سامی هم در حمام خودکشی کرده بود. و این می رساند سربازان گمنام امام زمان اطلاعات سپاه و امنیت‌خانه مبارکه ولی فقیه علاقه زیادی به حمام دارند ودوستان خود راکه زبان بازکرده واسرار هویدا می کنند در حمام عقوبت می‌کنند.

این‌هارا نوشتم که حداقل به یاد بعضی بیاورم که جایگاه کیهان لندن کجاست. نشریه ای که توانسته است تا این حد در تحولات داخل تأثیر بگذارد و در عین حال اجازه ندهد آب خوش از گلوی غاضبان حاکمیت ملی، پائین برود، هرگز از نیش و کنایه و بی‌مهری ها نباید آزرده شود...

۲

اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

روز چهارشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۷۸

چندماه پس ازآن که من در گزارش‌های مفصل از هویت سعیدامامی درکیهان لندن ، روزگار نو، الوطن (روزنامه بین المللی کویتی چاپ لندن) و مصاحبه‌های رادیوئی پرده برداشتم و سه هفته پس از آن که تصویر اورا در کیهان لندن والوطن به چاپ رساندم ودرتلویزیون ایرانیان نیز این تصویر به تماشا گذاشته شد، سازمان قضائی نیروهای مسلح اطلاعیه ای منتشر کرد و روز بعد تصویری از سعید امامی را به روزنامه‌ها داد. متن اطلاعیه به شرح زیر بود:

۱- پیرو اوامرمقام معظم رهبری وتأکید ریاست جمهوری دررسیدگی دقیق به این پرونده مهم وملی و شناسائی تمامی ریشه‌های این فتنه خطرناک، گروهی متشکل از مجرب ترین و متخصص‌ترین مأمورین امنیتی تحت نظر مقامات قضائی دادسرای نظامی تهران کار رسیدگی به این پرونده را بر عهده گرفته و طی تحقیقات گسترده و اقدامات قانونی که تا کنون

باقوت و قاطعیت ادامه داشته است آمرین و مسببین و عوامل داخلی قتل‌ها شناسائی و مشخص گردیده‌اند.

۲ - با توجه به اینکه این جنایات فراتر از وقوع چند قتل بوده و اساسا در راستای توطئه‌های شوم علیه نظام طراحی و به اجرا درآمده است لذا تحقیقات و بررسی های همه جانبه پیرامون ریشه‌ها وابعاد مختلف این توطئه بادقت و حساسیت بالا همچنان ادامه دارد و طولانی شدن رسیدگی به این پرونده نیزبدین لحاظ می‌باشدکه انشاءالله پس ازاتمام تحقیقات نتایج حاصله به عرض هموطنان عزیز خواهد رسید.

۳ - عاملین این قتل‌های فجیع با هدف ایجاد بحران و نا امنی درجامعه وکشاندن جریانات سیاسی کشور ونیروهای انقلاب به رویاروئی و درگیری تمام عیار و خشن اقدام به برنامه ریزی نمود و ازحدود پنج ماه قبل از اولین قتل براساس طرح سعید امامی دست به کار شناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می شوند و دراین رابطه مدارکی به دست آمده است که نشان می‌دهد علاوه بر مقتولین افراد دیگری نیزهدف شوم عملیات بعدی آن‌ها قرار داشته‌اند و پس از این مرحله، ترور عناصر معروف جریانات سیاسی خودی از دو جناح فعال کشود در دستور کار آن‌ها قرار داشته است.

ارتکاب این قتل‌ها به شیوه‌ای طراحی شده بود که با جلوه های خشونت همراه باشد و در برنامه ریزی جهت از بین بردن اکثرسوژه‌ها درصدد آن بوده اند تا آن‌هارا دریك نشست

یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند که به دلایل اجرایی از انجام این امر منصرف و جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه و فجیع را به اجرا در می‌آورند. با این انگیزه که در هرحال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحریك عواطف و احساسات، تداعی کننده وجود ناامنی حتی برای زن‌ها در منزلشان باشد و در راستای اجرای یك توطئه از قبل طراحی شده با بهره گیری از روش‌های تبلیغاتی و روانی چهره نظام را از داخل و خارج مخدوش نمایند.

در همین ارتباط سعید امامی در بخشی از اعترافات خود ضمن آن که دخالت در قتل‌ها را پذیرفته و اعترافات دیگران را دراین زمینه تأیید کرده است عنوان داشته :

«تحلیل من این بود که با توجه به درگیری‌هایی که در جو سیاسی و فرهنگی کشور پیش آمده چند قتل با سر و صدا با جلوه‌های بد مثل ضربات کارد متعدد در مورد خانواده فروهر و یا مفقود شدن نویسندگان و بعد پیدا شدن جنازه می‌تواند در داخل وخارج کشور مورد بهره برداری قرار گیرد» و یکی ازمتهمین اصلی دربخشی ازاعترافات خودش عنوان داشته: «انگیزه این که عناصر کانون و افراد به قتل رسیده را به قتل برسانید. این بود که محافل و مراکز حقوق بشری تقاضای آمدن به ایران را خواهند نمود وایران نیز مخالفت خواهد کرد و از نظر بین‌المللی ایران در انزوا قرار خواهد

گرفت» متهم مزبور در ادامه افزوده است: « وارد این قتل‌ها شدم و انگیزه فوق که از تحلیل‌های سعید امامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت و اهداف نزدیك کشته شدن چند نفر نویسنده و فروهر و همسرش ایجاد زمینه برخورد بین مسئولین و اهداف دور نیز در بن بست بین‌المللی قرار گرفتن ایران بود که بالطبع شکسته شدن قداست رهبری در جامعه را به دنبال خواهد داشت.» و درادامه اعترافات خوداظهار داشته :

«منطقی را که سایر افراد دست اندرکار داشتند خارج ازهمان دیدگاهائی که سعید اسلامی ارائه می‌داد نبود و آقای ... نیز همچون من و آقای ... دیدگاه‌های سعید اسلامی را پذیرفته و بر اساس آن نظر اقدام به ورود به این عملیات‌ها نمود و هدفی خیرخواهانه در کار نبود مگر همین منطق غلط و انحرافی که موجب ایجاد ...

۴ - بر اساس اعترافات موجود در پرونده از جمله اعترافات سعید امامی، متهمین ابتدا قرار بوده است با زمینه سازی‌های تبلیغی و روانی و اقدامات تکمیلی پنهان و آشکار و بهره گیری‌ازفضای ایجاد شده علیه سپاه دربرخی مطبوعات، مجری قتل‌ها نزد افکارعمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قلمداد گردد و درصورتی‌که این طرح جواب نداد و یا احتمالاً عوامل شناسائی شدند آمر قتل‌ها وزیر اطلاعات معرفی شود چراکه برای مطبوعات وافکارعمومی علی‌الظاهر قابل پذیرش

نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین درجریان نباشد و در این زمینه تحلیلشان این بوده است که هر دو صورت که انتساب موضوع به سپاه و چه به مسئولین وزارت اطلاعات انجام قتل‌ها کار حکومت و نظام تلقی خواهد شد. در همین ارتباط و پس از وقوع قتل‌ها، متهمین و از جمله سعید امامی طی ملاقات‌هائی که با برخی ازمسئولین داشته‌اند تلاش می نمایند چنین القاء کنند که انجام این قتل‌ها کار عوامل سپاه بوده است که دربازجوئی‌های خود به این موضوع اشاره نموده‌اند. در هین راستا سعید امامی در اولین روز بازداشت و درپاسخ به اولین سئوال دادستان نظامی وقت تهران مبنی بر این که تحلیل شما در مورد عامل این قتل‌ها چیست؟ اظهار داشته :

«من فکر می کنم این قتل‌ها کار بچه‌های سپاه باشد»

در عین حال پیرو دستور مقام معظم رهبری و به دنبال پیگیری ریاست محترم جمهوری در شناسائی عوامل قتل‌ها و نیز تحلیل ظرف نگرانه مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه روز قدس سال ۱۳۷۷ پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای که باعث مسئله دارشدن برخی از رده های پائین و اجرایی وزارت اطلاعات دراین جریان گردید و مسئولین وزارت اطلاعات را برآن داشت تا نسبت به پیگیری موضوع اقدام کنند و ازطرفی طرح اولیه متهمین جهت انتساب قتل‌ها به سپاه با ناکامی مواجه گشت، دوتن ازعوامل اصلی این جریان با فضاسازی‌های

خاص و در اقدامی تعرضی سعی می نمایند موضوع را به وزیراطلاعات منتسب نمایند و ایشان را آمر قتل‌ها معرفی کنند و دراین رابطه حتی این افراد: آقایان مصطفی کاظمی ومهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می‌باشند درجلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیروقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد که وزیر وقت بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش وموضوع را تا دستگیری متهمین پیگیری می‌نماید و با تشکیل کمیته پیگیری قتل‌ها به دستور ریاست محترم جمهوری و اقدامات موثر اتخاذ شده از سوی وزیر وقت اطلاعات و تدابیر مقامات عالیرتبه نظام، این توطئه شوم افشاء و به شناسائی و دستگیری طراحان اصلی و مجریان این جنایات منجر می گردد.

بر همین اساس هرچند متهمین در روزهای اول بازداشت عنوان می کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق آن‌ها در وزارت انجام پذیرفته است و آن‌ها تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت درانجام قتل‌ها را بپوشانند لیکن با پیشرفت تحقیقات و روشن شدن مسایل و اعترافاتی که متهمین داشتند، بی اساس بود وهدف آن‌ها از طرح این ادعا که در راستای متهم نمودن وزیر اطلاعات و نهایتاً مسئولین عالیرتبه نظام بوده مشخص گردید. عاملین اصلی این جنایات

در اعترافات صریح خود در این خصوص اعلام داشته‌اند:
«به منظور ایجاد فضای مناسب جهت متهم نمودن وزیر اطلاعات طی چند مرحله قبل و بعد از قتل‌ها به اتفاق به ملاقات وزیر رفتیم بدون آن که مسئله قتل‌ها مطرح گردد پیرامون مسائل دیگری صحبت کردیم و طرحمان این بود که بعدا بیائیم وبگوئیم ما این قتل‌ها را به درخواست وزیر انجام داده‌ایم واین جلسات هم در همین ارتباط بوده است.»

همچنین حسب اعترافات صریح موجود در پرونده، متهمین درنظر داشته‌اند در راستای فضاسازی وجوسازی‌های مورد نظر خود نزد مسئولین وزارت اطلاعات و به خصوص نزد وزیر وقت، به نحوی سخنی یا نوشته‌ای در تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند تا بتوانند در زمان مناسب و شرایط مقتضی با افشاء آن‌ها قتل‌ها را به یك فتنه داخلی تبدیل نمایند که این تلاش‌ها با شکست‌کامل مواجه می‌شود و حتی در پی نویس یکی ازگزارشات تند علیه یکی از سوژه‌ها که بعداً توسط همین گروه به قتل می‌رسد وزیر وقت اطلاعات نوشته است:

«مراقب باشید این سوژه‌ها بزرگ نشوند این‌ها خیلی علاقه به بزرگ شدن دارند».

۵ - دراین پرونده جمعاً ۲۳ نفر به عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که در خصوص آن‌ها قرار تأمین قانونی صادر شده است. تعدادی از این افراد کسانی هستند که در

اوایل تحقیق به عنوان مظنون توسط مقامات رسیدگی کننده دستگیر شده بودند که پس از انجام تحقیقات مشخص گردید در جریان قتل‌ها دخالتی نداشته اند یا نقش آن‌ها دراین جریانات کم رنگ بوده است که پس از انجام تحقیقات لازم با قرار تأمین متناسب قانونی آزاد شده‌اند. در ضمن متهمین و عوامل اصلی پرونده به جز یکی از متهمین که مبادرت به خود کشی نموده است دربازداشت به سر می‌برند و تحقیقات از آن‌ها همچنان ادامه دارد.

نکته مهمی که در خصوص شخصیت متهمین اصلی این پرونده و طراحان این جنایات وجود دارد این است که مدت‌ها طول کشید تا با تحقیقات گسترده وکشف حقایق، چهره واقعی آن‌ها که متظاهر به گرایشات سیاسی مختلف بودند برای مسئولین پرونده روشن شود، چرا که صرف نظر از چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات (که ازلحاظ مدیریتی موضوعی قابل بحث و بررسی است)، آن‌ها موفق شده بودند خود را به‌عنوان عناصری مؤمن ومتعهد جا بزنند وتصورات اولیه این بود که این‌ها با انگیزه دلسوزانه ولی بایك تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند. بعداز گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد که نظام اسلامی چه خسارت بزرگ وضربه جبران ناپذیری را ازناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل

اعتماد نبوده‌اند.

۶ - متعاقب بازداشت آقای سعیدامامی در۷۷/۱۱/۵ که نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است وپیشرفت تحقیقات و روشن شدن بسیاری ازمسائل پرونده و به دست آمدن برخی سرنخ‌ها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان، نامبرده که دریافته بود مسئولین پرونده چهره واقعی اورا شناخته‌اند واحساس می‌کرد هیچگونه راه فراری از چنگ عدالت اسلامی ندارد بارها درصدد خودکشی برآمد و از زمان اولین اقدام وی به خودکشی درتاریخ ۷۸/۲/۱۳ تازمان مرگش شش باردست به خودکشی زد که توسط مأمورین مراقب نجات پیدا کرده است و گزارش کلیه موارد آن در پرونده مضبوط می‌باشد ومسئولین نظام درجریان اقدام به خودکشی‌های متعدد نامبرده قرارداشته و موضوع آخرین اقدام وی برای خودکشی در تاریخ ۷۸/۳/۲۶ نیز درهمان روز به مسئولین از جمله شخص آقای رئیس جمهور محترم اطلاع داد و مراقبت‌های ویژه پزشکان متخصص درطی ۷۲ ساعت به‌لحاظ شدت جراحات داخلی و تأثیر سموم داروی مصرف شده وی در تاریخ ۷۸/۳/۲۹ فوت می نماید و جسد مشارالیه توسط مسئولین بیمارستان جهت انجام تشریفات قانونی تحویل پزشکی قانونی می شود.

دراین رابطه با عنایت به این‌که مراجع قضائی طبق ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری مکلفند درخصوص علت مرگ

ازپزشکی قانونی بخواهند لذا از پزشکی قانونی درخواست گردید تا باکالبد شکافی و انجام تحقیقات آزمایشگاهی علت مرگ مشارالیه را تعیین و اعلام نماید.

پزشکی قانونی نیزپس ازانجام بررسی‌های لازم صراحتاً علت مرگ را اختلال تنفسی متعاقب خوردن داروی نظافت و مسمومیت با سم ارسنیك موجود در آن اعلام نمود.

در عین حال با توجه به شبهاتی که پیرامون قضیه مطرح گردید، دادسرای نظامی تهران ضمن انجام پاره‌ای تحقیقات مجدداً از پزشکی قانونی تقاضا نمود درخصوص میزان ارسنیك داروهای نظافت موجود دربازار و میزان اثربخشی آن درمرگ انسان بررسی‌های دقیق علمی به عمل آورده و نتیجه را اعلام نماید. پزشکی قانونی نیز در پاسخ اعلام داشت: چهار نمونه مختلف از داروی نظافت موجود در بازار با دو روش آزمایشگاهی مورد بررسی قرار گرفت نتیجه آزمایش کیفی از نظر وجود ماده سمی ارسنیك در هرچهار مورد مثبت و در آزمایش کمی، میزان سم به دست آمده نمی‌تواند به صورت حاد و فوری باعث مرگ انسان شود، ولی از آنجا که سم ارسنیك در داروی نظافت همراه با مواد آهکی و املاح محرك دیگری است که همگی خاصیت سوزندگی شدید مخاط مری، معده و دستگاه گوارش هستند عوارض مذکور همراه با ایجاد اختلال در عملکرد سایر سیستم‌های بدن به ویژه دستگاه تنفسی، موجبات مرگ ناشی ازخوردن داروی نظافت را فراهم

می سازد. دراین گزارش با تأکید برگزارش اولیه معاینه جسد اعلام شده است که به صورت وسیع و بارز در کالبد شکافی و آزمایش آسیب شناسی رؤیت شده ونتیجه آزمایش سم شناسی ارسنیك نیز در بررسی معده و احشاء مثبت قوی بوده است که مجموع علائم مذکور و مشاهدات بالینی مندرج در پرونده بیمارستانی ذیربط حاکی از خوردن داروی نظافت می‌باشد.

لذا باعنایت به مراتب فوق هیچگونه شبهه‌ای درخصوص خودکشی سعید امامی وجود نداشته و خصوصاً با توجه به گزارش پزشکی قانونی، پرونده بالینی متهم و محتویات و گزارشات موجود در پرونده بازداشتگاه متهم، انجام معاینه محل احضار و انجام تحقیقات از کلیه مأمورین پیرامون قضیه خودکشی سعید امامی به وسیله خوردن داروی نظافت قطعی و مسلم است.

ضمناً درخصوص سهل انگاری مأمور مراقب و مسئولین بازداشتگاه در مورد مراقبت از سعید امامی و این که داروی نظافت در اختیار وی گذاشته‌اند، ضمن تنبیه انضباطی متخلفین، موضوع در یکی از شعب دادسرای نظامی تهران تحت بررسی قرار گرفته و اقدامات لازم جهت برخورد قانونی با متخلفین به عمل آمده است که نتیجه آن متعاقباً به اطلاع خواهد رسید.

۷ - درپایان ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

الف: این سازمان تلاش دارد تا حد امکان اطلاعات

مربوط به پرونده را در فرصت‌های مناسب به استحضار عموم برساند لیکن برخی جزئیات و ارائه بخش‌هائی از مطالب و اطلاعات موجود در پرونده به دو دلیل امکان پذیر نیست. اول آن که تحقیقات دادسرا تمام نشده است وطرح برخی مسائل به ادامه تحقیقات لطمه وارد می‌آورد و دوم این که با توجه به ابعاد مختلف پرونده بخشی از اطلاعات آن به مسائل امنیتی ومصالح کشور ارتباط پیدا کرده است که طرح آن موجب خدشه به امنیت کشور خواهد شد. لذا شرعا و قانونا مجاز به افشای آن نخواهیم بود و مسلماً توقع و انتظار مردم فهیم ایران نیز افشای اطلاعاتی که دشمن بتواند از آن در جهت ضربه زدن به امنیت ملی کشور بهره برداری کند برملا گردد نمی‌باشد. ضمناً در مورد مطالبی که تا کنون اعلام شده است مستندات قانونی وجود دارد که انشاءالله در زمان مقتضی به اطلاع مردم بزرگوار ایران خواهد رسید.

ب: در شرایطی که به منظور ریشه یابی فتنه و توطئه دشمنان، جامعه ما بیش از هر زمانی نیاز به آرامش دارد و رسیدگی به این نوع پرونده‌ها که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است ایجاب می نماید که اعتماد عمومی نسبت به مراجع قانونی و رسمی تقویت شود و به مشکلات موجود دستگاه‌ها و مسئولین رسیدگی کننده توجه شود. متأسفانه برخی افراد غیرمسئول با تحلیل‌ها واظهارنظرهای غیرمستند، غیرمنطقی و خلاف واقع خود درخصوص این پرونده ومتهمین

آن، ضمن ایجاد جنجال و تردید وابهام آفرینی در جامعه اقدام به زیر سئوال بردن تحقیقات انجام شده ومقامات مسئول رسیدگی می نمایند. لازم است به این افراد یادآوری شود که می‌بایست پاسخگوی اظهارنظرها و موضع گیری‌های خود باشند و البته مرجع قضائی نیز پاسخگوی اعمال و اقدامات خود در مقابل مراجع قانونی خواهد بود و مسئولین رسیدگی کننده به‌این پرونده با تسلط کاملی که برموضوع وبرکار خویش دارند مصمم هستند با توفیقات و عنایات الهی با تکیه بر پشتیبانی مسئولین کشور و مردم بدون هیچگونه اثر پذیری از جوسازی ها و جنجال‌ها به وظیفه سنگین و الهی و ملی خود عمل نموده و پیگیری این پرونده را با قاطعیت ادامه دهند تا آخرین نفر از این فتنه گران و جنایتکاران را به دست عدالت بسپارند.

ج: این پرونده ملی به دلیل اهمیت وحساسیتی که دارد توجه افکار عمومی داخل و خارج کشور را به خود جلب نموده وازموارد نادر درتاریخ قضائی ایران می‌باشدکه به این اندازه مورد توجه قرار گرفته است و علاوه بر نظارت مراجع قانونی، مسئولین عالیرتبه نظام، مردم ومطبوعات نیز با حساسیت بالائی آن را دنبال می کنند.

سازمان قضائی نیروهای مسلح به عنوان مرجع رسیدگی کننده به این پرونده ملی از این نظارت گسترده به خصوص نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده داشته‌اند استقبال

می‌نماید و موکدا اعلام می‌دارد این پرونده ملی و فراجناحی است و اصولا علیه نظام و جناح‌های درون نظام طراحی و به اجراء درآمده است و جناحی کردن آن در راستای اهداف طراحان این توطئه شوم و برخلاف واقع و مصالح ملی است و شایسته می‌باشد همه افراد، گروه‌های سیاسی و مطبوعات کشور با ایجاد فضای لازم، مسئولین رسیدگی کننده را کمك کنند تا ریشه های این فتنه به یاری خداوند متعال شناسائی و نابود شود و سایه نا امنی درکشور که ضرر آن متوجه تمامی گروه‌های سیاسی و مردم است برطرف گردد. در خاتمه اعلام می‌شود مطالب مهم و جدید دیگری نیز درتحقیقات به دست آمده است که انشاءالله درزمان مناسب که انتشار آن خللی به روند تحقیقات وارد نسازد به اطلاع عموم خواهد رسید.

روابط عمومی سازمان قضائی نیروهای مسلح

مجله یالثارات الحسین

شماره ۶۱ شهریور۷۸ می‌نویسد:

علیرضا نوری زاده ضدانقلاب معروف و فراری در گفتگوئی با رادیو فرانسه مدعی شد که حدود ۳ هفته بعد از قتل فروهر وهمسرش اطلاعاتی درمورد نقش سعید امامی به دستش رسید و بعد ازمدتی نزدیك به ۲۳ صفحه از اعترافات سعید امامی را دریافت کردم که نشان می‌داد حدود ۱۰۰ ساعت بازجوئی شده است.

نوری زاده که سال‌ها از کشور فراری می‌باشد، معلوم نیست با کدام عامل نفوذی در دستگاه‌های اجرائی مرتبط است که به محرمانه ترین اطلاعات دسترسی دارد.

در هنگامی که نامه فرماندهان ارشد سپاه به رئیس جمهور منتشر شد، وی ادعا کرد از پاسخی که رئیس جمهور به این نامه داده است خبر دارد!

۴

کیهان تهران:

کیهان لندن از کجا نام سعید امامی را چند ماه پیش فاش کرد؟

کیهان تهران، روزنامه‌ای که دیدگاه‌های تند روترین جناح محافظه کار حکومت را بیان می‌کند، درمطلبی که روز شنبه پنجم تیرماه در رابطه با قتل ها و مسئله خودکشی سعید امامی (اسلامی) منتشرکرد، پای کیهان لندن ودکتر علیرضا نوری‌زاده را هم درمسأله قتل‌ها به میان کشید و نوشت:

کمیته تحقیق قتل‌ها، باید از نوری زاده تحقیق کند و بپرسد چگونه از چند ماه قبل از نام سعید اسلامی در رابطه با قتل‌ها آگاهی داشته و جریان را در کیهان چاپ لندن نوشته است

کیهان تهران آشکارا خشم خود را از این که حدود پنج ماه پیش در کیهان لندن توسط دکتر نوری زاده پرده از اسرار قتل ها و نقش سعیدامامی معاون وزارت اطلاعات برداشته شد نشان داد و خواستار آن شد که کمیته تحقیق قتل‌ها به این مسئله رسیدگی کنند.

کیهان همچنین شدیداً به روزنامه های دگراندیش به ویژه «خرداد» حمله کرد و نقش آن‌هارا در برخورد با مسئله قتل‌ها مورد انتقاد قرارداد. روزنامه خرداد پیشتر نوشته بود مسئولین روزنامه کیهان (تهران) در جریان قتل‌های سیاسی به خاطر چاپ و مطالب بی شمار علیه نویسندگان و مخالفان سیاسی در حقیقت نقش پشتیبانی تبلیغاتی از سعید امامی باند او را داشته اند.

کیهان تهران نوشت: دکتر ابراهیم یزدی هم باید مورد تحقیق قرار گیرد که از کجا می دانسته سردبیران چند روزنامه تهران از جمله کیهان مرتبا با سعید اسلامی جلسه داشته اند. این روزنامه همچنین نوشت باید معلوم شود میان رادیوهای آمریکا، اسرائیل، بی بی سی و فرانسه با روزنامه خرداد چه رابطه‌ای وجود دارد.

کیهان لندن شماره ۷۶۳
پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸
برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

دفاعیات عبدالله نوری

و

قتل‌های زنجیره‌ای

۵

عبدالله نوری و قتل‌های زنجیره‌ای

عبدالله نوری چهره‌ی برجسته‌ی جناح اصلاح گرایان، و یار و مشاور خاتمی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در کنار سعید حجاریان، اکبر گنجی، عمادالدین باقی، عباس عبدی، ماشاءالله شمس‌الواعظین، حمیدرضا جلائی پور و ... با شجاعت قابل تقدیری پیگیر پرونده جنایات وزارت اطلاعات درسال‌های پس از مرگ خمینی شد و در چند مورد با افشاگری‌هایش، مانع ازآن گردید که علی فلاحیان و شرکایش مسیر تحقیقات پیرامون قتل‌هارا منحرف کنند، در جریان محاکمه‌اش در دادگاه ویژه روحانیت مطالبی را در رابطه با قتل‌ها وتوطئه‌های تکان دهنده باندهای قدرت در دستگاه‌های امنیتی رژیم مطرح کرد که کمتر شخصیتی آن هم در جمع

مسئولان نظام، تا کنون شهامت ابراز آن را داشته است.

من مقاله‌ی ماه آبان (نوامبر) خود را در روزگارنو چاپ پاریس، به بحث درباره‌ی دفاعیات نوری و رازگشائی‌های او اختصاص دادم. و هم زمان چاپ این مقاله را در سلسله ضمائم این کتاب لازم دیدم.

عبدالله نوری درداگاه بلخ «ولی فقیه»

سرانجام عبدالله نوری مردی که از فردای دوم خرداد و پس از گذراندن چند ماه تجربه جنگیدن با دار و دسته مؤتلفه اسلامی وجامعه روحانیت وذوب شدگان در ولایت، در مجلس شورای اسلامی، مردانه تر از بقیه یاران خاتمی، پا به میدان گذاشته بود و برای برپائی جامعه مدنی و اعاده حاکمیت به ملتی که ۱۸ سال در فریب بزرگ جامعهٔ توحیدی و عدالت اجتماعی و آزادی اسلامی گرفتار شده بودند هم ازمیز وزارت کشور دست شست و هم ریاست شورای شهر تهران را رها کرد. در ساعت یك و نیم عصر روز شنبه ششم آذرماه ۱۳۷۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۱۹۹۹ از دروازه زندان اوین عبور کرد و به بندی رفت که پیش ازاو، رفقایش محسن کدیور و غلامحسین کرباسچی، که نوری در دفاع از او جانانه تر از دیگران تلاش کرده و بهائی گزاف نیز بابت این دفاع پرداخته بود، در آن جا گرفته بودند.

حکایت عبدالله نوری حسین آبادی فرزند حاج محمدعلی متولد ۱۳۲۷ بدون تردید یکی از ماجراهای شنیدنی دوران سلطهٔ ملایان بر ایران است. نوری نیز مثل استادش شیخ حسین‌علی منتظری حاضر نبود برای حفظ ریاست کرسی وزعامت، ازآنچه عنوان اصول و به قول فرنگی‌ها «پرنسیب» در باورهایش جا گرفته بود بگذرد به منتظری گفته بودند چرا سه ماه دندان روی جگر نگذاشتی تا خاموشی خمینی و به دست گرفتن قدرت بنیان رژیم را دگرگون کنی، وآیا بهتر نبود تقیّه می‌کردی و جلوی این همه مصیبت و بدبختی را برای خودت و مردم ایران براثر حاکمیت یافتن بساز و بفروش‌های سیاسی وآلوده دامان مدعی عصمت دینی، می‌گرفتی؟ منتظری درپاسخ (به روحانی صالح و البته موقع شناسی که این سئوال را مطرح کرده بود) گفته بود: «دینم اجازه نمی‌داد، سکوت کنم. شرفم نمی‌گذاشت تقیه کنم. شب‌ها خوابم نمی‌برد و فریاد مادران داغدیده و زنان شوهر کشته و بچه‌های بی پدر در گوشم زنگ می‌زد. یك رکعت نماز درست نمی‌توانستم بخوانم. تصویر پیکرهای سوراخ سوراخ شده از گلوله در برابرم بود.»
عبدالله نوری نیز در آخرین عباراتش در پایان دفاعیاتش در دادگاه ویژه روحانیت چنین می‌گوید:

«یکصدو شصت سال پیش با حضورامیرکبیر درحاکمیت ایران دولتمرد ژاپنی «میجی» اصلاحات را در کشورش آغاز کرد. هر دو کشور وضعی مشابه داشتند اصلاحات امیر کبیر

و میجی نیز با یکدیگر شباهت‌های فراوانی داشت اما در ژاپن میجی ماند و اصلاحات او ژاپن را که از نظر معادن و امکانات و تاریخ و فرهنگ و تمدن، برملت ایران برتری نداشت به یك ملت ثروتمند مقتدر و سربلند تبدیل کرد، ولی درایران با از بین بردن جریان اصلاحاتی که باامیرکبیر آغاز شد ملتی که روزی مهد علم و تمدن بود به یك زائده جهانی تبدیل گردید.

اکنون فرصت دیگری پیش آمده است وملت هوشمند ایران بر خلاف پیش بینی‌های سیاستمداران و اندیشمندان ایرانی و حتی جهان، درآستانه هزاره سوم بارخداد دوم خرداد فرصت دیگری را برای بقا خلق‌کرد ... ایران سرزمین ارتباط وتعقل است ونه انزوا و تشنج، فرهنگ اصیل ایرانی با تساهل و تنوع و مدارا سرشته است نه تنگ نظری و خشونت، نماد واقعگرائی و پویائی است و نه مثال جزمیت و تحجیر. بگذاریم ایرانی بودن تداعی کننده عقلانیت و فرزانگی باشد وهمزیستی مسالمت آمیز مذاهب و فرهنگ ها را به یاد آورد و همچنان سرزمین ابوریحان و زکریای رازی و ابن سینا و عمر خیام و خواجه نصیرها شناخته شود. ... این جانب هیچ هراسی نسبت به تصمیم شما ندارم و چه شکوهمند است که خداوند فدیه، آزادی خواهی و اسلام خواهی را به زیباترین وجه از این عبد امیدوار پذیرا باشد ... الهی آن که تو را یافت چه چیز از دست داد و آن که از تو فاصله گرفت چه به دست آورد ... پروردگارا بر تو اعتماد دارم واتکال این بنده

کمترین را فقط و فقط به خود مقرر فرما وامید مرا از همگان قطع فرما که این مخلوقات تو همه و همه سراسر نیازند و محتاج ...»

نوری در همان ماه‌های نخست وزارتش، وقتی به دانشجویان اجازه برپائی تظاهرات داد و گفت پارك لاله را هاید پارك ایران خواهد کرد و دفاع از کرباسچی رهبری تظاهرات اعتراضی مردم را بر عهده گرفت، تکلیف خود را با وجدانش روشن کرده بود.

بعضی ازاین خواب رفتگان و سحر شده‌های خارج نشین (چه از نوع مسحور ولایت بت اعظم مجاهد در بغداد و چه از طائفه هفت تا و نصفی کمونیست‌های عاشق عموجان انور و دائی جان استالین و چه البته از تیره واماندگان در قهوه خانهء نوستالژیك تمدن بزرگ) با ذکر این که بلی این آقای نوری همان کسی است که سال ها مسئولیت‌های بزرگ در رژیم داشت و چنین و چنان کرد و امروز نیز در دعوای ساختگی نقش حسین مظلوم را بازی می‌کند. کوشیدند و هنوز هم تلاش می‌کنند، از قدر و منزلت نوری بکاهند. در پاسخ به این‌ها تنها می‌توان گفت میرزاتقی خان امیر کبیر نیز در دوران امیرنظامی‌اش تافته‌ای جدا بافته از دیگر اقرانش نبود و دیگر مصلحان و آزادیگان جامعهٔ ما در دوقرن اخیر سرمان نازل نشده بودند. مصدق دیرسالی وزارت و امارت در حکومت‌های مستبد داشت.اما وقتی ریاست وزرائی شاه را

پذیرفت شخصیت ذاتی و جنم خود را نشان داد. در دوران شاه دولتمردان آزاده و صالح کم نبودند همانطور که بعد از انقلاب نیز آزادگانی که سر از اطاعت خمینی پیچیدند و بعد از او نیز به مقابله با ورثه‌اش پرداختند، تعدادشان کم نیست مگر فروهر وزیر کار نخستین کابینه انقلاب نبود؟

باری به اعتقادمن عبدالله نوری که روزنامه‌اش «خرداد» شجاعانه ترین ادعانامه‌هارا علیه حاکمیت در جریان قتل‌های زنجیره ای و حوادث دانشگاهی صادر کرد، به ندای انقلاب درونش پاسخ داد و به جای آن که مهره‌ای در میان پیچ و مهره‌های ولایت استبداد باشد به رهروی بدل شد که خیلی زود درصف اصلاح طلبان، از همه جلو افتاد و ملیون‌ها انسان ایرانی به حرکات و گفتار و رفتارش چشم دوختند. این که خرداد تنها در شهر قم با تیراژ بیست وهفت هزار نسخه در روز تیراژی برابر با تمامی روزنامه‌های جناح راست، در پایتخت مرجعیت و حوزه پیدا کرده بود، آیا خود دلیل قاطعی براین حقیقت نیست که هزاران طلبه جوان در قم که حالا کامپیوتر نیز در دسترشان قرار دارد به نوری به عنوان یك «مارتین لوتر» شیعه می‌نگرند. شاید محسن کدیور رفیق همسفر نوری در گذر از معبر ارتجاع و استبداد، از نوری در زمینه‌های اندیشه دینی و فقاهتی، بلندپایه تر باشد، اما شجاعت و صراحت شگفتی‌آور نوری حداقل در چشم هزاران طلبه و روحانی به شك رسیده، اورا در جایگاه ویژه‌ای قرار

داده است که تا کنون کمتر روحانی بعد از سیدحسن مدرس به آن دست یافته است. کدیور همه گاه به عنوان یك متفکر و اندیشه ورز بلندپایه، در کار اصلاح دین و مذهب، از کناره میدان سیاست عبور می‌کرد (و نمی دانم بعدازآزادی اش که قاعدتاً باید چند ماه دیگر باشد، همچنان برکناره خواهد رفت، و یا آن که مثل نوری به جدال با ولایت جر پا به میدان خواهد گذاشت.

اما نوری از همان آغاز در وسط میدان بود. وهمین امر موقعیت او را در میان مجموعهٔ روحانیون مترقی و مصلح متمایز کرده است. درعین حال نوری با روشنفکران ایرانی همصدا شده بود و همراه آن‌ها قلب استبداد وارتجاع را نشانه می‌رفت.

محاکمه عبدالله نوری که با کیفرخواست کاملاً سیاسی‌ای «نکونام» دادستان دادگاه ویژه روحانیت آغاز شد، درواقع تلاشی حساب شده ازسوی جناح راست برای فلج کردن اصلاح گرایان وشخص خاتمی بودکه وقتی مجلس، دست راست او یعنی عبدالله نوری را با رأی عدم اعتماد قطع کرد، بلافاصله نوری را به معاونت خود برگزید و با آن که نوری به توصیه خود خاتمی با شرکت در انتخابات انجمن شهر، ریاست انجمن شهر پایتخت را در دست گرفت، همچنان به عنوان مشاوری غیر رسمی اورا در کنار خود داشت. به خاك انداختن نوری از دید جناح اصلاح گرا یك ضرورت بود چون با بودن

او در صف نامزدهای انتخاباتی جناح اصلاح گرا حتی شورای نگهبان قادر نبود اورا فاقد صلاحیت اعلام کند چون عضویت وی درمجمع تشخیص مصلحت نظام که اعضایش همگی منتخب رهبر هستند به منزله کارت ورود نوری به انتخابات بود. در چنین صورتی او قطعاً به صورت وکیل اول تهران از صندوق بیرون می‌آمد و بعدهم ریاست مجلس از آن او می‌شد و در چنین صورتی وجود دو اصلاح گرای هم عهد (خاتمی و نوری) در رأس قوه مجریه و مقننه و یك نیمه اصلاح گرای خداترس در رأس قوه قضائیه (محمود هاشمی شاهرودی) می‌توانست برای محافظه کاران دست راستی خیلی خطرناك باشد. آنچه مسلم است تغییر صورت مسئله پس از شروع دفاعیات نوری است. به این ترتیب که پس از یکی دو جلسه دادگاه، این شخص خامنه ای بود که از پشت پرده به عنوان مدعی العموم با نوری به جدال برخاسته بود. شنیدم به نوری پیغام داده بود شما کوتاه بیایید و بحث رهبری را مطرح نکنید. مسئله شمانیز با یك حکم تعزیزی وجریمه حل می‌شود. (مثل مورد خوئینی‌ها) اما این بار این دست راستی‌های تنها نبودند که می خواستند همانطور که خوئینی‌ها را از صحنه خارج کردند، نوری را نیز از بازی بیرون کنند. بلکه این بار رهبر جمهوری اسلامی و به اعتباری کل نظام (منهای خاتمی و مجموعه همراه او) با نوری طرف بود. چرا که او در دادگاه کل نظام را محاکمه می کرد. درواقع از اولین ساعات دادگاه

آشکار شد که نوری در مقام دادستان به نمایندگی از سوی ملت و «سلیمی» و «نکونام» قاضی دادستان دادگاه در مقام وکلای مدافع حاکمیت رویاروی هم قرار گرفته‌اند. پیش از پرداختن به جریان زندانی شدن نوری و بازتاب این امر در جامعه و پیش بینی‌های ما دررابطه با رویدادهای احتمالی آینده، اجازه بدهید سری به دادگاه نوری بزنیم و به طور فشرده ببینیم او در برابر اتهامات نماینده حاکمیت چه‌ها گفته است.

نوری بخش اول سخنان خود را با اشاره به غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت آغاز کرد. از دید او این دادگاه یك بار و به طور موقت، توسط خمینی و برای حفظ آبروی روحانیون خطاکار ایجاد شد و پس از مرگ او وجاهت قانونی خود را از دست داد.

و زمانی که رئیس دادگاه ادعا کرد رهبر رژیم این دادگاه را تأیید کرده است، نوری پاسخ داد قانون اساسی چنین اختیاری را به رهبر نداده است و اگرخمینی کارهای فراقانونی کرد او یك استثناء بود چون مشروعیت خود را ازانقلاب و ملت مرجعیتش گرفته بود، حال آن که خامنه‌ای مدیری منتخب است که از سوی خبرگان برگزیده شده و اختیاراتش محدود به آن چیزی است که قانون اساسی تعیین کرده است و بنا براین نمی‌تواند فراقانون عمل کند. نوری سپس در سخنانی که به یك ادعانامه علیه حاکمیت ولایت فقیه می‌مانست در پاسخ

سلیمی که او را به نفاق و همصدائی با مجاهدین و دشمنان نظام متهم کرده بود چنین گفت:

«جناب آقای سلیمی با خروج از طریق اخلاقی قضائی، ضمن مقایسه موضوع با اعمال منافقین می‌گویند: «حالا که خود متهم شده‌اید و پرونده شما در حال رسیدگی است و با جوسازی ها و ایجاد جو نا امنی در بیرون نتوانسته اید جلوی پیشگیری رسیدگی به این دادگاه را بگیرید، حالا با طرح این گونه مسائل می‌خواهید مانع رسیدگی به این پرونده واتهامات خودتان بشوید» متأسفانه باید بگویم که این گونه جملات که نشانه فرهنگ قانون گریزی هستند نه اظهارات و اقدامات این جانب. هرمتهم حق دارد در نخستین جلسه دادگاه ایرادات قانونی را که به جریان تحقیقات و دادرسی و صلاحیت دارد مطرح کند. حالِ چنانچه متهمی از این حق خود استفاده کرد و در نهایت احترام با بیان استدلالی و علمی به طرح ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت، آیا به جای استدلال علمی باید یك چنین رفتاری با وی شود؟ آیا اگر کسی سر تسلیم در برابر شما فرود آورد و آنچه را که به او، از روا و ناروا گفتید همه را شنید و پذیرفت دم نزد. آیا قانونی رفتار کرده است.

در زمینه قانون‌ها و صلاحیت‌ها، یکی از شقوق بحث راجع به حدود اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی است که آیا این نهاد محصور به قانون اساسی است و یا موقعیتی مافوق قانون اساسی دارد؟ آیا طرح این بحث جرم است؟ آیا

اگر کسی معتقد باشد که حدود اختیارات ولی فقیه تنها مقید به موارد قانونی است و بیش از این اختیاری ندارد، مرتکب جرم یا گناهی شده است؟ در کدام قانون یا فتوائی چنین اعلام شده است؟ این نکته نیز شایسته توجه است که در سابقهٔ قانون گذاری ایران و جهان، موردی وجود ندارد که قانون گذاران امری را که به طور بنیانی برخلاف قانون اساسی موجودیت یافته است، تأیید وامضاء کرده باشند.

به موجب اصل یك صدو پنجاه و نهم قانون اساسی، هم تشکیل دادگاه‌ها و هم تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است. بنا براین لازم است در قانون هم افتتاح یك مرجع قضائی تصریح گردد، هم حدود صلاحیت آن و طبعاً راه و روش دادرسی‌اش ... درحالی که چنین امری در مورد دادگاه ویژه روحانیت به عمل نیامده وحدود صلاحیت و آئین رسیدگی آن به‌هیچ وجه مشخص نگردیده است و ابعاد ایرادات قانونی به آن به اندازه‌ای وسیع است که هیچ تحلیل حقوقی قادر به پاسخگوئی به آن نیست و من تعجب می‌کنم وقتی شما بدون رعایت قوانین و اصول حقوقی، هر ناروائی را به من نسبت داده‌اید، چطور از من انتظار دارید که از بیان نظرات خود صرفنظر کنم.

فارغ از مباحث راجع به قانونی بودن دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت، آن مواردی هم که در پاسخ به ایرادات من راجع به هیئت منصفه بیان شد همچنان مخدوش و مردود است.

به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعیین شرایط و نحوه کار هیئت منصفه با قانون است. لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب نیز مقررات راجع به هیئت منصفه را تعیین کرده است. در حالی که هیئت منصفه حاضر در این دادگاه مطابق قانون تشکیل نشده و چون اعضای آن، از اقشار مختلف نمی باشد نمی‌تواند نماینده افکار عمومی به حساب بیاید. جای تعجب است که آقای نکونام مدعی است اعضای هیئت منصفه از اقشار مختلف اند. لطفاً مشخص فرمائید کدام یك ازآقایان اقشاری مانند کارگران، کشاورزان، کارمندان پزشکان، بازرگانان، زنان و ... هستند البته آقای نکونام با توضیحی که داده‌اند، مشخص کردند که اقشار مردم را چه کسانی می‌دانند: استاد دانشگاه، نماینده ولی فقیه، نماینده رهبری، نماینده امام، نماینده مجلس، مسئول روزنامه و قاضی ...

در جرائم مطبوعاتی، تعیین مجرمیت متهم و استحقاق تخفیف وی برعهده هیئت منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی باشد و در این‌مورد قاضی ناچار است که از تصمیم هیئت منصفه تبعیت کند. بنا بر این حتی اگر قائل به قانونی بودن این دادگاه ویژه باشیم، هیئت منصفه‌ای که قانونی نیست، صلاحیت اخذ تصمیم ندارد و لذا چون حضور هیئت منصفه قانونی شرط صلاحیت ذاتی هردادگاه در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی است و دراین دادگاه هیئت منصفه قانونی وجود

ندارد، اولاً دادگاه همچنان برای رسیدگی به پرونده اتهامی این جانب به عنوان مدیر مسئول خرداد فاقد صلاحیت ذاتی است و ثانیاً هیئت منصفه انتصابی دادگاه به دلیل قانونی نبودن صلاحیت اخذ تصمیم درمورد این جانب را ندارد. اصل ۱۶۸ که در جرایم سیاسی و مطبوعاتی هیئت منصفه را لازم دانسته چون عمدتاً این نوع جرائم منازع میان گروه‌های سیاسی و یا مطبوعاتی با حکومت است و قانونگذار نخواسته دراین منازعه، حکومت فعال‌مایشاء باشدحال اگرهیئت منصفه منصوب حکومت و یا بدتر از آن خود دستگاه قضائی باشد هیئت منصفه فرمایشی، نمایش بسیارمضحکی خواهد بود.

در مورد ابلاغ های حضرت امام خمینی به دادستان‌های قبلی این تشکیلات توجه شما را به تاریخ این ابلاغ ها جلب می‌کنم که در ۶۶/۲/۲۵ صادر شده اند. حال آن که نامه ایشان خطاب به نمایندگان مجلس درتاریخ ۶۷/۹/۷ صادر گردیده و درآن به بازگشت همه به قانون اساسی تصریح شده است. درواقع نظری راکه ایشان درنامه ۶۷/۹/۷ درخصوص عمل همه (ازجمله شخص خودشان) طبق قانون اساسی ابراز داشته‌اند، حاکی از این است که ایشان شیوه‌های خلاف قانون اساسی را استثنائی و موقت دانسته‌اند و اراده ایشان بر استقرار دائمی کردن امری مانند دادگاه ویژه روحانیت، به عنوان نهادی خلاف قانون اساسی نبوده است. اما بعدها و به ویژه با تصویب آئین نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، این

مشکلات به صورت دائمی درآمده است. اگر فرمایشات حضرت امام ملاك عمل امروزباشد، تأکید ایشان برانجام امور مطابق با قانون اساسی، با وضعیتی که در این دادسرا و دادگاه پدید آمده است، مغایرت دارد و دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت قانونی نبوده و صلاحیت رسیدگی به جرایم مطبوعاتی از جمله پرونده اتهامی این جانب را ندارد.

آقای نکونام درعبارتی از سخنان خود موضوع نمایندگی‌های امام را مطرح کرده‌اند. دراینجا لازم می‌دانم نکته ای را که حداقل به لحاظ نظری قابل بحث است عنوان کنم. اگر چه معتقد هستم یکی از کسانی که در انقلاب اسلامی ما بیشترین حساسیت را در عمل به قانون و اجرای آن داشته، حضرت امام بوده‌اند، اما علمای جامعه‌شناسی که درخصوص انقلاب‌ها نظریه پردازی کرده‌اند، بر اساس مطالعه انقلاب‌های جهانی یك چنین جمع بندی دارند که هر انقلابی سه چهره دارد:

۱ - ایدئولوگ انقلاب

۲ - رهبری انقلاب

۳ - مدیران انقلاب

ایدئولوگ انقلاب کسی است که جهان بینی و استراتژی جنبش را ترسیم می‌کند و رهبرانقلاب ضمن بیان هدف‌ها و روش‌های تحقیق آن استراتژی جنبش را به سمت پیروزی به پیش می‌راند.

این دو چهره ممکن است مانند انقلاب هند در دو نفر یعنی «گاندی» و «نهرو» تجلی کند و ممکن است در انقلابی این دو تن در یك تن تجلی داشته باشد و فردی هم ایدئولوگ و هم رهبر انقلاب شناخته شود. نکته مهم این است که رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی نام او شناخته نمی‌شود، و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست. او جزء ذات انقلاب است. اما آنان که پس از او بر مسند رهبری می‌نشینند مدیران انقلاب هستند. زیرا تاریخ جنبش انقلابی تا پیروزی آن را، می توان بدون آن‌ها تصور کرد، اما انقلاب که پیروز می‌شود و نظام سیاسی تأسیس می‌گردد، رهبران بعدی به تعبیر دقیق تر مدیریت انقلاب را بر عهده دارند، بر همین اساس ما امام را بنیانگذار انقلاب می‌دانیم.

این تفاوت گذاری دارای پیامدهای مهمی است و تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. رهبر انقلاب کسی است که مشروعیت خود را نه از نظام سیاسی و قانون، بلکه از خود انقلاب گرفته است. شأن رهبر انقلاب شأنی فراتر از نظام سیاسی و واجد اختیار تأسیسی است. او کسی است که نظام را تأسیس می‌کند و چه بسا در دوره انقلاب نهادهای فرعی آن را هم تأسیس کند. اما مدیران انقلاب بارهبران نظام سیاسی مشروعیت خود را از نظام و قوانین آن می‌گیرند.

لذا اختیارات ویژه و فرا قانونی رهبری انقلاب توجیه بردار بوده و ناشی از طبیعت جریان انقلابی است گو اینکه در

ایران، حضرت امام خمینی از همان ابتدا با اصرار بر تدوین قانون اساسی می‌خواستند نظام سیاسی را هرچه سریع تر قانونمند کنند.

اکنون اگر نگاهی به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بیفکنیم می‌بینیم که:

۱- حضرت امام بر اساس قانون اساسی رهبر نشده بود. بلکه رهبری ایشان چون ذات انقلاب بود. اما مقام رهبری فعلی بر اساس قانون اساسی رهبر شده‌اند.

۲ - امام آفریننده انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است اما مقام رهبری مدیر این نظام و انقلاب است.

۳ - ولایت فقیه گرچه در کتب فقهی مطرح بوده اما نظریه سیاسی - حکومتی ولایت فقیه به شکلی که در قانون اساسی آمده نشأت گرفته از امام بود و رهبری شخص امام در میان جامعه نشأت گرفته ازولایت فقیه نبود. و به عبارت دیگر جامعه از امام به ولایت فقیه رسید و نه از ولایت فقیه به امام. چرا که درآن دوران بحثی به نام ولایت فقیه کمتر در جامعه مطرح بود و اگر بحثی هم مطرح شده بود تنها همان بحث درسی حضرت امام در نجف اشرف بود و بازهم این امام بود که بحث ولایت فقیه را گستراند.

درچنین شرایطی می توان حق ویژه‌ای را جهت دوران انقلاب و شرایط بحرانی آن برای رهبری و مؤسس انقلاب قائل بود اگر چه امام همیشه دغدغه همین معنا را داشت و لذا در

مورخه ۶۷/۹/۷ و پس از پایان جنگ و فارغ شدن از حالت فوق العاده، خواستند همه بر طبق قانون اساسی عمل کنیم. حال اگر کسی این بحث را مطرح کند باید درپاسخ او گفته شود که موج آفرینی می کنی؟»

نکته جالب این که نوری در سخنانش زیرآب هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت را می‌زند. چرا که اکثریت این اعضاء نه تنها از کارگذاران جناح راست، بلکه از کسانی هستند که در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای متهم به همکاری با فلاحیان و سعید امامی بوده‌اند. و از آن‌ها به ویژه روح الله حسینیان، مدیر کل اسناد اسلامی و معاون ریشهری دردادگاه ویژه و مدیر کل وزارت اطلاعات و پور محمدی قائم مقام فلاحیان در وزارت اطلاعات، از دشمنان قسم خورده خاتمی و نوری هستند. مسیح مهاجری سردبیر جمهوری اسلامی و ابوترابی یکی از استیضاح کنندگان مهاجرانی و نوری در مجلس و دعاگو ازآفتابه داران حضرت رهبر نیز تکلیفشان معلوم است. در سومین جلسه دادگاه، نوری به اتهامات دادستان در رابطه با نوشته‌های روزنامه خرداد در مورد قتل‌های زنجیره ای پاسخ می‌دهد که به اعتقاد من این بخش از گفته های او از تکان دهنده‌ترین مطالبی است که در رابطه با قتل‌ها عنوان شده است. به ویژه آن که نوری شرحی نیز از رفتار رژیم با اهل اندیشه می‌دهد که شنیدنی است. اینك این شما و سخنان نوری.

«در کیفرخواست آمده است: «عبدالله نوری باید پاسخ دهد چه کسی از روشنفکران را مزدور می‌داند؟ آیا نشر اکاذیب و حتی ایجاد نا امنی در جامعه نیست؟»

پاسخ من روشن و صریح است. حتما باید به یاد دارید که پروژه تهاجم فرهنگی با برنامه هویت به راه افتاد تا از روشنفکران چنین تصویری را به نمایش بگذارد. مگر ازرسانه، ۶۰ میلیونی طی ۶ ماه، این سیمای خاص از روشنفکران به تصویر کشیده نشد: که «غرب زدگی وغرب باوری عمده‌ترین ویژگی عناصر مختلف طیف شبیه روشنفکری داخل و خارج محسوب می‌شود.»

که «روشنفکری در ایران از همان ابتدا بینان و وابسته متولد شده است.» که «در طیف شبه روشنفکران معاصر، هر چند عناصر و جریان‌های مختلفی به چشم می‌خورند

که «هر یك از دیدگاهی خاص مشغول فعالیت هستند، اما تعمق در زمینه‌های اصلی تفکرات این جریان‌ها نشان می‌دهد که لیبرالیسم فصل مشترك مبانی فکری آن‌ها را تشکیل می‌دهد».

که «روند پیچیده تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب، روشنفکران وابسته نقش‌عمده واساسی را برعهده‌گرفته‌اند ... روح غالب این جریان خودباختگی در برابر بیگانگان بوده است».

که «در استراتژی نهایی غرب برای مقابله با نظام

اسلامی، یعنی تهاجم فرهنگی، روشنفکران وابسته نقشی خاص برعهده دارند. نقشی که برمبنای تحلیل کلی سردمداران نظام حاکم ازعملکرد روشنفکری وابسته طرح ریزی شده است. در این روند، سازماندهی عناصر غرب زده و یا غرب گرا، از اولین مسائلی است که توجه استراتژیست‌های نظام حاکم را به خود جلب کرده است. این هدف از طرق مختلفی دنبال شد که تماس های پنهائی، ترغیب‌های علنی و کمك های مالی، از مهم ترین آن‌ها به شمار می رود. در زمینه تماس های پنهان، خط مشخصی که در سال های اخیر دنبال‌شده است هدایت روشنفکران وابسته داخلی به تشکیل محافلی است که ظاهری سیاسی ندارند و در قالب های ادبی، فرهنگی و مسائلی از این دست برپا می‌شوند».

که «وابستگی روشنفکران وابسته به دشمنان اسلام و ایران به ویژه آمریکا و صهیونیست‌ها نیازی به تحلیل ندارد و بر مبنای اطلاعات به راحتی قابل لمس ودرك است».

که «درعمل این بخش از عناصر به ظاهر فرهنگی، جاده صاف کن امپریالیسم می‌شوند و با رسوخ باورهای لیبرالی و اومانیستی به ذهن جامعه، در کم رنگ شدن ارزش های اسلامی و ملی و درنهایت استحاله فرهنگی ملت ایفای وظیفه می‌کنند. درسال های اخیر به موازات توجه خاص مجامع شبه روشنفکری به دانشگاه‌ها، گرفتن امتیازچاپ نشریه و روزنامه به عنوان یکی از بسترهای اصلی تحقق این هدف، در دستور

کار محافل روشنفکران غرب گرا قرار گرفته است».

که «بررسی مستند سناریوی اجرایی تهاجم فرهنگی، روشن می‌سازد که در این روند، سه طیف مختلف و در برخی از وجوه کاملا متفاوت، در تحقق اهداف این سناریو مشغول فعالیتند. دسته اول معدود کسانی هستند که عامل آگاه و عنصر هوشیار تحقق اهداف دشمنان فرهنگ این مرز و بوم به شمار می‌روند و عامدانه در ارتباط‌های سازمانی و یا کاملاً مشکوك، به ایفای نقش‌های محول شده به آنان مشغولند. عمده ترین تلاش کاملاً پنهان این گونه افراد، سازماندهی خط نفوذ در مراکز و محافل مختلف به ویژه مراکز علمی - فرهنگی است».

همه این عباراتی که نقل شده عیناً از برنامه هویت بود که به صورت سریال از تلویزیون پخش شده است. در همان برنامه از مرحوم دکتر «زرین کوب» به عنوان «فراماسونی مزدور» یاد شده بود. در حالی که کیست که بتواند نقش تحقیقات استاد زرین کوب را که از مفاخر ادبیات و تاریخ این مرز و بوم است برآثار مرحوم شهید مطهری انکار کند. بخش معظمی از استدلال های مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، مأخوذ از آثار مرحوم زرین کوب «کارنامه اسلام و بامداد اسلام» است».

اما در برنامه هویت چه سیمایی از آن استاد فرزانه تصویر شده؟ آیا به جزملکوك کردن شخصیت یکی ازمهم‌ترین

پژوهشگران معاصر و دلسرد کردن خیل محققانی منجر شده که عاقبت تلاش و فعالیت علمی را معادل با جاسوس شمرده شدنشان می‌بینید، آیا این گونه برداشت ها ثمر دیگری ببار آورده است.

پاورقی یکی از روزنامه های عصر در سال‌های اخیر چه تعداد نویسنده و روشنفکر را مزدور اعلام کرده است؟ علاوه براین مگر چندی پیش یك روزنامه عصر با چاپ تصویری، همه روزنامه صبح را که روشنفکران مذهبی مدیریت آن را دارند، در یك تصویر به عنوان «مثلث صهیونیسم» معرفی نکرده بود؟

در همین دوران، روشنفکران مرتباً مورد تهدید قرار گرفته‌اند و با همین زمینه سازی‌ها چندتن از آنان نیز به قتل رسیده‌اند. شاید گمان رود که این سخنان درباره روشنفکران لائیك گفته شده است و حال آنکه تصویری که از روشنفکران مذهبی نیز ارائه شده چندان زیباتر نیست. به این عبارات که از برنامه هویت نقل می‌شود، توجه کنید:

«التقاط دینی اصولاً حاصل تلاش جمعی از شبه روشنفکران این سرزمین برای ایجاد رفرم مبانی و معیارهای دینی است ... به استناد اظهارات آشکاروپنهان برخی عناصر اصلی تهاجم فرهنگی غرب، می‌توان این فرضیه را به عنوان یك نظریه اثبات شده مطرح کرد که رفرمیست‌های مذهبی از ارکان طرح غرب، برای استحاله ملت ایران و تشکیل حکومت

مورد نظر در ایران محسوب می‌شوند. حکومتی که تلاش می‌شود ماهیت ملی گرا و غرب گرا داشته باشد».

«رفرمیسم یا تجدید نظر در اصول و مبانی اسلامی، نسود پیچیده ای از این واقعیت است. رفرمیسم مذهبی در جوهر خود به عدول از اصول اسلام ناب تن در می‌دهد و به دلیل ناتوانی در دستیابی به جوهر و حقیقت دین با احساس خود کم بینی در برابر دیدگاه لیبرالیستی و اومانیستی، عملاً برداشت‌های منحرفی را در قالب تئوری‌های به ظاهر اسلامی ترویج می‌کند. رفرمیسم در تحلیل نهائی، جدائی دین از سیاست را مورد پذیرش قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته عملاً در تحقق هدف عمده سناریست‌های تهاجم فرهنگی و کانون‌های قدرت جهانی مشغول فعالیت است».

آیا بر در و دیوار برخی شهرها، دکتر شریعتی تکفیر نشده است. در حالی که نقش مرحوم شریعتی در روشنگری نسل جوان و پیشبرد انقلاب اسلامی امری نیست که بتوان آن را رد کرد (کما اینکه تمامی مقام‌های ارشد نظام و مسئولان کشور در مقاطع مختلف از وی تجلیل کرده‌اند) آیا کسانی که شریعتی را مزدور و جاسوس و خائن خواندند، درجامعه وجود ندارند؟ مگر همین دو، سه سال پیش یك کتاب جنجالی در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی چاپ نشد؟ این در حالی است که مرحوم شهید بهشتی درباره وی می‌گوید او نقش مؤثری در هدایت جوانان و دانشگاهیان به

اسلام و انقلاب داشته است.

آیا در همین پرونده یك روحانی، متهم به غرب زدگی و عناد با اسلام نشده است؟ آیا یکی از مراجع تقلید را «پلید» نخوانده‌اند و مرجع تقلید دیگری را مرتبط با «انگلیس» معرفی نکرده‌اند؟ آیا انگلیسی خواندن مرجع تقلید نشر اکاذیب نیست؟ آیا درانواع تریبون‌های عمومی هرکس که با افکاریك جناح مخالفت کرده یا به نقد حکومت پرداخته، مزدور خارجی شناخته نشده است؟ چه کسانی نویسندگان و مطبوعاتی‌ها را دریافت کنندگان بودجه ۲۰ میلیون دلاری آمریکا و بلکه بودجه های پنهان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا خوانده‌اند؟

مگر در همین اواخر یکی از اهل اخلاق و ادب، خرداد را روزنامه کثیف نخواندند و دیگری نگفت: که «روزنامه خرداد! راست بگو! اسلام، خدا، امام و ولی فقیه را قبول ندارم».

البته همه آگاهند که طی دهه گذشته، کاروان خردستیزان چه بلائی بر سر روشنفکران و نویسندگان این دیار درآوردند. در مطبوعات خاص بدترین اهانت‌ها نسبت به روشنفکران ابراز می‌شد و گروه‌های فشار و چماقداران در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی، اساتید و روشنفکران رامضروب ومرعوب می‌کردند. ظلم و ستمی که گاه بر اهل علم و خرد و روشنفکران و دانشگاهیان این دیار روا داشته‌اند، برای روحانیت آزاده و

پیرو امام غیر قابل توجیه است و من به عنوان یك روحانی و کسی که سال‌ها در نظام جمهوری اسلامی مسئول بوده، اعلام می‌کنم که روحانیت هیچ نسبتی با روشنفکر ستیزان ندارد و روشنفکران را مغز و چراغ جامعه می‌داند. روشنفکران فارغ از موافقت یا مخالفت با آرایشان، چراغ حقیقت را روشن نگاه می‌دارند و با نقد خود نظام سیاسی را تقویت می‌کنند و طراز معرفت عقلایی را در جامعه ارتقاء می‌بخشند. روشنفکران با نقد خود به نوعی آسیب شناسی اجتماعی دست می‌یازند. روشنفکران هرجامعه ازسرمایه‌های معنوی آن جامعه محسوب می‌شوند. درهرنظامی که روشنفکران رامخل امنیت می‌شمارند وآنان را با عباراتی مانند مزدور،جاسوس، فراماسونر، تهدید و تحریم می‌کنند و یا به سانسور آثار و آرایشان مبادرت می‌ورزند تنها نتیجه دستاوردش، هدم سرمایه‌های معنوی اجتماع و تضعیف وآسیب جدی همان نظام سیاسی خواهد بود. نمونه رسوای این سیایت در نظام سوسیالیستی شوروی در عصر استالینی در مخالفت با روشنفکران و متهم کردن آنان به مزدوری امپریالیسم مشهود و بارز است.

همچنین دراوج جنگ سرد، درآمریکا با سیاست سناتور مك کارتی، روشنفکران، متهم به مزدوری نظام کمونیستی شدند. در هر دو کشور با مزدور متهم شمردن روشنفکران، طرد و مراقبت ازآن‌ها در دستور کار سیاست‌های امنیت ملی قرار داده شد. اما تاریخ، این دو واقعه را به عنوان ننگی

ملی برای دو کشور ضبط و ثبت کرده است.

فرهنگ ایرانی - اسلامی مدیون فعالیت‌های فکری روشنفکران و بالاخص روشنفکران دینی‌همراه با نسل نواندیش روحانیان است. روشنفکران دینی در دو دهه اخیر خیل عظیمی از جوانان را از طرق فرهنگی و با روش‌های مسالمت‌آمیز و مهربانانه به دین رحمت، دعوت کرده‌اند.

امّا این که در کیفرخواست آمده: «چه کسی لات‌ها و ولگردهارا انقلابی می‌داند؟» باید بگویم همان‌ها که متأسفانه با سوءاستفاده از نام مقدس حزب‌الله، چهره‌ای انقلابی به خود می‌گرفتند و نه تنها دانشگاهیان، که حتی روحانیت را در شهرها ازجمله اصفهان وقم وتهران مورد حمله قرار می‌دادند، درنمازجمعه اخلال ایجاد می‌کردند، به‌مجامع واجتماعات‌حمله می‌بردند. کتابفروشی ها را آتش می زدند، و بعدها مع الاسف، دربرخی محاکم، برخی از آن‌ها به جرائم اخلاقی و غیر اخلاقی محکوم گردیدند. اگر از نظر برخی، آنهایی که به طرف امام جمعه محترم اصفهان لنگه کفش و میله آهنی پرتاب کرده‌اند، افراد انقلابی خوانده نمی‌شوند؟

تنظیم کننده کیفرخواست انتشاریك یادداشت در روزنامه «خرداد» را عامل «ایجاد ناامنی و اغتشاش در یك جامعه» قلمداد می‌کند. پرسش این است که آیا انتشار یك یادداشت طنزآلود یك چهارم صفحه‌ی روزنامه باعث آشوب و نا امنی جامعه می‌شود؟

مقاله یاد شده، همان گونه که در ابتدای آن آمده است، نقدی است بر اظهارات فرمانده سابق سپاه پاسداران که طی آن قتل‌های زنجیره‌ای را به صهیونیزم و خارجیان نسبت داده است. این مقاله به طورکلی درصدد نفی و نقداین تصور است که تمام مشکلات داخلی، ریشه در خارج و توطئه‌های خارجی دارد، و چنین دیدگاهی جز آن که واقعیات را از چشمان ما پنهان کند نتیجه ای نخواهد داشت. «توهم توطئه» مشکلی است که سال ها به غفلتشان کشانده است.

اگر با فقه و حقوق، آشنائی داریم این عبارات چه جرمی به‌حساب می‌آیند؟ این عبارات کدام موضوع محرمانه را شامل می‌شوند؟ آیا باید جرم مرا ثابت کنند یا من بی‌گناهی خودرا؟ آیا درمسلك تنظیم کننده کیفرخواست اصل برمجرمیت است و آنچه باید اثبات شود بی‌گناهی‌است؟

در مورد یادداشت معرفی اعضای تشکیلات جنایت‌های سیاسی (صفحه ۷ کیفرخواست) دریادداشت مذکور تلاش‌های یکی از اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت، در خصوص قلب واقعیت‌ها و منحرف ساختن پرونده قضایی آدم کشانی که جان مردم را با سوءاستفاده از قدرت خود به سخره گرفته بودند، مورد بررسی قرار گرفته است.

این یادداشت پس از پخش برنامه «چراغ» از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی و اظهارات میهمان آن برنامه که به اعتراض عمومی منجر شد، تحریر وچاپ شده است. تلاش‌های

آن برنامه و آن گوینده و دوستانشان این بوده است که موضوع قتل‌های زنجیره‌ای را به هواداران جناب آقای رئیس جمهور و دوستان ایشان نسبت دهند وضمن نادیده گرفتن تحقیقات قضایی و واقعیت‌های انکار ناپذیر برای گم کردن راه، نعل وارونه بزنند.

تنظیم کننده کیفرخواست با حذف قسمت‌هایی مهم از این یادداشت، تمهیدی کرده است که شنوندگان و خوانندگان کیفرخواست تصورکنند چه نام‌هائی درجریان قتل‌های زنجیره‌ای در «خرداد» آمده است. متن کامل عباراتی را که با حذف‌هایی در کیفرخواست نقل شده است لازم می‌دانم در این جا قرائت کنم.

«تبلیغات چپ‌های جناح راست افراطی، ابتدا مسئله را توطئه‌ای علیه وزارت اطلاعات تلقی کردند و به حال اغما رفتند. ولی پس از یك هفته، رفته رفته از حال اغما بیرون آمدند و با همکاری هویت سازان صدا و سیما، برنامه جدیدی را طراحی کردند: عامل جنایات اخیر چپ‌های طرفدار خاتمی در وزارت اطلاعات‌اند.

به زعم آقایان، سازمان مسئول قتل دگر اندیشان دارای سه بخش است: کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه های مرگ، با روشن شدن این که جنایات اخیرکارچپ‌های طرفدار خاتمی بوده است، اینك باید سه بخش سازمان پروژه را به طور شفاف به شهروندان اعلام کرد:

۱ - کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان : سعید حجاریان، خسرو تهرانی، محسن امین زاده، عباس عبدی، مصطفی تاج زاده.

۲ - کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج الاسلام حسینعلی منتظری، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، طاهری اصفهانی، عبدالله نوری.

۳ - جوخه های مرگ: اعضای بازداشت شده وزارت اطلاعات.

درواقع این یادداشت، اهداف طرفداران سعید امامی برای خارج ساختن مسیر تحقیقات قتل‌های زنجیره‌ای را مطرح ساخته و نقد کرده است. با این حال، تنظیم کننده کیفرخواست در صفحه ۸ آن می‌گوید : «ایشان (یعنی عبدالله نوری) در صدد تخریب چهره‌هایی که نام برده‌اند هستند». مکاشفه غریبی است شتاب وی در جمع آری هرنوع سند و مدرك ناروا و نامربوطی علیه این جانب، ایشان را به انواع تناقض‌گوئی‌ها کشانده است. در حالی که در کیفرخواست صادره یکی از اتهامات این جانب ترویج سیاسی حضرت آیت الله منتظری عنوان شده است دراین بخش از کیفرخواست، اتهام بنده سعی در تخریب چهره هایی نظیر آیت الله منتظری ذکر شده است. جالب تر آن که من در جهت تخریب چهره خود نیز هستم.

تنظیم کننده کیفرخواست می‌نویسد: «ریاست محترم دادگاه و هیئت محترم منصفه شما خوب می‌دانید که اثرات

مخرب چنین مطالبی درجامعه چه خواهد بود.ایشان یا درصدد تخریب همین چهره هایی که اسم برده اند، هستند و یا واقعاً کسانی را می‌شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند».

در کیفرخواست بر نکته مهمی انگشت گذاشته شده‌است اما متأسفانه به جای محاکمه قاتلان و عاملان و برنامه ریزان و حکم دهندگان، عبدالله نوری محاکمه می‌شود و آن که مقتولان را ناصبی و مرتد خواند و قسم جلاله خورد که «آخر ما خودمان والله یك زمان قاتل بودیم» . اینك به جای افکار عمومی، بر کرسی هیئت منصفه تکیه می‌زند. آیا مردم حق ندارند سئوال کنند به راستی چه کسی پشت این افراداست که نه تنها وقتی دادسرای نظامی آن‌ها را احضار می‌کند تمکین نمی کنند، بلکه دادگاه ویژه هم به جای محاکمه آن‌ها، نوری را محاکمه می کند. دادگاه ملت ایران درباره این محاکمه چگونه قضاوت خواهد کرد وقتی ببیند مدافع ویا همکار سعید امامی به عنوان اعضای هیئت منصفه درباره افشا کننده چهره واقعی قاتلان به عنوان متهم به قضاوت بنشیند.

نامبرده در سخنرانی ورامین می‌گوید:

«حتی می‌خواستند که عامل قتل‌ها را به رهبری نسبت دهند. همین روزنامه ها که شب می‌نشینند و هماهنگی می‌کنند و شما می‌بینید، مطلبی که سلام دارد با مطلبی که خرداد و صبح امروز، دارند یك مطلب است با چند اسم ...

آن‌ها گفتند که عامل قتل‌ها کسی است که هم دارای قدرت است و هم دارای تصمیم. خوب این فرد کیست؟شاید می‌گفتند که این مرد یکی از علمای قم است. خوب علمای قم که قدرت ندارند، ممکن بود می‌گفتند که یك وزیر یا وکیل یا ... اما چه کسی در این کشور دارای فتوی و قدرت باهم است؟» شما هم خوب می‌دانید اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. آنچه در روزنامه های مستقل بر آن تأکید کرده‌اند بسیار شفاف و روشن است. پاسخگوئی وزیر اسبق اطلاعات که هم قدرت داشته است و هم می توانسته است با توجه به شرایط اجتهاد وزیر اطلاعات، تصمیم گیر باشد. خرداد طی ده ها یادداشت صراحتاً خواستار پاسخگوئی وزیراطلاعات وقت شده است نه کس دیگری ولذا عوض کردن صورت مسئله توسط برخی و پیگیری آن توسط تنظیم کننده کیفرخواست واقعیت‌ها را تغییر نخواهد داد. از نظر ما وزیر اطلاعات وقت به خاطر قتل‌هائی که در زمان ایشان صورت گرفته است و امنیت ملی را به خطر انداخته است، باید پاسخگو باشد.

درباره این نکتهٔ کیفرخواست که می‌گوید عبدالله نوری : «واقعاً کسانی را می‌شناسد که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند». می‌گویم : بلی، دراین رابطه اطلاعاتی به من داده شده منتها برای رعایت مصالح ملی آن را برملا نمی کنم اگر دادستان محترم نظامی اجازه

دهد، برخی اطلاعات را در جلسات بعدی ذکر خواهم کرد.

تنظیم کننده کیفرخواست مدعی است که: «آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار که به همت مسئولان، عاملان آن شناسائی و دستگیر شدند به جای کمك به مسئله ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوءاستفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات جناحی دامن می‌زند».

در مورد این بخش از کیفر خواست نکاتی را متذکر می‌شوم : اول اگر همت و کوشش مطبوعات و پشتیبانی قاطع آن‌ها از حرکت ریاست محترم جمهور جهت کشف این باند تبهکار نبود شاید هیچگاه نقش وزارت اطلاعاتی افشا نمی‌شد، قتل‌ها به یك مسئله ملی تبدیل نمی‌گردید.

آیا طرح اولیه آن نبود که هیچگاه نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات درقتل‌ها برملا نشود؟آیا کسانی پس از فاش شدن نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات، سعی نداشتند تا مسئله در سطح چند تن از پرسنل عادی محدود بماند؟

آیا پیگیری مطبوعات در دستگیری چند مدیر کل و معاون امنیتی سابق وزارت اطلاعات (سعیدامامی) تأثیر نداشت؟ و آیا تمام کوشش فعلی برخی افراد و جریان‌ها صرف آن نمی شود که مسئله از سعید امامی بالاتر نرود و پیگیری قتل‌ها محدود به چهار قتل پائیز ۱۳۷۷ باقی بماند؟

اما به رغم این گرایش مخرب، در کنار تحقیقات قضائی

مطبوعات نیز با عمل به وظیفه خطیر خود در آشکار سازی حقایق اقدام کردند و با مطرح کردن قتل های زنجیره‌ای سال گذشته و پیش کشیدن پای فرماندهان و مسئولان سعیدامامی و محفل اطلاعاتی عمق فاجعه را نشان دادند و از مسئولان خواستند تا با نگاه به «گذشته» در کشف حقیقت و افشای چهره آمران، استوار و مصمم گام بردارند.

باید یادآوری کنم که سازمان قضائی نیروهای مسلح در اطلاعیه‌ای که در مرداد ماه گذشته منتشر کرد، صریحاً از «نقش مثبتی که مطبوعات درپیگیری پرونده قتل‌ها داشته‌اند استقبال کرده است» ولی تنظیم کننده کیفرخواست گویی پیگیری قتل‌ها توسط مطبوعات را مخل امنیت و آرامش جامعه می‌داند.پرسش این است که مگر دادستان نظامی و دادگاه ویژه دو هدف مختلف را دنبال می‌کنند که یکی از نقش مثبت مطبوعات در کشف جنایات تشکر می‌کند اما دیگری از این امر دچا نگرانی می‌شود. خرداد به عنوان اولین روزنامه‌ای که قتل‌ها را برملا کرد، همچنان به آن خواهد پرداخت و تاکشف کامل حقیقت آن را پی خواهند گرفت، مگر آن که خرداد بسته شود که در آن صورت، دیگر مطبوعات آن را پی خواهند گرفت. شما مطمئن باشید که از این به بعد هیچ کس قادرنخواهد بود دست به جنایت بزند وخاطرش خوش باشد که مسئله پنهان خواهد ماند. تا روزنامه‌های مستقل وجود داشته باشند، چنین امری غیرممکن خواهد بود مگر این که تمام

مطبوعات بسته شود.

برای مطبوعات کشف حقیقت فارغ از گرایشات جناحی مطرح است. هر کسی از هر گروهی با هر گرایش فکری دست به جنایت زده باشد از نظر ما محکوم است. وابستگی به چپ و راست و میانه، جنایت را مجاز و مشروع نمی کند. جنایت جنایت است درهرلباسی، با هراسمی و در هر پست و مقامی.

و اما یك عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت (یعنی حسینیان) مدعی است که سعید امامی و دیگر اعضای محفل اطلاعاتی ازنیروهای مذهبی ومتدین بوده‌اند. پرواضح است که افراد مذهبی برای اعمال عادی خود نیاز به حجت شرعی دارندچه رسد به اجرای حکم اعدام وکشتن نویسندگان. مگر همین فرد در آخرین سخنرانی خود مدعی نشد که محفلی‌ها حکم قتل‌ها را از یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می گرفتند. نیز نگفت که «ما در بعضی از کارهایشان در این قبیل قتل‌ها با این‌ها مشورت می‌کردیم. چرا نمی‌آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و ته و توی این مطلب را در بیاورند؟»

وقتی عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه، هم حکم ارتداد و ناصبی بودن صادر می‌کند و هم تأیید می‌کند که قتل‌ها با حکم صورت گرفته است. چرا جستجوی مطبوعات برای کشف حکم دهنده، جرم محسوب می‌شود؟

مگر نه این است که بزرگ‌ترین جرم سیدمهدی هاشمی

صدور دستور و یا شرکت درقتل است و پس از گذشت دوازده سال از اعدام وی بسیاری از وقایع بعدی توسط برخی از جمله قتل نویسندگان و سیاسیون همچنان به او و همفکرانش منتسب می‌شود، اگر ماجرای قتل‌های قبل و بعد از انقلاب باند سید مهدی هاشمی، پس از گذشت قریب ۲۰ سال همچنان مورد بحث و گفتگو است ودرباره پیامدهای آن سخن می‌رود، چگونه است که درباره ده‌ها قتلی که در این دوره‌ی چند ساله صورت گرفته، نباید بحث و گفتگو کرد و عوامل اصلی آن‌ها را به مردم معرفی ساخت.

این جانب به همان اندازه که درجریان پرونده سید مهدی هاشمی حساسیت داشته و معتقد به پیگیری آن جهت استیفای حقوق نقض شده شهروندان ایرانی بوده‌ام و معتقد هستم که از غده‌های چرکینی است که چنانچه حل نشود می‌تواند خطراتی جدی برای نظام و انقلاب داشته باشد ودر برخورد با آن جریان وکشف رسوایی آن‌ها نقش داشته ام، امروز هم معتقدم باید غده‌های چرکینی که به نظام آسیب زده و می‌زنند و با انجام قتل‌های زنجیره‌ای حیثیت نظام وانقلاب راخدشه دارکرده‌اند، رسوا شوند و در دادگاه به محاکمه درآیند.

پرسشی که اینك اذهان نخبگان را گرفتار خود کرده این است که چگونه در طی سالیان گذشته، گروهی از روشنفکران به قتل رسیدند و تمام قتل‌ها با سکوت مسئولین به عنوان مرگ «مرگ مشکوك» نادیده گرفته شد. وهیچ اراده‌ای برای

تعقیب قاتلان ومحفل نشینان وجود نداشت؟ مگر امیرمؤمنان علی (ع) در ارتباط با ربودن خلخال، دستبند و گردن بند و گوشواره از زن اهل ذمه ای که مورد حمله قرار گرفته بود نفرمود: چنانچه مسلمانی از شنیدن این حادثه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامتی نیست بلکه اگر جان سپارد سزاوار است» مگر ما مدعی پیروی از او نیستیم؟ حال چگونه انسان‌های مظلومی را که به خاطر عقایدشان مثله می‌کنند و از کسی فریادی بر نمی‌خیزد؟ آیا اگر فردی از سردرد فریاد برآورد مجرم است؟

مگر حاکمیت مسئول حفظ جان انسان‌ها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلائی، ابراهیم زال زاده، سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری و عده ای از دانشگاهیان و روحانیون اهل تسنن و یا برخی از کشیش‌های مسیحی به نام میکائیلیان و دیباج به قتل رسیده‌اند و برخی با کارد تکه تکه وپس از بسته بندی درفریزر جاسازی شده‌اند و قاتلان آن‌ها به مردم معرفی نشده‌اند؟ تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفته است، آگاه شوند؟ این گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته است؟ چگونه است که در حکومت اسلامی بانوئی سالمند را با بیش از ۲۵ ضربه کارد سلاخی می‌کنند (نوه دکتر مصدق) ولی وقتی روزنامه‌ای به این مسائل می‌پردازد نا امنی به وجود

می‌آید نمی‌گوید «گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار» چه کسانی می خواستند گروهی از نویسندگان دگراندیش را که از نظر فکری مثل ما نمی‌اندیشند، به قعر دره بیفکنند و چرا آن همه جرم و جنایت در حق جان افراد و نفوس انسان‌ها روا داشته اند؟ و در نهایت به آبرو و حیثیت کشور ضربه‌ای سهمگین وارد آورده اند؟

چرا درحالی که همه نگاه‌ها ونظرها معطوف به یك نقطه خاص بود، هیچکس جرئت آن را نداشت تا حتی پرسشی در جلسات خصوصی درباره قتل‌ها مطرح کند؟ و چرا اینك که کوس رسوائی محفل نشینان در همه جا به گوش می‌رسد، هیچ کس مسئولیتی بر عهده نمی‌گیرد و با جاسوس و منحرف اعلام کردن سعید امامی صورت مسئله درحال پاك شدن است واگر روزنامه ای نکته ای دراین راستا بنویسد مدیر مسئولش به پای میزمحاکمه کشیده می‌شود؟ من اعلام می‌کنم تا قدرت بیان و کلام دارم ازحقوق اساسی مردم و مظلومان دفاع خواهم کرد.

تنظیم کننده کیفرخواست می‌نویسد:

وقتی مجموع مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می‌شود توطئه و عناد از او استشمام می‌شود؟ وهیچ راهی برای حمل بر صحت جز سوء نیت دیده نمی‌شود».

به راستی باید پرسید وقتی از مطالب یك روزنامه به راحتی بوی توطئه استشمام می‌شود، چگونه دادستان دادگاه

ویژه روحانیت که سال‌ها نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بود (محسنی اژه‌ای) از هیچ یك از فعالیت‌های سعید امامی و باند وی و همراهان فکری و عملی وی بوی، توطئه استشمام نمی‌کرد؟ عنادی در آن ها نمی‌دید؟ اما از نوشته‌های یك روزنامه که در جهت افشاگری قاتلان و دفاع از مظلومان مطلب می‌نویسد، بوی توطئه استشمام می‌شود؟

اگرچه یکی ازغرائب روزگار که از دادگاه ویژه روحانیت درسوابق قضائی دنیا به یادگارخواهد ماند،«استشمام توطئه» می‌باشد. توطئه عملی‌مخفیانه است برای‌مقاصد پنهان واثبات آن نیازمند دلائل و مدارك است و با تقویت شامه نمی‌توان به کشف آن نائل شد، آن هم درمطالب علنی وشفاف یك روزنامه.

تنظیم کننده متن کیفر خواست، مدعی است :

«آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار ... به جای کمك به مسئله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده کرده و درراستای اهداف جناحی‌خود به اختلافات دامن می‌زند»

در این جا می‌پرسم خرداد، چه باید انجام می‌داد؟ آیا مطلوب تنظیم کننده کیفر خواست این است که خرداد در مورد قتل‌ها چیزی نمی‌نوشت و مرتکبین قتل‌ها و اندیشه‌ی آنان و نقشه‌های‌شومشان را بیان نمی‌کرد؟ آنچه خرداد انجام داده‌است تبیین برخی زوایای ناپیدای این پروژه شوم است. خرداد، امنیت

و آرامش کسانی را برهم زده است که با توسل به شریرانه ترین و منحط ترین شیوه‌ها و دست زدن به مجرمانه ترین اعمال و قتل افراد بیگناه، بنیان‌های نظام وملت را نشانه رفته‌اند. امنیت وآرامش جامعه وقتی تأمین می‌شود که امنیت تبهکاران ازبین برود. وقتی خرداد به امنیت تبهکاران تعرض می‌کند چرا شما بر می‌آشوبید و امنیت و آرامش را از بین رفته می‌بینید؟ خرداد، آرامش و امنیت محفل نشینان را برهم زد تا بندگان خدا در آرامش و امنیت زندگی کنند. وقتی در دهه گذشته نیروهای منتقد، اصلاح طلب و متدین به دلیل انتقادات دلسوزانه از عرصه سیاست حذف شدند. به طوری طبیعی زمینه برای صعود اسلامی‌ها امثال سعید امامی فراهم گشت. پرسش این است که درچه شرایطی سعید اسلامی‌ها تکثیر و باز تولید می‌شوند؟ تمامی تلاش های این جانب و روزنامه خرداد این بوده و هست که ریشه‌های این حرکت و تفکر شوم چنان خشکانده شود که زمینه و امکانی برای رشد مجدد آن باقی نماند».

تاریک‌خانه اشباح

۶

مقاله اکبر گنجی در روزنامه صبح امروز شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۸ درباره اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

تاریک‌خانه اشباح جنایتکاران

اطلاعیه دادسرای نظامی تهران حاوی نکاتی است که بر احتمال وجود تاریک خانه اشباح جنایتکاران می‌افزاید. نکاتی که ما را بدین مدعا راهبری می کند به قرار زیر است:

۱ - اطلاعیه دادسرای نظامی تهران سعید امامی را به عنوان «هدایتگر»، «برنامه ریز»، «طراح» و «تحلیل گر» دستگیرشدگان معرفی می کند. «آقای سعید امامی - نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است» «براساس این طرح سعیدامامی دست به کار شناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می‌شدند» «انگیزه فوق که از

تحلیل‌های سعیدامامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت» «منطقی را که سایر افراد دست اندرکار کیس(مورد) داشتند خارج از همان دیدگاه‌هایی که سعید اسلامی ارائه می‌داد نبود»

۲ - اطلاعیه می‌افزاید «متهمان تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت انجام قتل‌ها را بپوشانند.»

۳ - اطلاعیه خبر می‌دهد که «متهمین درروزهای اول بازداشت عنوان می‌کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق آن‌ها در وزارت انجام پذیرفته است». «متهمین در نظر داشته‌اند ...نزد وزیر وقت به نحوی سخن یا نوشته ای در تأیید اقدامات جنایت آمیزخود به دست آورند». ازطرف دیگر اعتراف دارند که «برای مطبوعات وافکارعمومی علی‌الظاهر قابل پذیرش نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشند»

۴ - اطلاعیه حاوی نکته بسیار مهمی است: آقایان مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می باشند در جلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد».

پرسش این است که متهمان ازسوی چه قدرتی «حمایت» و «هدایت» می شدند که توان «تهدید» وزیر اطلاعات را

داشتند؟ آیا «تاریك خانه اشباح» چنین توان و امکاناتی را برای متهمان فراهم نمی‌آورد؟ آیا قدرت «محفل اطلاعاتی» تاریك خانه تا آن حد نبود که دری نجف آبادی پس از احراز جرم هم قدرت و اختیار دستگیری آنان را نداشت و فقط «بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش» داد.

۵ - اطلاعیه می گوید: «چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات که از لحاظ مدیریتی قابل بحث و بررسی است» پر واضح است که سعیدامامی توسط آقای علی فلاحیان برخلاف گزینش به مدت ۸ سال به سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد. آقای فلاحیان نمی‌تواند مدعی شود که از اقدامات ۸ ساله مهمترین معاون خود هیچ اطلاعی نداشته است و چنین ادعائی برای مطبوعات و افکار عمومی قابل پذیرش نیست».

۶ - اطلاعیه می‌افزاید: «از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل بر اساس طرح سعید امامی دست به کارشناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می شوند» پرسش مهم این است که منظور دادسرای نظامی تهران «اولین قتل» کدام قتل است؟ قتل‌های پائیز ۷۷ یا مرگ‌های مشکوك قبل از آن (۱)

پرسش مهمتر این که چرا پس از قتل‌های آذرماه ۷۷ پافشاری خاتمی بر پیگیری و شناسائی عاملان مسئله در عرض یکی دو هفته لو می‌رود اما قتل‌های متعدد نیمه اول دهه ۷۰

هیچگاه افشا و برملا نمی‌شود واراده‌ای برای پیگیری موضوع وجود ندارد؟

۷ - اطلاعیه می‌افزاید: «جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه فجیع را به اجرا در می‌آورند با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحریك عواطف و احساسات تداعی کننده وجود نا امنی حتی زن‌ها در منزلشان باشد» پرسش این است که منظور از «زن‌ها» چیست؟ قتل همسر داریوش فروهر توسط دادسرا رسماً اعلام شده است آیا این رویکرد پرسش‌های بسیاری پیرامون برخی از مرگ‌های مشکوك زنان نمی‌آفریند؟

۸ - دراطلاعیه آمده است «نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلا قابل اعتماد نبوده‌اند» آری سعیدامامی‌ها همیشه درپشت نقاب «امامی» و «اسلامی» خود را «به عنوان عناصری مؤمن و متعهد» جا می‌زنند و برگرایشات مراکز قدرت سوارمی‌شوند واگر شرایط اجازه می‌داد «برای از بین بردن اکثر سوژه‌ها در صدد آن بوده‌اند تا آن‌ها را در یك نشست یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند.»

اما سعید امامی هنوز این شانس را دارد که دوست و همفکرش روح‌الله حسینیان اولین جانشین دادستان انقلاب

اسلامی در وزارت اطلاعات پس ازمرگ ازاو چهره یك قدیس بسازد، مقتولانش «مرتد» و «ناصبی» و محفل سعید امامی را «اهل فکر» بخواند و اقدام به قتل را «از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی» معرفی کند. (۲)

۹ - با چاپ عکس سعید امامی افراد بسیاری می‌توانند درباره او و فعالیت‌هایی که تحت نام‌های مستعاردیگری انجام داده شهادت دهند. یکی ازروحانیون برجسته از جلسه شورای استان یکی از استان‌ها در سال‌های گذشته خبر داده است که طی آن سعید امامی گزارشی از نحوه برخورد خود با یکی از متهمان که بعدها به طرز مشکوك در یکی از خانه های امن سعید امامی از دنیا رفت ارائه می کند که حاوی نکات تکان دهنده‌ای است. پرسش این است که وقتی سعید امامی خود درجلسه شورای استان یکی از استان‌ها درحضور حاضرین نحوه برخورد خلاف شرع و انسانیت خود را با افتخار گزارش می کند چگونه آقای فلاحیان از چنان اقداماتی مطلع نبوده است؟

۱۰ - روزنامه رسالت در مقاله صفحه اول مورخ ۷۸/۴/۱۴ خبر می‌دهد: که سعید امامی به مدت سه ساعت «در سمینار سراسری ائمه جمعه درمهرماه سال ۷۵» سخنرانی کرده است. با توجه به این که معمولا سخنرانی‌های این گونه سمینارها ضبط می شود برای تنویر افکار عمومی و افشای خط بیگانه می‌توان آن سخنرانی و دیگر سخنرانی‌های سعید

امامی را از صداو سیما پخش کرد تا مشخص شود چه کسانی خط سعید امامی را دنبال کرده‌اند.

۱۱- تاریك خانه اشباح جنایت‌کاران دارای «محفل اطلاعاتی»، «گردان انتظامی»، «لشکر نظامی»، بخش رسانه‌ای» و ...است بخش رسانه‌ای باساختن برنامه «هویت» فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا، برنامه «چراغ» ودراختیار داشتن یك روزنامه عصر به جنگ جریان روشنفکری دینی، دگراندیشان ودگرباشان می‌رفت. دوصحنه گردان اصلی آن روزنامه عصر، هر هفته با سعید امامی پالوده می خوردند در زندان‌ها از متهمین بازجوئی به عمل می‌آوردند و آنان را به راه «راست» هدایت می کردند.

دو روز بعد از اعلام مرگ سعیدی سیرجانی تعدادی از دگر اندیشان را چشم بسته به محل نامعلومی می‌برند، در آنجا سعید امامی به آن‌هامی گوید: هیچ نوع خبر و سخن هیچ اشاره ای درباره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. در همین جلسه سعید امامی از طریق یکی از حاضران به بقیه روشنفکران خبر می‌دهد که نوشته‌های آن روزنامه عصر و چند هفته نامه را جدی بگیرند. این‌ها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

آن رونامه عصر همچنان «خط سعید امامی» را دنبال می کند سعید امامی وقتی زنده بود مدیر و مسئول همان روزنامه را به برنامه هویت برد تا طی سه نوبت ایده‌های

تاریك خانه اشباح را تبلیغ کند. آن روزنامه ارگان تاریك‌خانه است و با خواندن سرمقاله ها و یادداشت‌های آن روزنامه می‌توان به استراتژی و تاکتیك های تاریك خانه پی برد.

پانویس:

۱ - پس از ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل ۲۱ تن از نویسندگان توسط خسرو براتی، همه نویسندگان را به پاسگاه ژاندارمری می برند و درآنجا پس از بازجوئی و گرفتن تعهد مبنی براین که از این قصه جایی سخن نگویند و خبر آن را منتشر نکنند مصطفی کاظمی خطاب به یکی از حضار می‌گوید: «درماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید»

۲ - نکته جالب توجه این که آقای روح الله حسینیان ازطرف آقای رازینی در هیأت منصفه دادگاه مطبوعات قرار گرفت و از طرف آقای محسنی اژه‌ای به سمت هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت منصوب شده است وی که مواضع مدافعانه نسبت به سعید امامی و مواضع دشمن کیشانه اش نسبت به جبهه دوم خرداد روشن است می‌بایست درباره سلام و صبح امروز و خرداد تصمیم بگیرد.

مواضع روح الله حسینیان در برنامه چراغ، نامه وی پس ازخودکشی سعید امامی وسخنرانی نامبرده درورامین ازجمله مواردی است که حکایت از دشمن کیشی وی نسبت به جبهه دوم خرداد و دوستی و همفکری با سعید امامی دارد. شرکت نامبرده در مراسم شب هفت سعیدامامی نیز حکایت از بسیاری چیزها داشت.

هویت، کیهان، سعید امامی

۷

مقاله اکبر گنجی

روزنامه «صبح امروز» شماره ۱۸۸ یکشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۷۸ مطابق ۱۵ اوت ۱۹۹۹

هویت، کیهان، سعید امامی

حسین شریعتمداری: این برنامه «هویت» از سوی صدا و سیما تهیه شده و در آن جمع زیادی از صاحبنظران سخن گفته بودند دراین برنامه پشت صحنه وهویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب به طور مستند افشا شده بود که بنده این برنامه را یکی از برنامه‌های افتخار آمیز می‌دانم و البته کسانی که از هویت انقلابی خود پشیمان شده‌اند و امروز با برخی از همان عوامل ضدانقلاب پالوده می‌خورند طبیعی است که از این برنامه عصبانی باشند واین مشکل از استحاله شدن آنهاست»

کیهان ۷۸/۵/۲۰

وقتی برنامه هویت از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شد، نخبگان وروشنفکران می‌دانستند که آن برنامه «کار» سعید امامی است. پس از اجرای بخشی از پروژه تاریك خانه اشباح توسط «محفل اطلاعاتی» وقتل نویسندگان، شهروندان نیز به نقش مهم سعید امامی در تحولات سال‌های ۷۷- ۶۸ پی بردند. اینك حسین شریعتمداری می کوشد تا با دادن آدرس غلط، سازمان صدا و سیما را به عنوان «تهیه کننده» نوبت معرفی کند. البته آشنایان با هنر هشتم و برنامه های سیما می‌دانند که هر برنامه‌ای دارای تهیه کننده، کارگردان، سناریو نویس، بازیگر، فیلم بردار و ... است. در ابتدا یا انتهای برنامه فهرست کامل این عوامل به دقت و به طور کامل ذکر می شود. اما «هویت» فاقد شناسنامه بود و فقط چند «صاحبنظر» آن برنامه چون آقای حسین شریعتمداری با ایفای نقشی که مطلوب کارگردان بود بر صحنه ظاهر شدند و بر «افتخارات» خود افزودند.

شاید منظور آقای شریعتمداری این باشد که سازمان صدا و سیما به عنوان تهیه کننده فقط بودجه آن برنامه را در اختیار «محفل اطلاعاتی» گذارده تا آن سناریوی خویش را با بازیگری امثال شریعتمداری، کارگردانی کنند. این نکته بعید و دور از ذهن است چرا که «محفل اطلاعاتی» آنقدر بودجه بی حساب و کتاب در اختیار داشت که به بودجه صدا و سیما

محتاج نبود.

فاقد شناسنامه بودن «هویت» به راحتی ذهن را به «محفل اطلاعاتی» معطوف می‌کرد. اما دلایل بسیار دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد هویت تماما محصول خلاقیت‌های بلا رقیب سعید امامی است.

۱- آقایان عزت الله سحابی، غلامحسین میرزا صالح و سعیدی سیرجانی توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و در طول حبس از آنان فیلم‌های مطابق میل سعید امامی برای پخش در برنامه هویت ضبط شد. نکند آقای شریعتمداری معتقد است که بازداشت گاه «توحید»، «۲۰۹»و «خانه‌های امن» زیر مجموعه سازمان صدا و سیماست و نه وزارت اطلاعات و در طول یك دهه در اختیار سعید امامی؟ اسناد موثق داخلی برنامه هویت که «پشت صحنه و هویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب را به طور مستند افشا» می‌کرد، تماماً متکی به اعترافات این سه تن بود که اینك نگاهی به آن‌ها می اندازیم

الف - سعیدی سیرجانی:

سعیدی سیرجانی در تاریخ ۷۲/۱۲/۲۳ دستگیر و در تاریخ ۷۳/۹/۱۶ در یکی از خانه‌های امن سعید امامی دار فانی را وداع گفت. در بخشی از فیلم اعترافات سعیدی سیرجانی آمده است:

«اونچه که باعث شد من امشب خودم خواهش کنم که

بیایند این برنامه رو ضبط کنن، صحبتی است که از دوروز پیش شروع شده ولی شاید ده دقیقه پیش تلنگر سفتی به روح من خورد» (۱) «می‌خواستم این صحبت‌را بکنم که این چیزهائی که در طول این مدت من نوشتم، همه رگه‌ای از لجبازی داره و شدیداً پشیمانم از این کار» (۲)

براستی این «تلنگر سفت» چگونه به روح سعیدی سیرجانی خورد که آن چنان پشیمان شد و به سخن آمد؟ سعید امامی درجلسه شورای استان یکی از استانها پس ازمرگ مشکوك سیرجانی به افتخار نحوه برخورد خلاف انسانیت خود باوی را در یکی از جلسات شرح داده است. براستی اگر چنان «تلنگر سفتی» به هرشخص دیگری وارد می‌شد چه عکس العملی از خود نشان می داد؟ (۳)

ب - عزت الله سحابی:

مهندس عزت‌الله سحابی در تاریخ ۶۹/۳/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و در تاریخ ۶۹/۹/۵ آزاد شد. به دنبال پخش انتقادهای مهندس سحابی از نهضت آزادی در برنامه هویت، ماهنامه ایران فردا(شماره ۲۶) درباره چگونگی و علل ضبط آن برنامه دردوران بازداشت توضیح داد. ایران فردا پرسید:

«چه مبانی ارزشی و اخلاقی اجازه می‌دهد اظهاراتی را که در سال ۱۳۶۹ و در شرایط خاص زندان بیان شده است بر خلاف نیت، تصور اولیه و علاقه گوینده آن در سطح وسیعی

در معرض دید میلیون‌ها بیننده قرار داده شود ؟»

هویت به محض انتشار ایران فردا به اعتراض و انتقادهای مطرح شده پاسخ گفت. پاسخ هویت نه ازمنظر سازمان صدا و سیما، بلکه از موضع «محفل اطلاعاتی» ضبط کننده آن برنامه دربازداشتگاه وزارت اطلاعات است:

«برخی از شبه روشنفکرانی که درمجموعه هویت از سخنان آن‌ها استفاده شده از این امر به شدت ابراز ناراحتی کرده اند. البته هویت، فشار همفکران این شبه روشنفکران را برآن‌ها درك می کند و از آن آگاه است. امااین افراد نباید به دلیل این گونه فشارها واقعیت سخنان خود را زیر سئوال ببرند و ادعا کنند که این سخنان را خطاب به مردم بیان نکرده‌اند. آیا اگر کسی در سخنان خود از لفظ بینندگان استفاده کند می‌تواند مدعی شود که در هنگام بیان این سخنان با مردم و بینندگان سخن نگفته است ... همانگونه که متوجه شدید خطاب این سخنان به بینندگان و خوانندگان است و طبعاً ادعاهایی نظیر فریب خوردن و برای ضبط در آرشیو صحبت کردن نمی‌تواند واقعیت داشته باشد.(۴)

به هرحال آنچه محرزاست این که سخنان مهندس سحابی در بازداشتگاه وزارت اطلاعات ضبط شده است نه «سازمان صدا وسیما »آن دوتن‌که ازطریق سعیدامامی در بازداشتگاه‌ها از متهمین بازجوئی به عمل می‌آوردند باید بدانند که صدا و سیما نمی‌تواند به درون بازداشتگاه‌های اطلاعات رفته و

متهمین را مجبور به اعتراف علیه خود کند.

ج - غلامحسین میرزا صالح:

غلامحسین میرزا صالح درتاریخ ۷۱/۷/۷ توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و پس از یك ماه و نیم و ضبط فیلم آزاد شد.

هویت درباره او می‌گوید:

«غلامحسین میرزا صالح از جمله مصادیق روشن روشنفکری وابسته است که مدتی پس از انقلاب به دلیل انحرافات مختلف از دانشگاه اخراج شد و به خارج از کشور می‌رود. درآنجا پس از ارتباط با منوچهر گنجی - وزیر آموزش و پرورش پهلوی و از وابستگان مستقیم به سازمان سیا که با حمایت و بودجه مالی آن سازمان، اقدام به تأسیس یك گروه ضدانقلابی نمود و در سال ۱۳۶۷ با هدف نفوذ در مراکز فرهنگی وآموزشی، به ویژه دانشگاها وایجاد هماهنگی میان شبه روشنفکران غرب زده به ایران مراجعت می کند او جلسات منظمی را درایران به صورت محفلی باحضور تعدادی از عناصر روشنفکری که موفق به نفوذ در مراکز فرهنگی و سیاسی شده بودند، تشکیل داده و آن‌هارا سازماندهی و خط دهی می‌کرد» (۵) «منوچهر گنجی ... با هدایت و حمایت سازمان جاسوسی آمریکا - موسوم به CIA - افرادی مانند غلامحسین میرزا صالح را جهت نفوذ در دانشگاه‌ها و سایر مراکز فرهنگی کشور،استخدام وبه کارگیری کرده است» (۶)

براساس ادعای هویت «مأموریت» غلامحسین میرزا صالح، نفوذ و تدریس در دانشگاه بوده است و چون در اجرای این مأموریت «براندازانه» موفق نمی‌شود فقط یك ماه و نیم توسط محفل اطلاعاتی بازداشت می‌گردد. اما نواری که طی مدت مذکور به نحو مقتضی ضبط گردیده بارها درقسمت‌های مختلف هویت پخش می گردد.

۲ - در هویت فیلم‌های جلسات مختلف ایرانیان ضد انقلاب که ازنظر خودشان محرمانه و به دلایل امنیتی غیرقابل ضبط بودنشان داده شد در یکی از جلسات یکی از افراد می‌گوید «ضبط داره میشه، این صحبت‌ها؟ نه نمیشه، خب (۷) فرد با اطمینان از این که سخنان او ضبط نمی‌شود به سخنان خود ادامه می‌دهد. این درست است که یکی ازوظایف وزارت اطلاعات نفوذ در گروه‌های برانداز تروریست است اما منسوب کردن این وظیفه و اقدام به صدا و سیما، آدرس غلط دادن است. پخش جلسات خصوصی ضدانقلابیون پرسش‌های زیادی را در میان آنان برانگیخت. هویت سازان با افتخار می گویند ضدانقلاب از این که حتی درفرودگاه‌های اروپائی‌از رفتارشبه روشنفکران، فیلم مستند تهیه و درهویت پخش شده ابراز شگفت زدگی کرده‌اند.» (۸)

وقتی یکی از آنها می‌پرسد «سئوال من این است که جمهوری اسلامی به چه ترتیب به فیلم این سخنرانی‌های من که در جلسات‌اپوزیسیون انجام گرفته دست یافته است؟ هویت

پاسخ می دهد:

«تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که انحرافات خصلتی و ضعف‌های شخصی عناصر طیف شبه روشنفکری وابسته، هیچ وفتاری را در چهار چوب عملکرد آنها غیرممکن نمی سازد و آن‌هارا حتی برای همکاران خود کاملا غیر اعتماد می‌سازد»

معنای جمله مذکور این است که یك سازمان درمیان شبه روشنفکران نفوذ کرده و با استفاده از «انحرافات خصلتی و ضعف‌های شخصی» برخی از آنان، آن‌ها را عامل خود کرده تا برایش اطلاعات بیاورند. پرسش این است که چنین اقدامی وظیفه وزارت اطلاعات است یا صدا و سیما؟ و پرسش بعدی این که آیا صدا و سیما اساساً توان چنان کاری را دارد؟

درهویت ده ها مورد وجود دارد که همگی دال برآن است که این برنامه محصول محفل اطلاعاتی است نه سازمان صدا و سیما. به عنوان مثال در یك مورد دیگر هویت سازان می‌گویند:

«پاتریشیا جانسون از افسران اطلاعاتی آمریکاست که دردوران ستمشاهی درایران به جاسوسی‌مشغول بوده است ... پاتریشیا جانسون با پیروزی انقلاب اسلامی از ایران خارج شده و در حال حاضر باهدایت CIA در یکی از کشورهای همسایه ایران مستقر شده و ارتباطاتی را با عوامل و منابع

خود برقرار کرده است. خانم جانسون به زبان فارسی تسلط کامل دارد و با هدایت عوامل خود در دانشگاه‌ها و برخی مطبوعات شبه روشنفکری اقدامات وسیعی را در جهت تحقق اهداف تهاجم فرهنگی انجام داده است (۹) آیا سازمان صدا و سیما افسران اطلاعاتی آمریکارا درکشورهای همسایه تعقیب می‌کند و مراقب ارتباطات آنان با این و آن است؟ چرا شعری می گویید که در قافیه اش گیر می کنید؟

۳ - ماجرای فرج سرکوهی: سال ۱۳۷۵ یکی از فعال ترین سال‌های «محفل اطلاعاتی» است. هویت یکی از محصولات «محفل اطلاعاتی» است. آن محفل اقدامات دیگری در پیش داشت که بدون همکاری تبلیغاتی کیهان امکان پذیر نبود. درچهارم مرداد ۱۳۷۵ محفل اطلاعاتی به منزل وابسته آلمان حمله می برد و مهرانگیزکار، روشنك داریوش، سیمین بهبهانی و هوشنگ گلشیری، فرج سرکوهی و محمدعلی سپانلو را بازداشت و پس از دیدار و گفتگو با مصطفی کاظمی (موسوی) آن ها آزاد می‌شوند. ده روز بعد ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل روشنفکران توسط یکی از اعضای محفل اطلاعاتی (خسرو براتی) پیش می‌آید. در پایان همین ماجرا مصطفی کاظمی به یکی از حضار می گوید «در ماجرای ... برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید» آنگاه در روز ۷۵/۶/۲۰ فرج سرکوهی بازداشت و درتاریخ ۷۵/۶/۲۲ آزاد می‌شود. اما مجدداً در تاریخ ۷۵/۸/۱۳ در ماجرایی

شبه آدم ربائی توسط محفل اطلاعاتی بازداشت می‌شود. فرج سرکوهی درهمان زمان ماجرایی که در دوران آدم ربایی توسط سعید امامی بر او رفت را در نامه مورخ ۷۵/۱۰/۱۴ به طور کامل شرح می‌دهد که آن نامه به طور مخفیانه به خارج رفت و در آنجا منتشر شد و در ایران نیز توسط پیروز دوانی (که گفته می‌شود بعدها درسال ۷۷ توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسید) منتشر می‌شود. (۱۰) فرج سرکوهی بعداً توسط دادگاه انقلاب از کلیه اتهامات محفل اطلاعاتی تبرئه می‌شود اما به دلیل نوشتن نامه مذکور وانتشار آن به یك سال زندان محکوم می‌گردد. انتشار نامه درسطح بین المللی فشار زیادی بر نظام وارد آورد و اعمال سعید امامی مشروعیت نظام را مخدوش کرد. هاشمی رفسنجانی در همان روزها طی یك مصاحبه مطبوعاتی در پاسخ به یك خبرنگار ایتالیائی که از بازداشت فرج سرکوهی پرسید گفت:

«از نظر من هم قضیه مقداری مبهم و باعث تعجب است ... این آقا هم برای ما یك معما شده است ... البته من دارم همه گزارش‌های مربوطه را بررسی می کنم تا ببینم ماهیت قضیه چیست؟» پس از آن هم دکتر ولایتی وزیر امورخارجه مجبور شد به پرسش‌های خبرنگاران خارجی و فشار دول خارجی پاسخ گوید(کیهان ۷۵/۱۱/۲۰). اما سعید امامی دیگر فرصت نداشت تا فیلم های اعترافات فرج سرکوهی را به هویت برساند. لذا از طریق «کیهان» تبلیغات خویش را

پی گرفت. درحالی که ازتاریخ ۷۵/۸/۱۳ سرکوهی درجای نامعلومی درحبس سعید امامی قرار داشت، کیهان درتاریخ ۷۵/۹/۷ نوشت:

تردیدی نیست که حرکت اخیر وابسته فرهنگی آلمان، ابتدا به ساکن و نه تنها ازسر دلسوزی برای جریان روشنفکری ایران نیست، بلکه یك سناریو و برنامه از پیش طراحی شده، و کاملاً مرتبط با حوادث دادگاه «میکونوس»است و ملت ایران انتظار دارد که مسئولین امنیتی و امور قضائی این آب و خاك انگیزه های به اصطلاح روشنفکران ایرانی را درایجاد ارتباط یا سفارت‌خانه یك دولت خارجی به دقت کشف کنند و اگر جرمی دراین زمینه مرتکب شده اند حتما و بدون هیچ اغماض و گذشتی مجرمین را به کیفر قانونی برسانند.»

درتاریخ ۷۵/۹/۸ کیهان نوشت:

«آقایان شبه روشنفکر به دعوت آقای «ایوگوست» مشاور فرهنگی سفارت آلمان در ایران درمنزل همین شخص در تهران، نشستی تشکیل می‌دهند تا با تکرارصحنه«گپ، چای و سیاست» به تبادل فرهنگی! با مشاوران غربی خود بپردازند»

کیهان در درتاریخ ۷۵/۱۱/۱۷ نوشت:

«فرج سرکوهی هنگام خروج غیرقانونی ازکشور دستگیر شد»

این دروغ شاخدار تولید محفل اطلاعاتی بود و در حالی که فرج سرکوهی در حبس مجبور بود در بدترین شرایط به

نکاتی که سعید امامی نوشته بود اقرار کند.

کیهان نوشت: این که خانه وابسته فرهنگی سفارت آلمان درتهران، پاتوق و محل آمد و شد عناصر روشنفکر نما، چپ آمریکائی و دموکرات‌مآب‌های ضد خلق در طول سال‌های گذشته بوده است، حداقل اطلاعاتی است که از اعترافات و مکتوبات آشکار و پنهان خود این حضرات دراختیار ماست.»

اعترافات چه کسی؟ فرج سرکوهی! در اختیار چه کسی است؟ سعید امامی! کدام روزنامه همزمان مدعی در اختیار داشتن آن است؟ کیهان!؟

در همین یادداشت کیهان آمده است:

«جنجال ماه‌های اخیر محافل آلمانی در مورد یکی از به اصطلاح نویسندگانی که در هوای وصال غرب، به راه های غیرقانونی برای خروج توسل جسته و می خواست دزدانه از کشور خود بگریزد، از یك سناریوی شیطانی به کارگردانی نوچه‌های صهیونیست در سیستم حکومتی آلمان برای فشار بر ایران پرده برمی‌داشتند!» (۱۱)

۴ - آقای شریعتمداری می گویند در برنامه هویت «پشت صحنه و هویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب به طور مستند افشا شده بود»

برخی از دگر اندیشان ضد انقلابی که در هویت به وسیله سعید امامی افشا شده‌اند به قرار زیرند:

داریوش آشوری، ایرج افشار، احمد اشرف، مهندس

بازرگان، مسعود بهنود، چنگیز پهلوان، باقر پرهام، محمود دولت آبادی، عبدالحسین زرین کوی، عزت الله سحابی، احمد شاملو، داریوش شایگان، عبدالکریم سروش، بزرگ علوی، هوشنگ گلشیری، محمدجعفر محجوب، سیدحسین نصر، اسلامی ندوشن و ...

۵ - آقای نیازی می گوید :

«عاملان این قتل ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضدانقلاب دست به اعمال ننگین زدند» (۱۲) بهتر است کیهان عجله نکند منتظر باشید تا سخنرانی سعید امامی تحت عنوان «ابعاد امنیتی - اطلاعاتی تهاجم فرهنگی» منتشر شود ومعلوم شود تا حقایق برهمگان بر همگان روشن شود و معلوم شود چه کسانی همکار سعید امامی بوده وچه کسانی راه او راادامه می دهند. اگر خواهان روشن شدن حقایق هستید شما نیز چون ما اصرارکنید سخنرانی سال ۷۵ سعید امامی در جمع ائمه جمعه وسخنرانی وی درجمع سفرامنتشر شود.روزنامه‌های کیهان (سال‌های مسئولیت سعید امامی در وزارت اطلاعات) موجود است با استناد به آن‌ها می توان نشان داد همگام با اقدامات دشمن شادکن سعید امامی کیهان چه می‌کرده است؟ راستی «شنودهای محرمانه» اطلاعات چگونه درکیهان منتشر می‌شد؟! فکر می کنید مسائل به راحتی فراموش می شود؟ وقتی سعید امامی و دوستانش دگراندیشان و دگرباشان را به قتل رساند شما برای خلاصی او آن را به گردن چه کسانی

انداختید اول گفتید «در این که قتل‌های اخیر نقشه سازمان سیا است که توسط مزدوران آن‌ها اجرا شده تردیدی وجود ندارد» آقای شریعتمداری ضمن دفاع ازعملیات صهیونیستی حمله به جهانگردان آمریکائی نوشت :

«آمریکا پس از ناکامی هیأت ۱۲ نفره و خروش مردم علیه این هیأت و برنامه پشت پرده آن، بایستی به ایجاد یك حادثه موازی دست می‌زد که از یك سو ، افکار عمومی را تحت الشعاع قرار داده و از توجه به ماجرای مرموز هیأت ۱۳ نفره منصرف کنند ... و برای این منظور داریوش فروهر و همسر وی به عنوان قربانی انتخاب شده‌اند.» یعنی آمریکا به تلاف حمله صهیونیستی به اتوبوس حامل جهانگردان فروهر و همسرش را کشت. در مرحله بعد آقای شریعتمداری قتل را به گردن آشنایان فروه انداخت:

«عاملان این جنایت را باید در میان دوستان و آشنایان فروهر که با او و خانواده اش رفت و آمد داشته اند، جست و جو کرد»

کیهان پس ازآن یك گام برای نجات سعید امامی پیش رفت و آن را به گردن باند سیدمهدی هاشمی انداخت:

«گفته می شود یکی از دستگیرشدگان در رابطه با قتل‌های اخیر از عوامل مرتبط باند مهدی هاشمی معدوم بوده است» (۱۳)

کیهان در نهایت در یادداشت اصلی خود قتل‌هارا به

گردن طرفداران آقای خاتمی انداخت و نوشت:

«اخبار پراکنده درمورد هدایت دستگیرشدگان در وزارت اطلاعات، حکایت از وابستگی‌فکری و قلبی یکی از عوامل ماجرا به جریان سیاسی مدعی دوم خرداد دارد! این که افرادی با ادعای حمایت از رئیس جمهور در کانون هدایت و اجرای قتل‌های مرموزاخیر قرارگیرند، به همان اندازه پرسش برانگیز و حیرت آور است که اشخاصی با انگیزه‌های خدمت به اسلام وانقلاب به چنین جنایاتی دست بگشایند و اگر در مورد دومی بی‌هیچ قرینه‌ای تأکید می‌شود، مع الاسف درمورد اولی قرینه و شاهد هم موجود است.»

در ضمن پس از کشته شدن فروهر کیهان از راه‌هائی غیر انسانی در صدد موجه جلوه دادن قتل او بود. اعتراض زیر را بخوانید:

آیا دعایی اطلاع دارند به واسطه این که داریوش فروهر بسیاری از احکام اسلام ازجمله قصاص راکه نص صریح قرآن کریم است قبول نداشته هیچ روحانی حاضر به خواندن نمازمیت بر بدن فروهر در روز تشییع جنازه او و همسرش نشده». (۱۴)

پانویس‌ها:

۱- هویت. موسسه فرهنگی انتشاراتی حیان ص ۸۱

۲ - نویت ص ۲۸۹

۳ - آقای نقدی درباره علت اعترافات آتشین شهرداران پس از حبس در زیر زمین وصال می‌گوید: خوب شاید سئوال بشود که چطوری این متهمان اعتراف کردند و حرف آتشین علیه خودشان و علیه شهرداران زدند؟!

«ما بعضی ازاین‌هارا بردیم جنوب شهر. خانواده شهدارا دیدند جانبازان را در وضعی که زندگی می‌کنند دیدند، خودشان تکان خوردند و تا ۴۸ ساعت بعد ازاین دیدارها بعضی از این ها گریه کردند» ماهنامه صبح، شماره ۸۲ خرداد ۷۷ البته شهرداران بازداشتی و هیأت تحقیق رئیس جمهوری روایت دیگری از چگونگی اعتراف گرفتن دارند که بخشی از آن‌ها در آن زمان در روزنامه توس منتشر شد.

براستی این پرسش وجود دارد که وقتی آقای نقدی در روز روشن این‌همه از ضرورت برخوردهای خشن سخن می‌گویند اگر آدمی در زیر زمین وصال ماه‌ها در سلول انفرادی اسیرایشان باشد باوی چگونه سخن گفت؟

وقتی ایشان می توانند با ملاقات حضوری خانواده شهدا، جانبازان و دیدن جنوب شهر درمتهمان تحول ایجاد کنند وآنان را به حرف بیاورند چرا از زبان خشونت و تهدید استفاده می کنند و به جای آن ترتیب دیدار روزنامه نگاران باخانواده شهدا و جانبازان را فراهم نمی‌آورند تا همه به راه راست هدایت شوند و اعتراف کنند که از بیست میلیون دلار ارسالی آمریکا تغذیه می کنند.

۴- هویت ص ۲۶۳- ۲۶۴

۵ - همان ص۲۱۰

۶ - همان ص۱۹۵

۷ - همان ص ۲۶۳

۸ - همان ص ۲۶۲

۹ - همان ص۲۰۹

۱۰ - متن کامل نامه فرج سرکوهی در شماره ۳۲ ماهنامه پیام امروز (مرداد ۷۸) چاپ شده است.

۱۱ - کیهان ۷۶/۱/۲۳

۱۲ - صبح امروز ۷۸/۴/۱۷

۱۳ - کیهان ۷/ ۱۰/۷۷

۱۴ - کیهان ۱۷/ ۱۰/ ۷۷

سخنان حسینیان در مدرسهٔ حقّانی

متن سخنان روح‌الله حسینیان درمدرسه حقانی قم سه ماه پس ازمرگ سعیدامامی و همزمان با بازجوئی از مدیران بلند پایهٔ وزارت اطلاعات و مقدمه چینی برای بازداشت فلاحیان

به نام ایزد دانا و توانا

سپاس خداوند را که این توفیق را به بنده عنایت کرد خدمت دوستان و عزیزان خودم، محصلین مدرسه‌ای که حق بزرگی برگردن ما دارد و تا پایان عمرمان و حیاتمان خودمان را مدیون این مدرسه می‌دانیم، خداوند این توفیق را داد که خدمت این عزیزان برسم. امیدوار هستم دراین مدت کوتاهی که در خدمت عزیزان هستم آنچه که مصلحت آخرت ما درآن است خداوند بر زبان بنده جاری کند و انشاءالله در قلوب همه ما هم مؤثر بگردد.

سئوال فرموده بودند که در مدرسه فیضیه فرمودید که قضیه قتل‌ها هرگز روشن نخواهد شد به علت این که پیگیری قتل‌ها به عهده کسانی است که روشن شدن قضیه به ضرر ایشان تمام می‌شود اگر ممکن است توضیح بیشتری بفرمائید.

قضیه قتل‌ها مثل اینکه گریبان ما را گرفته، هرچه ما می خواهیم فرار کنیم راه فراری وجود ندارد. عرضم به حضورتان، اجازه بدهید من اطلاعات بیشتری را در رابطه با ماجرای قتل‌ها در اختیار دوستان قرار بدهم که جواب خیلی ازاین سئوالاتی که قطعاً سئوالات بعدی هم دراین رابطه هست، روشن خواهد شد و شاید بیشتر وقت مجلس‌مان را هم بگیرد. اما خواهش می‌کنم که دقت بفرمائید چون مطالبی که عرض می‌کنم، همه سلسله ای است متصل به هم و باید همه را در نظر گرفت تا انشاءالله نتیجه نهائی را بتوانیم بگیریم. قبل از این که قتل‌ها آغاز بشود من بیوگرافی آقای موسوی معروف به کاظمی البته اسم اصلی‌اش آقای کاظمی است در این مصاحبه‌هایی که آقای نیازی می‌کنند و اطلاعیه هایی که سازمان قضائی می‌دهند، به سید مصطفی کاظمی به اعتبار ما آقای موسوی، (موسوی شیرازی) آقای موسوی بچه استان فارس است. از همان زمانی که اطلاعات درسپاه تشکیل شد، دراطلاعات سپاه بود و از همان زمان متهم بود که با دستگاه آقای منتظری سیدهادی و هاشمی درارتباط است. بعد ازاین که وزارت اطلاعات تشکیل شد و اداره کل اطلاعات هم در

استان فارس تشکیل شد ایشان، به عنوان مسئول اداره کل اطلاعات فارس انتخاب شدند که درگیری درونی از همان جا در استان فارس شروع شد و ایشان معروف بود در همان زمان ازبچه‌های چپ استان فارس هست و به اصطلاح جز بچه‌های چپ مسجد آتشی‌ها بود درگیری بین ایشان و امام جمعه شیراز، به اوج خود رسید که ناچار شدند اقای موسوی را از شیراز به تهران منتقل کنند و در وزارت هم که بود معروف بود به چپگرائی. البته من واقعاً عرض‌کنم که کارخلاف شرعی ازش ندیدم. اما ازلحاظ دیدگاه سیاسی از آن چپ‌های تند بود. در جریان انتخابات به شدت ازجناب آقای خاتمی حمایت می‌کرد و این حمایت هم به قدری افراطی شده بود که بعد دیگر حتی طرفداران خود آقای خاتمی هم ناراحت می‌شدند از این ماجرا. مدتی قبل از این که قتل‌ها شروع بشود، آقای موسوی خدمت آقای خاتمی می رسد، ناگفته نماند که برای معاونت امنیت هم از طرف ریاست جمهوری، آقای موسوی پیشنهاد شده بود به آقای دری که ایشان به عنوان معاون امنیت نصب بشود، اما به ادله مختلف پذیرفته نشد. اما به عنوان معاون معاون امنیت یا جانشین معاون امنیت منصوب شدند. قبل از این که این قتل‌ها به وقوع بپیوندد، ایشان خدمت رئیس جمهوری می‌رسد و مطلبی اعلام می کند و می‌گوید که در وزارت اطلاعات سناریوی درحال تدوین هست و می‌خواهند عده‌ای را به قتل برسانند تا باعث سقوط دولت

شما بشود. هنوز از قتل‌ها خبری نبود و حتی با یکی از مشاورین ریاست جمهوری هم تماس تلفنی گرفته واین جریان را گفته که خوشبختانه نوارش موجود است و ضبط شده، این مکالمه وبعد ازمدتی قتل‌ها شروع شد. قتل‌ها وقتی که فروهر وخانمش کشته شدند، رئیس جمهورموضع گیری کرد. مسئولین دیگر موضع گیری کردند. خصوصاً ریاست جمهوری موضع تندی گرفت وهیأت هم از آن زمان شروع به کار کرد، بلافاصله بعدش قتل‌های دیگری هم به وقوع پیوست که از همان اول این ماجرا رامشکوك می‌کرد که چرا واقعا چنین اتفاقاتی دارد پشت سرهم به وجود می‌آید. بعد ازاین که ماجرای قتل‌ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت به دفتر رئیس جمهور و گفت که این قتل‌ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً درکار نبود. خود ایشان رفتند گفتند. حتی دو سه روز ایشان را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند دروغ است، مگر می‌شود آقای موسوی دوم خردادی طرفدار جبهه دوم خرداد چنین کاری را مرتکب شده باشد. نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند باز این یك سناریو است تا بالاخره آنقدر اصرار کرد که پذیرفتند. نکته بسیار مهمی که دربازجوئی آقای موسوی مطرح کرده است که بازمن عرض می‌کنم آخرین‌حرفش هم همین است. آقای‌موسوی علت وانگیزه قتل‌ها را چنین بیان می کند. عین عبارت است که من حفظ کرده‌ام. ایشان می‌گویند تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که آقای خامنه‌ای غیر از امام است و آقای

خاتمی هم به دلیل این که ۲۰ میلیون رأی آورده و بیست میلیون پشتیبان دارد قدرتش بیشتر از بنی صدر است و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و به گردن آقای خامنه‌ای می‌اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست آقای خامنه‌ای در مقابل آقای خاتمی خواهد شد. شما خودتان قضاوت کنید چه کسانی هستند که می‌خواهند مقام معظم رهبری در مقابل آقای خاتمی شکست بخورد.

درست ۱۵ یا ۱۶ روز بعد از دستگیری آقای موسوی بنده برای اتمام حجت رفتم دفتر آقای خاتمی که باایشان ملاقات کنم. آقای ابطحی بدون کم و کاست تحلیلش از اوضاع همین بود و با صراحت به ما اعلام کرد و گفت فلانی ببین آقای خامنه‌ای غیر از امام است وآقای خاتمی بیست میلیون نفر پشت سر دارد، آقای خامنه‌ای ۸ میلیون رأی آورد و اگر درگیری به وجود بیاید شما مطمئن باشید که آقای خامنه‌ای پیروز نخواهد شد. شنا ببینید کسی که خوشبختانه من چند روز بعدش که رفتم در سپاه سخنرانی کردم این را نقل قول کردم که آقای ابطحی هم رسید به من وگلگی کردند که چرا یك مطلبی را که من درجلسه خصوصی گفتم آمدی عمومی گفتی. خوشبختانه کسی هم نبود که نتوانند بعداً انکار بکنند. گفتم شما دارید توطئه می‌کنید علیه رهبری حالا من این مطلب را در یك جلسه خصوصی این ور و آن ور نگویم؟ به هرحال این برای من بسیار مهم بود که چطور می‌شود که کسی که

مرتکب قتل شده ومسئول دفتر مقام محترم رئیس جمهوری، یك حرف را می زند آیا جز این هست که باید یك جریان فکری حاکم براین جریانات باشد؟ آیا منشاء غیر ازیك منشاء واحد این دو سخنگو و این دو نفر داشته باشد؟ بعد پیگیری کردم که خب حالا چطوری می‌خواستند این ماجرا راگردن مقام معظم رهبری بیاندازند. قتل‌ها را مرتکب شدند، خب قطعاً نمی گویند که خود آقا آمده و کشته، گفتند که آقای موسوی دربازجوئی می‌گویند که قرار بود ما این قتل‌ها را به گردن سپاه بیاندازیم و بگوئیم سپاه این کار را کرد و معلوم هم بود که سپاه زیر نظر فرماندهی کل قواست و وقتی که به گردن سپاه بیفتد معنایش این است که آقای خامنه‌ای چنین چیزی دستور داده. درست این مطلبی راکه آقای موسوی در بازجوئی‌اش اعتراف می کند، شب ۲۱ ماه رمضان در مسجد حسین آباد آیت الله طاهری هنگام سخنرانی یکی از روحانیون چپ «مجمع روحانیون» درمسجد حسین آباد اتفاق می‌افتد. دست خط مقام معظم رهبری، واقعاً دیدنی است، دست خط مقام معظم رهبری را جعل کردند. البته وقتی دقت می‌کنیم می‌فهمیم که آن دستخط نیست. اما تلاش کردند که نزدیك بهم باشند که خطاب به سردار رحیم صفوی، این دگراندیشان و نویسندگان روشنفکرو معاند و مرتد هستند. شما این‌هارا از بین ببرید. یعنی همان کاری را که قرار بود و درماجرای این قتل‌ها انجام بدهند. خوشبختانه این فرد دستگیر شده یکی از

وابستگان سیدمهدی هاشمی است که دستگیر شده و اعتراف هم کرده است به جعل این نامه. باز دوباره این دوتا واقعه را وقتی کنار هم گذاشتم این‌ها را خدمت مقام معظم رهبری هم عرض کردم. این دومطلب را که گفتم خدمت ایشان هم عرض کردم وقتی کنار هم گذاشتم که آن آقا در زندان اعتراف می‌کند که ما از طریق سپاه و بیرون از زندان هم درست می‌آید این برنامه اجرا می‌شود و شایعه عملی می‌شود واجرا می شود و حتی جعل می‌شود. در همین اثنا دو سه تا از بچه‌های چپ در وزارت اطلاعات با من تماس گرفتند و گفتند که آقای فلانی می دانید که قتل‌ها ماجرایش چه بود گفتند که این قتل‌ها با اجازه آقا بود. او یکی از معاونین وزارت اطلاعات متأسفانه بود که آمده بود اتاق من و می‌خواست ثابت کند به من که این قتل‌ها توسط خودآقا انجام شده که من ناراحت شدم و به او گفتم که آقا، من ممکن است نسبت به رهبری آقا اعتراضی داشته باشم و انتقادی داشته باشم، ولی در دین آقا که نباید شك کنیم. آخراین که معنا ندارد که آقا از یك طرف بگوید که این‌ها را ببرید بکشید و از آن طرف بیاید در سخنراني و دستور بدهد به رئیس جمهور و دستور به وزارت اطلاعات بدهد که پیگیری کنید هرکسی که این کار را کرد پدرش را دربیاورید. خب یك فردی باید خیلی بی‌دین باشد که بچه‌های مردم را از این طرف بیندازد در تله و از آن طرف بگیرد پدرشان را درآورد. ما که حق نداریم

نسبت به رهبر خودمان این قدر بدگمان باشیم آخر شما به چه جرأتی چنین حرفی را می زنید وقتی چنین برخوردی را از من دید البته باز اصرار داشت سر حرفش گفت خب حالا دیگه به هرحال ما این چیزی است که بدان رسیده ایم. من فهمیدم که باید یك ماجرایی پشت این قضیه باشد.

درهمین حین ماجرای آقای پروازی پیش آمد. آقای پروازی یك طلبه‌ای است با بچه‌های حزب‌الله همکاری می‌کرد. بعداً درگیر شدند با بچه‌های حزب‌الله و ایشان منشعب شد و شروع کرد علیه بچه‌های حزب الله فعالیت کردن. وحرف زدن و صحبت کردن، از این موقعیت گل آلودآقای سعیدحجاریان، آقای امین زاده معاون وزیر امورخارجه، آقای محسن آرمین سخنگوی مجاهدین‌انقلاب اسلامی، این سه نفر ویك نفر دیگر هم آقای افشار که من نمی شناسم هنوز هم نمی شناسم چه کسی است می‌آیند این طلبه بنده خدا را می برند تحریکش می‌کنند و می‌گویند بیا و بگو که اولاً حزب‌الله تا به حال چه کارهای خشونت آمیزی انجام داده و ثانیا بیا و بگو این‌ها به دستور رهبری بوده. این شروع می‌کند و یك لیستی را از کارهایی را که حزب الله کرده‌اند، کجا سینما آتش زده‌اند، کجا چه‌کار کرده‌اند. کجا فروشگاه آتش زده‌اند. بعد هم نمی‌گوید که ما از آقا اجازه گرفتیم، می‌گوید که مثلاً ده نمکی می‌گفت که ما از آقا اجازه گرفته ایم. آقای الله کرم گفت که ما از آقا اجازه گرفته‌ایم. فلانی گفت که ما اجازه گرفته‌ایم. آقای سعید

حجاریان شخصیت خیلی بالائی هستند. بالاخره مشاور رئیس جمهور بود آن زمان، مشاور رئیس جمهور می‌نشیند این نوار را پیاده می‌کند و این می‌گویند هایش و فلانی می‌گوید را حذف می‌کنند و همه این اعمال به قول خودشان خشونت آمیز را می‌گویند ما به دستور رهبری انجام دادیم و جزوه‌ای چاپ می‌کنند و برای من هم فرستادن به نام سخنرانی حجت الاسلام پروازی در جمع رزمندگان بسیج و پخش کردند و از آن طرف آمدن این بنده خدا خود بازجوئی آقای پروازی را نگاه کردم. آقای پروازی می گوید که من رفتم اعتراض کردم به آقای سعید حجاریان که آقا اولا بنا نبود شما چنین چیزی را منتشر بکنید بعد هم چرا صحبت های مرا تحریف کردید آمدید قسمتی‌اش را حذف کردید.

می‌گویند خوب حالا یك تکذیب نامه بده ما می‌گذاریم در خبرگزاری جمهوری اسلامی و سربنده خدا را کلاه می‌گذارند و یك چیزی می‌نویسد. دوباره بهش بر می‌گرداند و می‌گوید این جایش را حذف کن، آن حذف می کند و سه چهار دفعه همین طور می آورند و می برندش و سرکارش می‌گذارند و آخر بهش می‌گویند که قراراست حزب الله تورا به قتل برساند ودادگاه ویژه روحانیت هم می‌خواهد دستگیرت کند بیا فرارکن و ما در آلمان برای تو جا درست کرده‌ایم و کارهایش را هم کرده‌ایم که بروی پناهنده بشوی. تا تبریز هم آقای پروازی را بردند و شایع شد همان موقع که یك روحانی به آلمان پناهنده

شده هنوز پناهنده نشده این‌ها آنقدر حماقت کردند که این را شایعه کردند که یك روحانی پناهنده شده. خب ماهم حساس بودیم سئوال می‌کردیم کی است فقط گفتند یك روحانی است که به آلمان پناهنده شده و قرار است که چند روز دیگر با رادیو کلن یك مصاحبه داشته باشد. این طلبه بیچاره بالاخره آدم متدین بود بچه اهل جبهه بوده آنجا عقل و دینش مانع می‌شود ومی گوید حالا این چه کاری است حالا این‌جا من کار خلافی کرده بودم کار خلاف تری هم علیه جمهوری اسلامی بکنم که چی. بر می‌گردد ومستقیما خودش را به دادگاه ویژه روحانیت معرفی می کند وماجرا را تعریف می کند و واقعاً این توطئه قرار هم شد ... خدمت آقا هم رسید و گریه و عذرخواهی کرد و گفت ماجرا را. آقا هم سفارش کرده بود که حالا اشتباهی هم کرده شما هم در دادگاه ویژه کاری به او نداشته باشد.

قرار شد سعید حجاریان را دستگیر بکنند. اما متأسفانه تا به گوش آقای خاتمی رسید واسطه هایی را فرستادند وحتی ظاهراً خدمت مقام معظم رهبری هم رسیده بود که خلاصه این مشاور هست و بد می شود برای ریاست جمهوری دستگیر نکنید. نکردند و اما امیدوار هستیم به هرحال یك روزی این پرونده رو بیاید و سعید حجاریان به میز محاکمه به خاطر این توطئه کشیده بشود. واقعاً اگر هرکدام از ماها یك چنین برخوردی را کرده بودیم چه می‌کردند برای این آقای خاتمی، بنده حدود یك ماه پیش آمدم در مدرسه فیضیه صحبت کردم

بلافاصله رفتند خدمت آقا گله کردند که فلانی رفته علیه رئیس جمهور در مدرسه فیضیه صحبت کرده که دفتر وقتی با من تماس گرفت که چی گفته‌ای؟ گفتم من چیزی علیه ایشان حرف نزدم. خب بالاخره ما حرف داریم. ما نسبت به حرف‌ها و ادعاهای ایشان نقد داریم.

خود ایشان هم مدعی آزادی هستند. اگر آزادی نیست که بفرمائید آزادی نیست و ما خفه خون بگیریم. اگر هم هست و خب ماهم به اندازه سعید حجاریان و آقایان کروبی بایستی آزاد باشیم و حرفمان را بزنیم. اگر هم حرف خلاف می‌زنیم برخورد قانونی بکنند. اگر تهمت می‌زنیم یقه مان را بگیرند و بیاندازند زندان. اگر حرف بی ربط می‌زنیم به قول خودشان بیایند جواب بدهند آخر این چه حرفی است که من در تلویزیون حرف می‌زنم می‌گویند تلویزیون یك وسیله عمومی است. فیضیه خانه من است. من اگر درخانه خودم حرف نزنم پس کجا باید بروم حرف بزنم. این آقایان مدعی آزادی این قدر بی‌تحمل و نابردبار هستند در مقابل مخالفین خودشان، به هرحال نگذاشتند سعید حجاریان دستگیر بشود. حالا عرض من این هست که در همین گیر و دارجریان توطئه، سعید حجاریان - محسن آرمین و امین زاده، مشاورین و معاونین و مسئولین علیه رهبری به وقوع پیوست وطرح شد. روزنامه‌ها هم شروع کردند، اتهام این قتل‌ها را گردن رهبری انداختن حالا من نمی‌خواهم شروع کنم از اول هرکس اهل روزنامه خواندن

است، روزنامه‌های دو خردادی بود. کاملا مشخص بود همه القائشان این هست که می‌خواهند بگویند که پشتوانه این قتل‌ها رهبری بوده است. تا منجر به دستگیری سعید اسلامی شد خب سعید اسلامی به قول این‌ها مخالف رئیس‌جمهور بود. چطور شد یك ماجرایی که آقای موسوی سردمدارش بوده و موافق رئیس جمهور آمدند چنین کار خلاف قانونی را مرتکب شدند؟ من نفی نمی کنم. من تحلیل خودم این هست که سعید اسلامی با احتمال خیلی زیاد در جریان این قتل‌ها بوده چون سعید اسلامی واقعاً اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذارنده بشوند ودراین زمینه ها هم تجربه داشت. به هرحال کسی بوده که مسئول امنیت کشور بوده مسئول امنیت وزارت اطلاعات بوده شاید صدها عملیات برونمرزی در رابطه با منافقین من جمله بمباران پایگاه منافقین در بغداد سال ۷۴ که منجر شد به، در حینی که مسعود رجوی در حال سخنرانی بود که شایع هم شد که مسعود رجوی هم کشته شده، فرمانده عملیات همین آقای سعید اسلامی بود خیلی عملیات داشت واعتقادش هم همین بود قبلاهم به هرحال مسئول این پرونده‌ها بوده این آقای سعیداسلامی معاون امنیت بود ومسئولان این پرونده ها بوده احتمال زیاد از تجربیاتش با مسائل دیگری هم استفاده کرده باشد چون ایشان کاره ای هم نبود دراین اواخر و در زمان وقوع قتل‌ها ایشان مشاور بود مشاور هم که دیگر منزوی شده بود و کسی هم استفاده ای از

او نمی کرد کسی که مسئول نبود و پرونده حق داشت دستش باشد خود آقای موسوی بود این پرونده ها را به دست می‌آورد به عنوان معاون امنیت به هرحال ایشان دستگیر شد و مدتی بعد هم آمدند و اعلام کردند که آقا خودکشی کرده، بعد ازاین جریانات جناب آقای نیازی یك روز بامن تماس گرفتند و گفتند که من می‌خواهم اطلاعاتی در رابطه با این پرونده درخدمت شما قرار بدهم، که شما به قول خودشان چون من را فرد دلسوزی می‌دانستند که دراشتباه هستم می‌خواستند من را از اشتباه خارج کنند. قراری گذاشتیم در منزل یکی از دوستان ایشان آمدند توضیح دادند. توضیحاتی که تمام تحلیل بنده را ثابت می کرد. خوشبختانه جناب آقای بهرامی یکی از قضات سازمان قضائی آقای بهرامی نهاوندی هستند یاهمدانی، ایشان هم بودند. من بعداً که همه صحبتهایش را آقای نیازی کرد گفتم آقای بهرامی شما شاهد باشید، این حرف‌هایی که آقای نیازی زد، فردا اگر چون فردا می‌خواهم بروم مصاحبه کنم و بگویم و اگرایشان انکار کرد شما شاهد باشید. من شروع کردم به سئوال. گفتم آقای نیازی انگیزه این قتل‌ها چه بوده واقعاً این‌ها از این قتل‌ها چه انگیزه‌ای داشتند فرمودند که قصد براندازی داشتند. گفتم قصد براندازی کافی نیست. به عنوان انگیزه بنده نمی‌آیم یك حکومتی را همین جوری ساقط بکنم. بنده باید بالاخره یك منافعی داشته باشم، یا حکومت را من بعد به دست بگیرم. یا قوم من به دست بگیرد.

یا پدر من شاه بشود. یا باند من بالاخره به حکومت برسند. یا جناح من یا حزب من. همین جوری که آدم نمی‌آید یك حکومتی را قصد براندازی داشته باشد. گفت قصد براندازی درست‌همان حرفی که عرض کردم. گفت آقای موسوی می گوید تحلیل ما این بود که آقای خامنه‌ای غیر از امام است، آقای خاتمی بیست میلیون پشتیبان دارد واگر بین این دو درگیری بشود، آقای خامنه‌ای شکست خواهد خورد و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و گردن رهبری می‌اندازیم. گفتم معذرت می‌خواهم، گفتم شیخ ساده این چه قصد براندازی است، براندازی می‌آید و می‌گوید نه آقای خامنه‌ای نه آقای خاتمی، یك حکومت دیگری، نمی‌آید بگوید که رهبری باید از بین برود ولی رئیس جمهور سرجایش باشد، این را چرا درست تحلیل نمی‌کنید چرا درست سئوال نمی‌کنید.

ایشان جواب مرا دادند که مصلحت نیست که ما این قضیه را وارد بحث جریانی کنیم. گفتم اقا مصلحت نیست حرف دربستی است. امااین وظیفه تو نیست. وظیفه تو تحقیق درست و ارائه مطالب صحیح به مسئولین سیاسی است آن‌ها می دانند که بایدچکار بکنند. شما قاضی هستید. قاضی باید تحقیق بکند و کشف واقعیت بکند واین اصلاً چه‌معنائی می‌دهد. گفت بله معنایش براندازی است وقتی نظام اسلامی عمودخیمه‌اش ولایت فقیه است، وقتی که این شکسته بشود، یعنی نظام ساقط می‌شود. گفتم آخر این هیچ معنای براندازی

ندارد ...

این همان حرفی است که بنده دارم گلوی خودم را پاره می‌کنم. می‌گویم بابا بیایید این جریان را ریشه یابی بکنید و ببینید که چه جناحی نفعش بوده است که این قتل‌هارا مرتکب بشود. ایشان این جوری جواب ما را دادند و واقعاً نتوانستند جواب بدهند. هنوز هم آقای موسوی می‌گوید انگیزه ما این بود که رهبری در مقابل رئیس جمهور شکست بخورد و آقای بهرامی هم شروع کردند حمایت کردن که حرف فلانی درست است و این غیر از براندازی است. در مورد جاسوسی گفتم آقای نیازی چه دلیلی شما برای جاسوسی دارید. ایشان فرمودند که اقای سعید اسلامی در سال ۵۶ و ۵۷ سال آخر دبیرستان و اول دانشگاه در آمریکا درس خواندند و در منزل دایی ایشان که وابسته نظامی ایران در آمریکا بوده. سئوال کردم خب غیر از این چه دلیل دیگری دارید. باز فرمودند که تحلیل سیاسی قطعی ما این است که جاسوس بوده است. گفتم شما قاضی هستید، حق ندارید تحلیل سیاسی بکنید. تحلیل سیاسی را باید به سیاسی‌ها واگذار بکنید دلیل قضائی شما چیست؟ بعد شروع کردم به اشکال کردن گفتم ببینید آقای نیازی سال ۵۶ و۵۷ آقای سعید اسلامی چند سالش بود گفت ۱۹ سال. گفتم سال ۵۷ - ۵۶ تا بهمن ۵۷ آمریکا چهل هزار مستشار نظامی در ارتش و ساواک ما داشت و آیا عاقلانه است که آمریکا با چهل هزار مستشار که همدستان یك مملکت

در دستشان بوده بیاید یك جوان ۱۹ ساله ای که آن هم در آمریکا مشغول به تحصیل است جاسوسی بکند. گفت به هرحال این تحلیل ما است. گفتم این حرف‌ها را نزنید، آبروی کسی که خدمت به جمهوری اسلامی را کرده می‌برید و بعداً می‌گویید تحلیل ما این هست. بعدا جواب خدا را چه می‌دهید. گفتم دلیل دیگری دارید؟ گفت دراین رابطه نه تحلیل ما این است. حتی من خیال کردم آقای نیازی همه ادله خودش را نگفته. سئوال کردم اقای نیازی به هرحال من هم قاضی بودم دراین کشور ۱۸ سال قضاوت کردم. سخت ترین جاها و امنیتی ترین پرونده‌ها را هم بنده رسیدگی کردم، هیچ کس هم نمی‌تواند ادعا کند به اندازه من امنیتی ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده. جاسوس دوتا دلیل دارد. یکی سرپل هست که دارد و یکی هم ابزار جاسوسی. سرپل به این معنا که بنده با کسی که جاسوس است باید اطلاعات را از این‌جا بگیرد و به شخص ثالثی منتقل بکند. که او به مرکز جاسوسی خودش مخابره کند. گفتم آیا سر پلی گرفتید. گفتند نه. گفتم آیا شناسائی کردید که هنوز دستگیر نکردید گفتند نه. گفتم آیا ابزار و ادواتی گرفتید، گفتند نه. گفتم آقا پرونده هائی که من رسیدگی کردم که جاسوسی بوده فرستنده اندازه یك عدس داخل قرص جاسازی کرده بودند که بعد از مدت‌ها این کشف شد که به وسیله این فرستنده به مرکزمخابرات مخابره می‌کرده و ازآن جا به خارج از کشور ارسال می‌شد. گفتم آیا همچین

چیزی بوده گفتند نه، گفتم حتی جوهر نامرئی چیزی که حالا خیلی عقب افتاده است این‌ها به دست آوردید که مثلاً درنامه بنویسند که مثلا این جوهر نامرئی برود در مبداء و آنجا ظاهر شو؟ گفتند نه. گفتم آخر پس چطور می‌آیید چنین ادعائی می‌کنید من خیال کردم که آقای نیازی واقعاً همه اطلاعات را نمی خواهند به من بگوید خدمت آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این ملاقات رسیدم و همین تحلیل خودم را ارائه دادم.

آقای هاشمی فرمودند که نه. همین جمله را هم گفتم. گفتم من خیال کردم که شاید آقای نیازی نخواسته همه ادله جاسوسی را به من بگوید. گفتند نه اتفاقاً خدمت مقام معظم رهبری هم که بودیم وقتی سران سه قوه تشکیل جلسه دادند آقای نیازی ادله جاسوسی‌اش را همین ها مطرح کردند و من ایراد گرفتم وگفتم آقای نیازی این‌ها دلیل برجاسوسی نیست و آقای نیازی هم تا پایان نتوانستند پاسخ بدهند وآخرهم مقام معظم رهبری فرمودند که آقای نیازی بالاخره شبهه آقای هاشمی جواب داده نشد این عبارتی بود که آقای هاشمی طرح کردند. بعد مطلب بسیار ناراحت کننده این جاست. پرونده در مسیر غیر طبیعی خودش متأسفانه قرار می‌گیرد. بازجوهای این‌ها چه کسانی هستند؟ دو نفر از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات. من حالا کاری ندارم به سابقه این‌ها من خوب می‌شناسم این دو نفر را یك نفر به نام مجتبی و یك نفر به نام مهدی ... این دو نفر بازجوهایی هستند که هر پرونده ای که

دستشان بود زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده های وزارت اطلاعات بودم وقتی که پرونده هایی که این ها بازبینی کرده بودند، می‌گفتند از اول بازجوئی بکنید. این‌ها اول سوژه پدر یارو را در می‌آورند یا وادارش می‌کنند به خود کشی. دو سه نفر از متهمین‌خود کشی کردند یا خود کشی می‌کند یا آبرویش را می برند.

می‌گویند مسئله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده و آخر سرهم هیچ چیزی از آن در نمی‌آورند. گفتم من کار به این‌ها ندارم، ولی این دونفرازبچه‌های چپ وزارت اطلاعات هستند، چطور شما این پرونده‌ای را که این قدر حساس هست داده‌اید دست بچه‌های چپ، ایشان گفتند که این‌ها را که من تحقیق کردم و دیدم بله، متأسفانه باز پرونده دست همان جناحی افتاده‌که نمی‌خواهند کشف شود این مسئله وبعد ازاین حرف‌ها آمدند یك راستی راهم انتخاب کردند. کسی را انتخاب کردند یك فردی را که بااین آقای سعید اسلامی دشمن خونی بود، به قول خود بچه‌های وزارت اطلاعات می‌گفتند بارها این سعید اسلامی از دست این گریه کرد. حالا همین آقارا این اواخر گذاشته بودند برای بازجوئی او که بگویند که ما همه کارها را آقای عباد، آقای علی ربیعی مشاور امنیتی رئیس جمهور انجام می‌دادند. حتی جناب آقای یونسی هم که وزیر اطلاعات بودند، از این ماجرا خبر نداشتند که این بازجوها را گذاشتند بعداً که رفتند و شروع به کار کردند فهمیدند که این

بازجوها ازبالا گفتند که بگذارید برای رسیدگی به این پرونده. این ضعف قوه قضایی ماست. اگر قوه قضایی ما یك قوه مقتدری بود اجازه نمی‌داد پرونده در دست جناحی باشد که خودشان متهم هستند به اصل این ماجرا. به هرحال با کمال تأسف از دوتا مطلب استفاده شد وقتی من اعتراض کردم به آقای نیازی که چرا شماآمدید ایشان فرمودند درست است که ایشان چپ هستند اما چپ‌های متدین هستند. گفتم برادر من نمی‌گویم بی دین هستند، وقتی که من از یك جناحی هستم دلم نمی خواهد علیه جناح خودم در بیاید، هرچند هم متدین باشم. نمی‌روم دنبال آن برای کشف، بنده را بگذارید. بنده هم نمی‌روم دنبال متدینین و به قول خودم اصول گرایانی که مثلاً تو این جریان هستند، می روم دنبال دیگری. کسی باید باشد که بی‌طرف باشد. واقعاً حق مطلب و واقع قضیه را بخواهد دربیاورند این که افرادی که خودشان جناحی فکر می‌کنند و جناحی عمل می‌کنند. ایشان در جواب من می‌گویند که مقام معظم رهبری فرمودند که آقای خاتمی مطمئن بشوند ... اطمینان آقای خاتمی جلب بشود. این امر هست که باعث شده که ما این‌ها را بگذاریم. یعنی ما قبول کنیم. خودشان که نخواستند، گذاشتند برایشان و یکی هم این که مقام معظم رهبری فرمودند که این سرنخ خارجی دارد بالاخره ما باید این را کشف کنیم. گفتم برادر عزیز مقام معظم رهبری فرمودند که دارد نگفتند که این بنده خدا سعید اسلامی است نگفتند توی

وزارت اطلاعات است. اصلاً برخلاف مصالح جمهوری اسلامی است که شما اصرار بکنید که تو وزارت اطلاعات آن هم معاون امنیت جاسوس است. اصلاً فاتحه این نظام به این گله گشادی و بی حساب و کتابی را باید خواند. تمام بچه‌های حفاظت اطلاعات از صدر تا ذیل را باید گرفت و دستبند به دستشان زد که یك جاسوسی ۱۹ سال، ۱۸ سال درحساس‌ترین جاهای وزارت اطلاعات ما داشته کار می‌کرده و کسی خبردار نشده این که به نفع جمهوری اسلامی نیست که این همه دارند آن‌ها سرتان کلاه می‌گذارند. آن‌ها می‌خواهند سر تو را شیره بمالند که بله ما مثلاً پیرو دستور مقام معظم رهبری یا منویات مقام معظم رهبری دنبال کشف جاسوس هستیم. نه آقا جاسوس هم هست. قطعاً جاسوس هم نمی‌آید داخل وزارت، خارج ازاین هست. ممکن است ازطریق غیرمستقیم نفوذ کردند و این کار را انجام دادند. به هرحال این پرونده الان خب سعید اسلامی آمد، راجع به خودکشی‌اش سئوال کردم که سعید اسلامی توسط چه چیزی خودکشی کرد، ایشان فرمودند: دارو. گفتم ببینید بچه‌های اطلاعات رفتند جنازه ایشان را دیدند. حدود ۷۰ نفر رفتند بچه‌های اطلاعات رفتند غسال‌خانه و جنازه ایشان را دیدند. معذرت می‌خواهم می‌گویند دارو هم استفاده کرده و خودش را هم تمیز کرده بود. چند بسته شما به ایشان دادید. می‌گویند یك بسته. می‌گویم خب یك بسته چقدر باقی می‌ماند که خورده باشد و مرده باشد. می‌گویند

دکترها گفته اند که محلول یك استکان.

گفتم آخه‌باباجون، آخه ما خودمان والله یك زمان قاتل بودیم، یك زمانی زندانبان بودیم؛ خب همه این مراحل را گذراندیم. تا کنون صدها نفر واجبی خوردند و نمردند. آخه چطور با یك استکان آن هم که شما می‌گویید که بلافاصله بردید بیمارستان و شستشو دادید، این خورد و مرد. می‌گوید نه نمرد ۴ روز زنده ماند و خوب شده بود حتی تماس هم گرفتند با ما که بیایید و ببریدش. که یك مرتبه اعلام کردند که ایست قلبی پیدا کرده و بیایید ببرید که تمام کرد. گفتم آخه جای تحقیق دارد. اولا من نمی‌گویم نخورده شاید خورده شاید خط بهش دادند همان بازجوهائی که چپ بودند و کسانی که پرونده دستشان است. این کاررا بکن. بیا بیرون نجاتت می‌دیم. چون خودش هم گفت آنجا داد و بیداد می‌کرد ومی‌گفت آقا به داد من برسید. پدرم را در آوردند. کشتنم. شکنجه‌ام می‌کنند. توی بیمارستان داد و بیداد می‌کرد. شاید واقعاً همین خطی به او داده‌اند و بعد آورده‌اند از بیمارستان آمپول هوا بهش زدند، سکته کرده، تحقیق کنید بررسی کنید آخه سعید اسلامی آدمی نبود که خود کشی کند. ما می‌شناختیم سعید اسلامی را به هرحال جواب قانع کننده‌ای اقای نیازی واقعاً برای این مسئله نداشتند ونذارند. همین هم پیش بینی‌شده یکی از عواملی که باعث شد بنده به ختم سعید اسلامی بروم همین هست که همان وقتی که این جریان افتاد،

به دوستان گفتم که این‌ها می‌گویند سعید اسلامی از جناح راست بود. متهم شماره یك هم بود و همه قتل‌ها هم زیر سر ایشان بود و خودشان کشتنش که قضیه را تمام کنند و سرنخ را قطع بکنند، همین جورهم شد. شما نمی دانم اهل روزنامه دوم خردادی هستید، می‌خوانید یا نه، از روز خودکشی تا آخر شروع کردند این را القا کردن که سعید اسلامی، برعکس ما باید مدعی باشیم بگوییم آقا پرونده دردست دو خرداد بود، اگر کشتند همان دوم خردادی‌ها کشتند چرا کشتند؟ اما آنها واقعاً عین این جریان به دانشگاه خودشان به وجود آوردند. حالا می‌آیند و مدعی هم شدند. نمی دانم پریروز خواندید یانه در روزنامه صبح امروز می‌گوید این جریان دانشگاه به وجود آمد که جناح راست، جناح محافظه کار دست به یك کودتا بزند. واقعاً پررویی، بی شرافتی، هرچیزی از این قبیل آخه تا چه حدی، که خودشان یك ماجرائی را به وجود بیاورند و خودشان هم مدعی می‌شوند و همه این ها واقعا پیرو و دنبال همان قضایا هست. برادران آدم نمی‌داند به کی درد دل بکند. اقای سعید حجاریان من واقعاً نبودم چند وقت پیش شك کردم و گفتم این سعید حجاریان که خط و خطوط اصلی را داده ببینم کی هست. به بعضی از دوستان گفتم به پرونده اش نگاه کردیم سعید حجاریان خانمش هشت سال به خاطر عضویت در سازمان مجاهدین خلق قبل از انقلاب محکومیت زندان دارد برادر خانمش ده سال محکومیت دارد خودش هم دستگیرشده

است. حالا یك كسی این‌جوری می‌آید مشاور رئیس جمهوری می‌شود. همه خط و خطوط را آن می‌دهد، كمیته شایعه و كمیته اجرائی را او هدایت می كند و درست می‌كند و آن ماجراها این اتفاقات را دارد برای كشور هر روز بحران به وجود می‌آورد هیچ كسی هم نیست كه به داد این ملت برسد. به داد این حكومت برسد كه بابا بیایید اصلاً سابقه این سعید حجاریان را به مردم بگویید. واقعاً بنده آن تحلیلی را كه از اول داشتم با آخرین اطلاعاتی كه آقای نیازی به بنده دادند، همان تحلیل است و این قتل‌ها و ماجراها معذرت می‌خواهم حتی نام یكی از روحانیون مجمع را برده و آقای موسوی و گفت ما بعضی ازكارهایمان را دراین قتل‌ها بااین‌ها مشورت كردیم خب چرا نمی‌آید این آقارا احضار بكنند و با او برخورد بكنند و دربیاورند این مطلب را اگر علیه جناح راست كسی این‌حرف را می‌زد پدرش را درمی‌آوردند. واقعا آدم نمی‌داند كه چرا در حكومت اسلامی رهبری این قدر مظلوم باشد. پرونده‌ای را كه می‌شد به نفع رهبری تمام كرد، همه چیز برعلیه، البته عزت و ذلت دست خداست، این همه علیه رهبری این‌ها فعالیت كردند تبلیغ كردند، دیدید كه تا مردم احساس نگرانی كردند، چگونه از رهبری حمایت كردند و چه جمعیتی در تهران آمده بود كه بی شك بنده می‌توانم ادعا بكنم كه بعد از بیست و دوی بهمن كه هرسال جمعیت فراوانی می‌آید، بعد از فوت حضرت امام و تشییع جنازه امام (ره) تا كنون چنین

جمعیتی به حمایت از رهبری و نظام و انقلاب جمع نشده بود. عزت و ذلت دست خداست. اما ماهم یك وظیفه ای داریم به هرحال آن چیزی که بنده به نظرم رسید و به نظر می‌رسید گفته‌ام، خواهم گفت و می‌دانید که این‌ها خرج هم دارد چاره نیست. به هرحال یك کسی دست داده یکی پا داده، یکی جان داده. یك کس هم باید آبرو و شخصیت خودش را بگذارد و بیاید و از رهبری دفاع کند. واقعا آدم غمگین می‌شود که در زمانی که حکومت مال اسلام است بازاسلام این‌قدر مظلوم است من یك نکته دیگری هم ... بفرمائید. (یکی از حضار سئوال می کند – مفهوم نیست) مقام معظم رهبری به نظرم می‌آید که واقعاً بهترین درایت را نشان دادند. فرض کنید یك سال قبل همین موقع مقام معظم رهبری می‌خواست خودش را وارد صحنه بکند و درگیر بشود چه اتفاقی می‌افتاد آیا ذهن‌های حتی شماها هم آمادگی داشت. مثل الان قطعاً این جور نبود. مقام معظم رهبری با درایت کامل این پرونده را بالاخره این پرونده هم جوری نیست که همیشه مخفی بماند. یك روزی این جریانات کشف خواهد شد و رسوایان رسوا خواهند شد و خدا هم همیشه «من غیر لا یحتسب» حامی و پشتیبان است. خود بنده واقعاً عرض می کنم هیچ حدس نمی‌زدم یك چنین جمعی، می دانستم جمعیتی می‌آیند و خودمن اگر دویست هزارجمعیت، به هرحال جناح رهبری است ولی خیلی بیش از این حرف‌ها بود واقعاً یك دستی غیبی پشت این

انقلاب است رهبری را هم صحیح دارند عمل می‌کنند زمان حضرت امام تا نهایت آن جایی که امکان داشت از بنی صدر حتی‌حمایت می‌کردند وتا آن روزهای آخرهم امام می‌فرمودند: بنی صدر رئیس جمهوری ما پسر ملای بنی صدر همدانی است. مصلحت هم نیست که حالا نظام با جمله ای که خود مقام معظم رهبری به من فرمودند این که رهبری یك وظیفه‌ای دارد که دولت و رئیس جمهور خودش رو که نمی‌تواند بیاید درگیر شود و به من هم این اخطار را کردند و گفتند که شما خودتان می‌دانید ولی بنده به هرحال باید ازکیان دولت حمایت بکنم واگر بخواهیم چیزی بگویم البته ایشان قید کردند و فرمودند تازمانی که که دولت رویاروی انقلاب و اسلام قرار نگرفته من وظیفه خودم می‌دانم که مثل حضرت امام از دولت حمایت بکنم و شما یك وقتی خلاصه مواظب خودتان باشید اگر علیه دولت و رئیس جمهوری چیزی گفتید و من هم حمایت کردم، به خودتان مربوط می‌شود. خوب من پای همه چیزها ایستادم وروزی که ۵ اسفند بود این خاطره فراموش نشدنی، همین اعتراض شمارا من به مرحوم بهشتی کردم وآمده بودند و شعار می‌دادند مرگ بر ...

کفایت سیاسی را طرح کرد تصویب کرد و حتی موافقین بنی صدر جرأت نکردند مخالفت بکنند و رأی ممتنع دادند

و به راحتی با خیر و خوشی حل شد قضیه و تمام شد. الان هم واقعا همین هست. صحبتی و پیامی که مقام معظم

رهبری دادند، واقعاً پیام هشدار دهنده‌ای بود. حالا من از ماجرای روز یکشنبه آقا مطلبی را خدمت شما عرض بکنم، که شما مطمئن باشید که مقام معظم رهبری حساس هست وخودش دارد به خوبی هدایت و رهبری می‌کند. اما رهبری بسیار خردمندانه‌ای که جامعه ما خودش دارد. ببینید توی راهپیمائی چهارشنبه ۲۶ تیر واقعاً جمعیت بی انتهائی که شرکت کرده بود من یك ساعت تمام در یك خیابان جمعیت با سختی عبور کردم ... یك عکس آقای خاتمی بود این خیلی پیام داشت این جمعیت، همه عکس‌های مقام معظم رهبری دستشان بود.

عصر روز یکشنبه در هیأت دولت بحث می‌شود و سه تا تصمیم می گیرد. یك روزنامه سلام باز شود. دو آقای لطفیان برکنار شود. سه فرماندهی تام الاختیار نیروهای انتظامی به دست وزیر کشور سپرده شود. این ماجراها توطئه بود. برای همین وزارت اطلاعات را که این‌ها داغون کردند وقتی سعید حجاریان سخنرانی کرد و گفت ما سنگرهای نظام را یکی پس از دیگری درحال فتح کردن هستیم. من آن زمان هشدار دادم مصاحبه کردم گفتم مواظب باشید این حرف آقای سعید حجاریان معنادار است وزارت اطلاعات را داغون کردند و گرفتند سپاه را که از همان روز اول این قدر با آن برخورد کردند که به اصطلاح خودشان نظرشان این‌است که فرماندهان را وادار به سکوت کردند این نیروی انتظامی مانده بود همه این نقشه‌ها برای این بود که نیروی انتظامی را زیر سلطه

خودشان قرار بدهند. نمی‌دونیم واقعیت دارد یا ندارد. حتی آقای تاج زاده را در نظر گرفتند به عنوان فرمانده نیروی انتظامی منصوب بکنند. (خنده حضار) این سه تا اصل را هیأت دولت تصویب می‌کند و سه نفر از وزرا را خدمت آقا می‌فرستند، آقای خاتمی تماس می‌گیرند با دفتر آقا که سه نفر از وزرا با آقا کار دارند. آقای یونسی، آقای شمخانی، و آقای مظفر، سه نفر هالو را می فرستند خدمت آقا مطالب را خدمت آقا مطرح کنند. آقا می‌فرمایند که آقای یونسی تو چرا آمدی شکایتت را پس گرفتی؟ یعنی چه روزنامه سلام باز بشود. من اگر جای قوه قضائیه بودم هم روزنامه خرداد را می‌بستم هم روزنامه صبح امروز را. آخه چه کشوری است شما درست کردید که نامه محرمانه او باید سر از روزنامه سلام دربیاورد در روزنامه‌ها بزنند این چه مدیریتی است؟ شما اصلاً عرضه مدیریت ندارید تا یك خطری احساس کردید آمدید و عقب نشینی کردید و شکایت خودتان را پس گرفتید. این آقای یونسی. اما یکی دیگر این که آقای لطفیان را بردارید. آقای لطفیان چه گناهی مرتکب شده، اگر دلیلی دارید دلیلی ثابت می‌کند که آقای لطفیان باید برداشته شود خب بگوئید. من برمبنای شرع عمل می‌کنم واگر بیگناهی هم دلیل است خب پس باید وزیر کشور هم برداشته شود همان اندازه آقای لطفیان دراین قضیه نقش داشته که نباید برداشته شود و ثالثا نیروی انتظامی کجا به وزارت کشور... من فرماندهی

را سپرده‌ام به دست وزارت کشور. کجا وزارت کشور دستور داده، تمرد کرده نیروی انتظامی که من برخورد کنم یك مورد شما بیاورید. خلاصه مقام معظم رهبری آن چنان با قدرت با این سه نفر نمایندگان هیأت دولت برخورد می‌کند که این‌ها می‌روند و گزارش‌را به آقای خاتمی می‌دهند و آقای خاتمی وحشت می‌کند، خب فردا هم که قرار است آقا صحبت بکنند. اگر آقا همین برخوردی را که در جلسه خصوصی کردند فردا هم درجلسه سخنرانی عمومی بکنند، دیگرهیچ چیزی از دولت باقی نمی‌ماند. شبانه دست به دامن آقای هاشمی شدند وآقای هاشمی را فرستادند خدمت آقا که، آقا بالاخره فردا کوتاه بیا و آبرویمان را نبر. که آقا فرمودند: نه من که نمی‌خواهم با دولت خودم در بیفتم منتها ... آقایان چرا این طوری برخورد می کنند.

من بالاخره تمام تلاشم براین است که کشورآرامش داشته باشد. دولت کار خودش را بکند مشکلات دولت را من دارم کمك می کنم که حل بشود. امّا آقایان به جای این که مشکلاتشان را حل کنند، خودشان می‌آیند برای خودشان مشکل درست می‌کنند. به هرحال مقام معظم رهبری شما مطمئن باشید که در جریان امور هست و راه صحیحی و با درایتی انتخاب کرده‌اند الان دیگرکسی نمی‌گوید که رهبری دارد کارشکنی می‌کند. یادتان باشد پارسال همه جا شایع بود دولت می‌خواهد کار کند اما رهبری نمی‌گذارد. الحمدالله این

حربه دیگر گرفته شد گرچه پررو هستند. روز روشن می‌آیند و می‌گویند شب هست و هزار دلیل و برهان هم می‌آورند. ولی به هرحال حربه از این طرف گرفته شد و ما امیدوار هستیم که همین‌جوری که داریم پیش می‌رویم انشاالله حقایق برای مردم، مؤمنان روشن بشود. شما مطمئن باشید ولایت و رهبری جزء اصول مذهب تشیع و با شیعیان آمیخته و ممزوج شده. شما مطمئن باشید که هرگاه خطری برای اصل انقلاب «ولایت» پیش بیاید مردم در صحنه خواهند بود اما این دلیل نمی‌شود که ما وظیفه خودمان را نشناسیم و دست روی دست بگذاریم و به آگاهی که بزرگترین وظیفه و رسالت طلبه‌های امروز در سطح جامعه است نپردازیم. چون وقت نیست من عذرخواهی می‌کنم. به نماز هم می‌خواهیم برسیم. از این که زیاد صحبت کردم و می‌دانم که سئوال هم دارید امیدوار هستم که در سال درسی آینده در مدرسه باز هم خدمتتان برسیم و آنجا وقت بیشتری باشد که در خدمتتان استفاده خواهیم کرد.

والسلام و علیکم و رحمة الله و برکاته.

پاسخ گنجی به حسینیان

ضمیمه ۹

پاسخ اکبر گنجی به سخنان روح الله حسینیان
روزنامه صبح امروز

عالیجناب خاکستری

نگاهی به سخنان اخیر حسینیان

روح الله حسینیان «نکته مهمی که دربازجوئی آقای موسوی مطرح کرده است ... عین عبارت است که من حفظ کرده‌ام. ایشان می‌گویند که تحلیل ما ازاوضاع جاری روز این بود که آقای ... غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل اینکه ۲۰ میلیون رأی آورده و ۲۰ میلیون پشتیبان دارد قدرتش بیشتر از بنی صدر است و ما این قتل هارا مرتکب می‌شویم و به گردن آقای ... می‌اندازیم وجنگ بین این دو منجربه شکست آقای ... درمقابل آقای خاتمی خواهد شد...

سعیداسلامی به احتمال زیاد درجریان این قتل‌ها بوده چون سعید اسلامی واقعا اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت به هرحال کسی بود که مسئول امنیت کشور بوده، مسئول امنیت وزارت اطلاعات بوده شاید صدها عملیات بروفمرزی در رابطه با منافقین (داشت) ... خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود. قبلاً هم به هرحال مسئول این پرونده‌ها بود. این آقای سعید اسلامی معاون امنیت بود و مسئول این پرونده‌ها بود. احتمال زیاد از تجربیاتش با مسائل دیگری هم استفاده کرده باشد.»

یکی از ادعاهای مضحك و جناحی درتحلیل مسئله قتل‌های زنجیره‌ای آن است که قتل‌ها با انگیزه ایجاد اختلاف و درگیری بین مقام رهبری و ریاست جمهوری آقای خاتمی صورت می‌گرفت تا خاتمی به پشتوانه آراء بیست میلیونی مقام رهبری را کنار بگذارد و خود برجای ایشان تکیه زند. این ادعا به دلایل عدیده باطل است.

۱ - قتل‌های سال ۷۷ :

پیروز دوانی در سوم شهریور ۷۷ مفقود و درپایان شهریور به قتل رسید. به دنبال آن مجید شریف، داریوش فروهر و همسرش، محمد پوینده و محمد مختاری به قتل می‌رسند، «قتل چند ناصبی»، «مرتد» و «ضدانقلاب» چگونه و به چه دلیلی می توانست میان مقام رهبری و آقای

خاتمی شکاف و اختلاف ایجاد کند؟ تنها راه ظاهر ممکن منسوب کردن قتل‌های سال ۷۷ به مقام رهبری بود اما به سه دلیل این اقدام غیر عملی بود:

الف - پشتیبانی قاطع و پایدار مقام رهبری از آقای خاتمی برای کشف هویت جنایت‌کاران و عللل و انگیزه این پروژه، آقای حسینیان درهمین سخنرانی می‌گویند آقای نیازی در پاسخ پرسش من گفت: «خامنه‌ای گفته که آقای خاتمی مطمئن بشوند ... اطمینان آقای خاتمی جلب بشود.»

ب - محفل اطلاعاتی نه تنها قتل‌هارا به مقام رهبری یا سپاه منسوب نکرد بلکه از طریق بخش رسانه‌ایش به ترتیب آن را به گردن سازمان سیا، رفقای داریوش فروهر و باند سیدمهدی هاشمی انداخت.

ج - آقای روح الله حسینیان می‌گوید: «بعد از این که ماجرای قتل‌ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت دفتر رئیس جمهور گفت که این قتل‌ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً درکار نبود، خود ایشان رفتند گفتند حتی دو سه روز ایشان را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند دروغ است.»

بر مبنای تحلیل حسینیان، موسوی «کاظمی» نباید به انجام قتل‌ها اعتراف کند که می‌بایست قتل‌ها را به گردن مقام رهبری بیاندازد تا تحلیل و سناریوی حسینیان درست ازآب درآید.

۲ - قتل‌های قبل از خرداد ۷۶:

شاید بتوان از راه‌های بسیار بعید چنین سناریویی برای قتل‌های پس از دوم خرداد ۷۶ جعل کرد، اما ده‌ها قتل و جنایت قبل از دوم خرداد ۷۶ با چه انگیزه و هدفی به وسیله تاریك خانه اشباح طراحی و توسط محفل اطلاعاتی به اجرا درآمد؟ زمانی که خاتمی به دلیل در پیش گرفتن سیاست‌های عقلانی و دفاع از آزادی و تنوع و تکثر گفتگو و تبادل و تضارب آراء به عنوان بسترساز تهاجم فرهنگی مجبور به ترك عرصه سیاست شد و در گوشه کتابخانه ملی، کتاب می‌خواند و تحقیق می‌کرد؛ قتل‌ها با چه انگیزه و هدفی صورت می‌گرفت؟ درآن زمان که خاتمی مشروعیت ۲۰ میلیون مردم ایران زمین را ذخیره نداشت و ایجاد شکاف بین خاتمی و مقام رهبری برای سرنگونی واجد مبنا و معنا نبود؟

آقای حسینیان در همین سخنرانی اعتراف می‌کنند که «سعید امامی» واقعاً اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی را باید از دم تیغ گذرانده شوند و دراین زمینه‌ها تجربه داشت.

اینك به چند تجربه از دم تیغ گذراندن سعید امامی اشاره می‌کنیم:

الف - سعیدی سیرجانی، در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و درتاریخ ۱۳۷۳/۹/۶ در یکی از خانه‌های امن سعید امامی به قتل می‌رسد.

پس از قتل فروهر و همسرش یکی از اعضای وزارت اطلاعات که شاهد چگونگی به قتل رسیدن سعیدی سیرجانی توسط سعید امامی بوده است کل ماجرا را باجزئیات آن با یکی از نمایندگان مقام رهبری درمیان می‌گذارد و آن روحانی محترم نیز ماجرا را با مقام رهبری و به امر ایشان با کمیته تحقیق درمیان می‌گذارد.

سعید امامی به شهادت یك روحانی جلیل‌القدر دیگر در جلسه شورای استان یکی از استان‌ها پس از قتل سعیدی سیرجانی «تلنگر سفتی» را که بروی وارد کرد، قهرمانانه شرح داده است.

ب – مهندس برازنده: در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۵ در مشهد مفقود و در ۷۳/۱۰/۱۶ جنازه وی درنزدیکی وکیل‌آباد کشف شد.

ج – احمد میرعلائی: درتاریخ ۷۴/۸/۲ به قتل رسید. حتما به یاد دارید که آقای غلامحسین میرزا صالح، یکی از دیگر قربانیان محفل اطلاعاتی نوشت: «آقای گنجی بنویسید! و بازهم بنویسید چرا که هنوز قلب احمد میرعلائی به خاك سپرده نشده و در پزشکی قانونی است. بنویسید! تا شاید آن قلب سرگردان به درون سینه آن مرد فرزانه و مظلوم باز گردد و «شهرزاد» کوچك و چشم به راه او بتواند در عالم خیال با سرنهادن بر سینه رنجور و تصور شنیدن نغمه آن چشم بر هم نهد وخواب «ستاره‌های دنباله دار» را ببیند و قصه‌های احمد

را مرور کند.» (۱)

د – دکتر احمد تفضلی: دکتر نصرالله پور جوادی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، می‌نویسد:

«تفضلی در روز ۲۴ دیماه ۱۳۷۵ هنگامی که با اتومبیل ازدانشگاه به خانه‌اش می‌رفت ساعت ۲ بعد از ظهر نزدیك خانه‌اش در شمیران ناپدید شد و دوازده ساعت بعد جنازه او را با جمجمه شکسته و استخوان‌های از جا دررفته و شکسته و بدن خونین ومجروح درجاده‌ای دور افتاده دراطراف تهران پیدا کردند... مرگ دردناك و اسفبار تفضلی که هنوز در پرده ابهام است، نیزه‌ای بود که سینه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و قلب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را شکافت. (۲)

هـ – غفار حسینی: در آبان ۱۳۷۵ به قتل رسید.

و – صانعی: نامبرده با یك مؤسسه تحقیقاتی تاریخی رسمی همکاری داشت. پس از دو سه نوبت احضار، او و همسرش مفقود شده و چندی بعد جنازه شان کشف شد.

ز – ابراهیم زال زاده: در تاریخ ۷۵/۱۲/۵ ناپدید و در فروردین ۷۶ به قتل می‌رسد

به نوشته روزنامه سلام «این جنایتکاران مرتکب بیش از هفتاد قتل شده‌اند که تعدادی از آن‌ها اراذل و اوباش بوده اند.» (۳)

۳ – صدها عملیات خارجی:

آقای حسینیان می‌گوید: «سعید امامی شاید صدها عملیات برونمرزی در رابطه با مجاهدین (داشت) ... خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود.»

علیات خارجی سعید امامی قطعاً به ضرر«منافع ملی» و دربرخی ازموارد «امنیت ملی» مردم و نظام جمهوری اسلامی بوده‌است. وقتی پس ازماه‌ها و بلکه سال‌ها برنامه ریزی قرار می‌شد تا یکی از روسای جمهور کشورهای مهم اروپائی به ایران سفر کند، کدام منافع سیاسی و توجیه اقتصادی سعید امامی را مجاب می‌کرد با ترور یکی از مخالفان در کشور مذکور سفر را لغو و روابط ایران و کشورهای اروپائی را به شدت تیره نماید؟ این عمل در راستای منافع ملی ایران صورت می‌گرفت یا در راستای منافع ملی اسرائیل و اهداف آمریکا (دوری ایران از اروپا؟)

برخی از آن صدها عملیات خارجی ، «امنیت ملی» ما را به مخاطره انداخته است و می‌تواند پیامدهای غیرقابل تحملی چون سرنوشت لیبی، عراق و یا یوگوسلاوی را برای ایران رقم زند.

پرسش مهم این است که آیا «صدها عملیات خارجی» سعید امامی دردوران هشت ساله علی فلاحیان نیز با هدف ایجاد «جنگ» بین مقام رهبری وآقای خاتمی صورت می‌گرفت تاخاتمی مقام رهبری را سرنگون نماید؟ آیا قتل‌های داخلی و خارجی با دوهدف متفاوت صورت می‌گرفت یا قتل‌های

خارجی ادامه قتل‌های داخلی بود و هر دو مبتنی بر یك تحلیل و یك هدف بود ؟

قافیه اندیشم و دلدار من
گویدم میندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من
قافیه دولت توی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن
حرف چه بود خار دیوار رزان
حرف و گفت و صوت را برهم زنم
تا که بی این هرسه با تو دم زنم

آقای حسینیان برای نجات «دلدار» خویش هر از چندی اشعاری بدون وزن و قافیه می‌سراید و با طرح سناریوهای بی‌منطق «حرف و گفت و صوت را برهم» می‌زند تا اعضای «تاریك خانه اشباح» و«شاه کلید» را نجات دهد بزعم او تنها راه نجات اعضای تاریك‌خانه اشباح برقراری ارتباط میان قاتلان ومقام رهبری است واین سناریویی است که فقط وفقط آقای روح الله (خسرو) حسینیان آن را تکرار ودنبال می‌کند.

۴ - القاء سناریو به دادگاه برای نجات دلدار:

جناب آقای نیازی که تاکنون حاضر به مصاحبه وگفتگو با مطبوعات و پاسخگوئی به پرسش‌های شهروندان نشده‌اند، خود را مکلف به توضیح به حسینیان می‌بینند. آقای حسینیان ادعا می‌کنند : «آقای نیازی یك روز تماس بامن گرفتند که

من می‌خواهم اطلاعاتی در رابطه با این پرونده درخدمت شما قرار بدهم که شما، به قول خودشان، چون من را فرد دلسوزی می دانستند که در اشتباه هستم، می‌خواستند من را از اشتباه خارج کنند ... « گفتم آقای نیازی انگیزه این قتل‌ها چه بوده؟ واقعاً این‌ها از این قتل‌ها چه‌انگیزه‌ای داشتند؟ فرمودند که قصد براندازی داشتند. گفتم قصد براندازی کافی نیست به عنوان انگیزه ... گفتم شیخ ساده این چه قصد براندازی است. براندازی می‌آید و می‌گوید نه آقای خامنه‌ای نه آقای خاتمی. یك حکومت دیگری، یك رژیم دیگری. نمی‌آید بگوید که رهبری باید از بین برود ولی رئیس جمهور سرجایش باشد. این را چرا درست تحلیل نمی‌کنید ... نظام اسلامی عمود خیمه اش ولایت فقیه است وقتی که این شکسته شود، یعنی نظام ساقط شود ... این همان حرفی‌ایست که بنده دارم گلوی خودم را پاره می‌کنم. می‌گویم بابا بیایید این جریان را ریشه یابی بکنید و ببینید که چه جناحی نفعش بوده است این قتل‌هارا مرتکب بشود. »

آقای حسینیان در ملاقات باآقای نیازی نیز متأسفانه تمام سعی خود را مصروف القاء این نکته می‌کند که طرفداران خاتمی با انجام قتل و به گردن رهبری انداختن، قصد سرنگونی مقام رهبری را داشته‌اند. در همین دیدار ایشان خطاب به آقای نیازی می‌گوید «آن‌ها سرتان کلاه می‌گذارند. آن‌ها می‌خواهند سر تو را شیره بمالند. »

آقای حسینیان در سخنرانی ورامین نیز همین مدعای برقراری ارتباط بین قتل‌ها و مقام رهبری را تکرار کردند که ما ضمن نقد آن مدعا علل و انگیزه‌های ایشان را، که نجات تاریک خانه اشباح و شاه کلید باشد برملا کردیم (۴)

«دلدار» آن حسینیان او را جلو می‌اندازند و از او می‌خواهند که خود را گرفتار «منطق» و «دلیل» و «برهان» نسازد. وظیفه او پنهان کردن چهره اعضای تاریک خانه اشباح و خالی کردن خانه (قدرت) است تا منزل جانان (همفکران حسینیان) شود.

خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود

در بخشی از همین سخنرانی آقای حسینیان موضع خود را نسبت به مقام رهبری آشکار می‌کند. می‌گوید:

«به او (یکی از معاونین وزارت اطلاعات) گفتم که آقا من ممکن است به رهبری آقا اعتراضی داشته باشم وانتقادی داشته باشم، ولی در دین آقا که نباید شك کنیم.»

۵ - شکنجه و قتل متهمان:

آقای حسینیان با ذکر نام، سه تن از بازجویان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را معرفی کرده و می‌گوید یکی از آن‌ها از جناح راست است که «با آقای سعید امامی دشمن خونی بود.» دوتن از جناح چپ هستند که «من خوب می‌شناسم این دو نفر را ... این دو نفر بازجوهایی هستند که هرپرونده‌ای که دستشان بود، زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده های

وزارت اطلاعات بودم، که پرونده‌هایی بود که این‌ها بازبینی کرده بودند، می‌گفتیم از اول بازجویی بکنید این‌ها اول سوژه ... پدر یارو را درمی‌آورند یا وادارش می‌کنند به خودکشی. دوسه نفر ازمتهمین خودکشی کردند یا خودکشی می‌کنند یا آبرویش را می‌برند. می‌گویند مسئله اخلاقی داشته یاجاسوس بوده آخر سرهم هیچ چیزی از آن درنمی‌آورند.»

آقای روح‌الله حسینیان در اوایل تشکیل وزارت اطلاعات، دوران وزارت جناب آقای ریشهری و قائممقامی علی فلاحیان، مسئول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بود. ایشان به صراحت مدعی‌اند که در دوران آقای ریشهری متهمان را شکنجه، وادار به خودکشی، آبروریزی اخلاقی و ناجوانمردانه متهم به جاسوسی می‌شدند.

همین نکته را ایشان در سخنرانی دیگری به صراحت بیان کرده‌اند. منتها افشاگری ایشان آن قدر داغ بوده است که هفته نامه «جبهه» مجبور شده با حذف برخی از نکات به جای آن‌ها نقطه چین بگذارد. حسینیان مدعی است «برخوردهای غیرقانونی در بدو تشکیل وزارت اطلاعات توسط چه جناحی صورت می‌گرفت؟ که لااقل ده‌ها نامه اعتراض آمیز به عمل کرد همین آقایان لطیف و نرمیّت طلب فقط توسط این جانب نوشته شد که تمام نامه ها موجود است. زندانی ویژه و کتك زدن خانواده (...) در(...) توسط چه کسی تأسیس و بنیانگذاری شد؟» (۵)

آقای حسینیان مدعی‌اند پس از رفتن جناب آقای ریشهری و وزارت علی فلاحیان و دری نجف آبادی شکنجه متهمان ادامه داشته واینك درزمان وزارت آقای علی یونسی شکنجه‌گران سابق، سعید امامی را با آمپول هوا به قتل رسانده‌اند:

«می‌گویند دارو هم استفاده کرده و خودش را تمیز کرده بود. چند بسته به ایشان دادید. می‌گویند «یك بسته» می‌گوید خب یك بسته چقدر باقی ماند که خورده باشد و مرده باشد؟ می‌گویند دکترها گفتند که محلول یك استکان. **گفتم آخه باباجون، آخه ماخودمان والله یك زمان قاتل بودیم، یك زمانی زندانبان بودیم، خب همه این مراحل را گذراندیم.**

تا کنون صدها نفر واجبی خوردند و نمردند. آخه چطور با یك استکان که آن هم شما می‌گوئید که بلافاصله بردند بیمارستان و شستشو دادید. این خورد و مرد؟ می‌گوید نه نمرد چهار روز زنده ماند و خوب شده بود، حتی تماس هم گرفتند با ما که بیائید و ببریدش، که یك مرتبه اعلام کردند ایست قلبی پیدا کرده و بیائید ببرید که تمام کرد، گفتم آخه جای تحقیق دارد.

اولا من نمی‌گویم نخورده، شاید، شاید خط بهش دادند همان بازجوهایی که چپ بودند و کسانی که پرونده دستشان است (بگویند) این کار را بکن بیا بیرون. نجاتت می دهیم. چون خودش هم گفت آنجا داد و بیداد می‌کرد و می‌گفت آقا

به داد من برسید، پدرم را درآوردند، کشتنم، شکنجه‌ام می‌کنند. توی بیمارستان داد و فریاد می‌کرد: شاید واقعاً همین خطی به او داده‌اند و بعد آوردند بیمارستان آمپول هوا بهش زدند، سکته کرده؟ تحقیق کنید. بررسی کنید آخه سعید اسلامی آدمی نبود که خودکشی کند ما می‌شناختیم سعید اسلامی را. به هرحال جواب قانع کننده‌ای آقای نیازی واقعاً برای این مسئله نداشتند و ندارند ... ما باید مدعی باشیم و بگوئیم آقا پرونده در دست دوم خردادی‌ها بوده اگر کشتند، همان دوم خردادی‌ها کشتند.»

اولاً اگر چپ‌ها فردی را می بایست با آمپول هوا از بین ببرند، بر مبنای تحلیل حسینیان، موسوی (کاظمی) بود نه سعید امامی. آنان باید سعید امامی را زنده نگاه می‌داشتند و به زور از اومطابق با سناریوی حسینیان اعتراف می‌گرفتند.

ثانیا ادعای حسینیان (خسرو) با اتهام سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر همخوانی دارد. ایشان مدعی است که از ابتدای تشکیل وزارت اطلاعات تا کنون متهمان شکنجه و مجبور به اقرار به مفاسد اخلاقی، جاسوسی و خودکشی می‌شده‌اند. این اتهام در حالی صورت می‌گیرد که از چهار وزیر اطلاعات سه تن از دانش آموختگان مدرسه حقانی و یك تن دیگر از جناح راست بوده است. منتها او مدعیست در تمام این مدت تمامی این اعمال به وسیله چند عضو چپ دارای تعلق خاطر به آیت الله منتظری صورت گرفته است.

ثالثاً این پرسش مهم اخلاقی و شرعی و قانونی مطرح است که آقای حسینیان و جانشین ایشان دروزارت اطلاعات آقای محسن اژه‌ای که از اعمال خلاف شرع این شکنجه گران مطلع بوده‌اند، چرا آنان را محاکمه و مجازات نکردند و اجازه دادند آنان با این رویه‌ها باعث قتل و جنایت شوند؟ آیا آقای حسینیان، محسن اژه‌ای، فلاحیان و ... نباید دراین زمینه پاسخگو باشند؟

رابعاً چرا آقای حسینیان لیست افرادی را که مجبور به خودکشی و اعتراف به جاسوسی شده‌اند اعلام نمی‌کند؟ یا آقای حسینیان به منزل آن‌ها رفته و در مراسم ختم آنان هم برای دلجوئی نیز شرکت کرده است یا این اعمال انسانی و «لیبرال منشانه» فقط شامل حال سعید امامی شد؟

۶ - تعارض بنیادین:

اعترافات ادعایی موسوی (کاظمی) فاقد ارزش قضائی و شهروندی است چرا که: اولا فردی که مدت هشت ماه در سلول انفرادی بدون اطلاع از دنیای خارج به سر می‌برد، احتمالاً در نهایت حاضر می‌شود پای هر سناریویی را امضاء کند.

ثانیاً مگر آقای حسینیان مدعی نیستند که بازجویان این پرونده متهمان را مجبور به خودکشی، اعتراف به جاسوسی و مسائل اخلاقی می‌کنند. براین اساس چگونه است که آقای حسینیان به اعترافات ادعایی که توسط این بازجویان تهیه

شده است استناد می‌کنند؟ مگر آقای حسینیان نمی‌گوید هر پرونده‌ای توسط این بازجویان تهیه می‌شد را جهت بررسی مجدد باز می‌گرداندند، چرا اینك به اعترافاتی که مطابق میل و سلیقه ایشان تهیه شده است استناد می‌کنند و براساس آن‌ها یك سناریو می‌سازند؟ چرا دراین مورد نمی‌گویند بازجوها به روش‌های مذکور متهم را مجبور به اعتراف به سناریوی دلخواه تاریك خانه اشباح کرده‌اند؟

۷ - عالیجناب خاکستری:

آقای حسینیان که قبلاً مقتولان را«مرتد» و «ناصبی» و «ضدانقلاب» خوانده‌اند، اینك به صراحت تمام تأیید می‌کنند که قتل‌ها باحکم شرعی صورت گرفته است: « واقعاً بنده آن تحلیلی را که از اول داشتم با آخرین اطلاعاتی که آقای نیازی به بنده دادند، همان تحلیل است و این قتل‌ها و ماجراها، معذرت می‌خواهم حتی نام یکی از روحانیون مجمع را برده آقای موسوی و گفت ما بعضی از کارهایمان را دراین قتل‌ها با این‌ها مشورت کردیم. خب چرا نمی‌آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و دربیاورند این مطلب را؟ اگر از جناحی راست کسی این حرف را می‌زد پدرش را در می‌آوردند؟»

محسن کدیور به دلیل قرائت بیانیه گروه فدائیان مصطفی نواب، که مدعی وجود سه قاضی برای پرونده حکم قتل‌های زنجیره‌ای شده بودند، توسط دادگاه ویژه روحانیت

محکوم و روانه زندان می‌شود ولی آقای حسینیان که مقتولان را مرتد و ناصبی می‌خواند و مدعی است که یکی از اعضاء مجمع روحانیون مبارز به عنوان «عالی جناب خاکستری»، «حکم » قتل‌هارا صادر می‌کرده است آزادانه و با پشتوانه محکم به نشراکاذیب می‌پردازد. آقای حسینیان قبول دارند که قتل‌ها با «حکم» صورت می‌گرفته، منتها برای مخفی کردن اشباح تاریك خانه آن را به گردن مجمع روحانیون می‌اندازد.

۸ - اهانت به افراد:

غرور و کیش شخصیت حسینیان کار او را به اهانت به افراد کشانده است. آقای نیازی را «شیخ ساده» می‌خواند و می گوید:

«آقای خاتمی تماس می‌گیرند با دفتر آقا که سه نفر از وزراء با آقا کار دارند آقای یونسی، آقای شمخانی، آقای مظفر، سه نفر «هالو» را می فرستند خدمت آقا.»

در همین سخنرانی آقای خاتمی را با بنی صدر و مقام رهبری را با حضرت امام مقایسه کرده و وعده مشابه اقدام حضرت امام را به حاضران می‌دهد.

۹ - دسترسی غیرقانونی به پرونده‌ها:

آقای حسینیان دراین سخنرانی از موضع فردی مطلع که پرونده درمرحله تحقیق قتل‌های زنجیره‌ای راخوانده است سخن می‌گوید و مدعی است که عین جملات متهمین را حفظ کرده است. از طرف دیگر می‌گوید:

«چند وقت پیش شك کردم و گفتم این سعید حجاریان که خط و خطوط اصلی را داده ببینیم کی هست؟ به بعضی از دوستان گفتم به پرونده‌اش نگاه کردیم» و یا در ارتباط با آقای پروازی مدعی است پرونده بازجوئی‌های نامبرده در دادگاه ویژه روحانیت را خوانده است پرسش این است که حسینیان به پشتوانه چه قدرتی می‌تواند به پرونده‌های دادگاه نظامی، دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات دست یابد.

۱۰ - امنیتی ترین پرونده ها:

آقای حسینیان می‌گوید:

«من هم قاضی بودم در این کشور، ۱۸ سال قضاوت کردم. سخت‌ترین جاها و امنیتی‌ترین پرونده‌ها را هم بنده رسیدگی کردم. هیچکس هم نمی‌تواند ادعا کند که به اندازهٔ من امنیتی‌ترین پرونده ها را رسیدگی کرده ... **آخه باباجون، آخه ما خودمان والله یك زمان قاتل بودیم، یك زمانی زندانبان بودیم خب این مراحل را گذرانده‌ایم.**»

آدمی وقتی این تعارض، تناقض، تهمت و اهانت، نشر اکاذیب، عدم تعادل و ... در سخنان آقای حسینیان مشاهده می‌کند و می‌فهمد که هیچکس به اندازه ایشان امنیتی‌ترین پرونده‌ها را مورد رسیدگی قرار نداده است، از خود می‌پرسد ایشان چه قضاوتی درباره متهمان کرده و چه احکامی صادر کرده است؟ ایشان خود به این پرسش به خوبی پاسخ گفته‌اند:

«آخه ما خودمان والله یك زمان‌قاتل بودیم.»

۱۱ - حضور بی دلیل در هیأت منصفه:

آقای حسینیان به نکته خوبی اشاره کرده‌اند:

«بازجوهای این‌ها ... از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات (هستند) ... وقتی که من از یك جناحی هستم دلم نمی‌خواهد علیه جناح خودم دربیاید. هر چند هم متدین باشم. نمی روم دنبال آن برای کشف، بنده را بگذارید، بنده نمی‌روم دنبال متدینین و به قول خودم اصول گرایانی که مثلاً توی این جریان هستند. می‌روم دنبال دیگری. کسی باید باشد که بی‌طرف باشد. واقعاً حق مطلب و واقع قضیه را بخواهد دربیاورد (نه) این که افرادی که خودشان جناحی فکر می‌کنند و جناحی عمل می‌کنند.»

آقای حسینیان در سخنرانی مسجد ورامین در خواستی دارد که با اصولی که به آن تکیه می‌کنند تعارض دارد، می‌گویند:

«پرونده را که به ما نمی‌دهند. اگر پرونده را به ما داده بودند مسئله به این جا کشیده نمی‌شد. کسانی در این ماجرا خط دهی می‌کنند و درتلاشند تا شریکی برای متهم اصلی پیدا کنند (۶)

اگر حسنیان قاضی پرونده می‌شد روشن بود که با تحلیلی که دارد کل جبهه دوم خرداد و جنبش جامعه مدنی ایران را به محاکمه می‌کشید.

آقای حسینیان به درستی بر اصل بی‌طرفی بازجوها

تأکید گذارده‌اند از ایشان می‌پرسیم نظر شما درباره «اعضای هیأت منصفه» چیست؟ آیا آنان نباید بی‌طرف باشند. آیا می‌توان سرنوشت روزنامه‌های جبهه دوم خرداد را به دست فردی چون شما سپرد که تحلیلی کاملاً دشمن کیشانه از آن‌ها دارید؟ پس چگونه به خود اجازه می‌دهید درباره سلام و خرداد و صبح امروز و ... در هیأت منصفه داوری کنید؟

اولا هیأت منصفه باید نماینده افکار عمومی باشد نه جناح‌های قدرت حاکم. ثانیاً عضویت افرادی که نه تنها بی‌طرف نیستند بلکه ازقبل یك جبهه ومطبوعاتش را «توطئه‌گر» می‌دانند. در هیأت منصفه دارای چه منطقی است؟ ثالثاً عضویت آقای حسینیان درهیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت به انتخاب آقای محسنی اژه‌ای است. آقای حسینیان نماینده شهروندان نیست بلکه نماینده بخشی از دانش آموختگان مدرسه حقانی است.

سخن پایانی:

وحدت نظر مقام رهبری و ریاست جمهوری در پیگیری «مسئله قتل‌های زنجیره‌ای» و کشف ریشه‌های فاسد و محو دمل‌های چرکین، آن چنان هراسی در عده‌ای ایجاد کرده که با به میدان فرستادن فرمان دررفته‌ها و ترمز بریده‌ها وایجاد تصادفات کاذب در صدد ایجاد بن بست و راه بندان برای فرار «شاه کلید»اند

اما تمامی ذهن‌ها همچنان معطوف به علی فلاحیان است. سخنان جدید روح الله حسینیان نه باعث فراموشی شهروندان می‌شود و نه موجب فرار فلاحیان از پاسخگوئی. مسئله اصلی علی فلاحیان و اقدامات اوست.

پانویس‌ها:

۱ - غلامحسین میرزاصالح، اشاراتی تازه صبح امروز ۷۸/۵/۳۱

نصرالله پورجوادی، نشر دانش، سال شانزدهم، شماره دوم تابستان ۷۸

۳ - سلام، ۱۳۷۸/۴/۲

۴ - اکبر گنجی، «ریسك بالا» و پمپاژ انگیزه‌های دینی، خرداد ۷۸/۵/۲۷

۵ - روح الله حسینیان، جبهه، شماره بیست و سوم ۷۸/۵/۳۰. ص ۴

۶ - جبهه شماره ۱۶ مورخ ۷۸/۴/۱۲

مدرسه حقّانی

مدرسه حقانی و فارغ التحصیلان آن

آشنائی بامدرسه حقانی قم:

آموزگار: مصباح یزدی
شاگردان روح‌الله حسینیان، علی فلاحیان، علی رازینی، محسن اژه‌ای، دری نجف آبادی و ...
این شاگردان همه «تمایل ویژه‌ای» به «پست‌های ویژه» دارند!

اگر بگوئیم حجت‌الاسلام محمد تقی مصباح یزدی برخلاف جریان آب شنا می‌کند، (او ازجمله معدود افرادی است که در عصرنفی خشونت به تعبیر رئیس جمهوری به تشوریزه کردن خشونت مشغول است)

احتمالاً جمله ما برای او «ذم شبیه به مدحی» قلمداد خواهد شد که لبخندی تلخ آمیخته با صدای ریشخندگونه مصباح یزدی را بر گوشه لبانش خواهد نشاند. او بی‌پرواتر از آن است که ستیز با افکار عمومی را گناه بداند به ویژه افکار مردمانی که شاید از نظر شیخ - بنا به یك روایت شخصی از آموزه‌ای دینی - بیشترینشان نادانند: (اکثرهم لایعقلون ...) از آن بالاتر این داوری که او برجسته‌ترین محافظه کاری است که در دفاع از خشونت هیچ پروائی ندارد به محمد تقی مصباح یزدی نوعی نشان لیاقت می‌بخشد، زیرا آن‌چه شیخ انجام می‌دهد نشانگر نوعی پایداری براصول است که اکثر محافظه کاران از آن‌ها بی بهره‌اند.

اما بدون تردید اگر امکان حجت‌الاسلام محمدتقی مصباح یزدی را برای این «خلاف عادت بودن» از مواهب دموکراسی بدانیم، وی آن را تعرض آشکار قلمداد خواهد کرد (زیر پناه دموکراسی سخن گفتن برای مردی که عمری را در ستیز باآن سپری کرده است بسیار دردناك است). به این جمله ازیك لیبرال بسیار مشهورتوجه کنید: اگرهمه افراد بشر منهای یك نفر عقیده واحدی داشتند و تنها یك نفر عقیده‌اش با آن باقی بشریت مخالف بود عمل اینان که صدای آن یك نفر را به زورخاموش کنند همان اندازه ناحق و ناروا می‌باشد که عمل خود وی. اگر فرضاً قدرت این را داشت که صدای نوع بشر را به زور خاموش کند، شاید اگر کسی از دوقرن

محمدتقی مصباح یزدی (مردی که اینك به عنوان مظهر همه خشم‌محافظه کاران در برابر خرد همه اصلاح طلبان به شمار می‌رود) نه تنها از حقوق اقلیت درجامعه‌ای با اکثریت ضدخشونت برخورداراست بلکه می‌تواند به تریبون‌های رسمی چنان دست یابد که نمایندگان آن اکثریت مخالف از آن دور هستند. او هر دو هفته یك بار در نماز جمعه تهران پیش از خطبه‌ها ظاهر می‌شود و به رد مطالبات اصلاح طلبانه درایران می‌پردازد. صدا و سیما نیز با اصرار قابل ملاحظه‌ای افکار مصباح را «رله» می‌کند. واقعیت این‌است که بخشی ازشهرت مصباح مدیون همین ردیه نویسی‌ها وردیه گوئیهاست. وی در رد آرای روشنفکران دینی استعدادی خاص دارد. طی سال‌های بیش از انقلاب اسلامی دکتر علی شریعتی را (که بسیاری او را یکی از ایدئولوگ‌های انقلاب ایران می‌دانند) در مرکز حمله خود قرار داد. مصباح چنان در نقد شریعتی تلاش می‌کرد که آیت‌الله بهشتی را نیز به واکنش واداشت. (درجلسه ای که آیت‌الله بهشتی به نقد سخنان مصباح یزدی پرداخت علی رازینی شاگرد مدرسه حقانی نیز حضور داشت پس از انقلاب این مدرس مدرسه حقانی همچنان در مقام یك «شبهه ستیز» جدی ایفای نقش می‌کرد به گونه‌ای که همین مرد به اصلی‌ترین روحانی مقابل سروش تبدیل شد و حتی یك‌بار به مناظره‌ای سخت در قم در برابر او دست زد. مصباح یزدی شاگردان فکری چندی را پرورانده است. این شاگردان که

می‌خواهند ما را خراب کنند.

گفتم: چشم برادر! ما فساد اخلاقی داریم! اعتراف هم کرده‌ایم، اما لطفاً بفرمائید روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی جلسه داشتید یانه؟

گفت: جاسوسان دشمن از طریق صهیونیست‌ها اطلاعاتی به دست می‌آورند تا ارزش‌ها را از بین ببرند.

گفتم: آقای محترم ما جاسوس هستیم، صهیونیست هم هستیم، قبلاً هم اسممان دانیال بوده، اما شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی چکار داشتید؟

گفت: کسانی اعتراف کرده اند که سعید امامی مطالب علیه ما به آن‌ها داده است و می‌خواهند ارزش‌ها را از بین ببرند.

گفتم: قربانت گردم! الهی فدای شکل ماهت بشوم ما اعتراف کردیم با سعید امامی هم رفیق بودیم، اما آیا شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی ملاقات کردید یا نه؟

گفت: ملت ایران تکلیف خودش را با عناصرمعلوم الحال مشکوك که پدرشان جاسوس انگلیسی‌ها بود می‌داند.

گفتم: بله، می‌داند کاملاً صحیح! مامعلوم الحال و مشکوك هم هستیم، پدرمان هم جاسوس بود، اما آیا شما روز

دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی ملاقات کردید یا نه؟

گفت: برخی شاگردان سروش که با روزنامه‌های مجهول‌الهویه رابطه تنگاتنگ دارند وصدمیلیون دلار اختلاس کرده‌اند اتهامات به ارزش‌ها را وارد می‌کنند.

گفتم: آقای من درد و بلایت انشاءالله بخورد توی سر عوامل استکبار! ما قبول می‌کنیم که شاگرد دکتر سروش هستیم، اصلاً نوکرش هستیم، روزنامه ما مجهول‌الهویه است، رابطه مان هم تنگاتنگ است، به جای صد میلیون دلار هم یك میلیون دلار اختلاس کردیم، اما آیا شما روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی قرار و مدار همکاری گذاشته اید یا نه؟

گفت: برخی افراد در قالب دفاع از قانون و آزادی چهره‌هایی مانند مصباح یزدی را خراب می‌کنند تا ارزش‌های مارا از بین ببرند.

گفتم:اولاً که برخی افراد که ما باشیم غلط می‌کنیم، اصلاً غلط کردیم که از قانون و آزادی دفاع کردیم قد آقای مصباح یزدی هم انشاءالله دربیاید سرچشم سید ابراهیم نبوی، اما محض رضای خدا، جان مادرت، بگو روز دوشنبه ساعت ۲ تا ۵/۵ در اتاق سردبیری طبقه دوم با آقای سعید امامی در مورد چه موضوعی صحبت می‌کردید؟

نقل ازنشاط شماره ۱۳۴ هفده اوت ۱۹۹۹

روایت عماد الدین باقی

۱۲

روایت عماد الدین باقی

در مورد تکرار قتل‌ها، نکته‌ای هست و آن نحوهٔ نگاه ما به پدیده‌هاست. اگر ما نسبت به مردم و حکومت، نگاه انسانی داشته باشیم، این قتل‌ها تکرار نخواهد شد. اما در نگاه ایدئولوژیك امکان بروز مجدّد خشونت‌ها وجود دارد. نگاه ایدئولوژیك، فرد محورانه و گروه محورانه است که استنباط خودشان از دین را اصل قرار می‌دهند. آن را همان حقیقتی که به آن رسیدند می‌شناسند و هر کسی که با این حقیقت همراه نیست باطل شناخته می‌شود. دیگر این که حکومت دینی نگاهی دینی ــ انسانی است کما این‌که امیرالمؤمنین (ع) وقتی به مالك اشتر آن فرمان را می‌دهد، نمی‌گوید با مردم رفتار ایدئولوژیك بکن، می‌گوید با مردم همچون درنده‌خویان

رفتار نکن به دلیل این که مردم دو گروهند [اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق] مردم یا برادران دینی تو هستند و اگر برادران تو نیستند مثل تو انسانند. بنا براین ما باید ریشه‌های ایدئولوژیکی که فرهنگ خشونت را در دل خود پرورش می‌دهد مورد نقد قرار دهیم. در نگاه ایدئولوژیك نوعی تلقی از قتل وجود دارد و آن ارتداد است. در نگاه ایدئولوژیك است که ارتداد معنا پیدا می کند. حتی می‌خواهم بگویم که در همین نگاه هم تعریفی دارد که نمی‌توان به راحتی کسی را مرتد اعلام کرد. (یك روز آیت الله منتظری در جلسه ای می‌گفتند: اگر کسی جاهلانه منکر ضروریات بشود مرتد به شمار نمی‌رود. یا کسی از سر تحقیق و تفحص به یك شبهه و سئوالی رسیده باشد، باز این هم ارتداد محسوب نمی‌شود اما اگر کسی منکر ضروریات بشود، اما به صورت عالمانه و مغرضانه منکر ضروریات بشود مرتد است. لذا با این دیدگاه اصولاً مصداق مرتد به دشواری پیدا می‌شود. البته در یك فضای بسته ممکن است دچار یك خطای مصداقی هم بشوند. به عنوان نمونه قتل کسی مثل داریوش فروهر به دلیل این که بیست سال منزوی بود و به دلیل شایعات و القائاتی که درجامعه وجود داشت اتفاق می‌افتد. من نمی‌خواهم از عاملین قتل‌ها دفاع بکنم اما اگر منصفانه نگاه بکنیم به فریب خوردگان این ها یك حقی می‌دهیم، به این نحو که امثال ما که کار حرفه ای انجام می‌دهند و کارشان فرهنگی است، وقتی داریوش فروهر به قتل می‌رسد

تصور این است که او یك ضد دین مغرض و لامذهب است و به نحوی که وقتی اولین اطلاعیه و موضع گیری درمورد قتل‌ها منتشر شد (مانند بیانیه آیت‌الله منتظری) ما یکه خوردیم، چرا که از تدین و تقوای ایشان سخن گفته می‌شد. وقتی آقای حجتی کرمانی از نماز شب مرحوم فروهر گفت، وقتی فرزندان او مصاحبه می‌کنند و دیدگاه او را دراین اواخر نسبت به امام خمینی بیان می‌کنند حیرت ما بیشتر می‌شود این نشان می‌دهد که اگر رکن چهارمی وجود داشت و نمی‌گذاشتند شخصیت‌ها تحریف بشوند به همین سادگی کسانی پیدا نمی‌شوند که این کار (قتل‌ها) را بکنند. وقتی متن مصاحبه و دیدگاه‌های فروهر را که در آخرین شماره مجله حضور (شماره ۲۵) چاپ شد می‌بینید باورکردنی نیست کسی که سال‌ها درحاشیه بوده، رانده شده، مورد دشنام قرار گرفته بازهم یك ماه قبل از شهادتش این طور ستایشگرانه از امام خمینی حرف می‌زند. حالا چرا این جو حاکم است. می‌بینید بسیاری از چهره‌های نامدار ما اگر کمترین اهانت‌ها نسبت به آن‌ها صورت بگیرد، این‌ها نه تنها نظام جمهوری اسلامی اصلاً انقلاب اسلامی و دین و خدا و پیغمبر را هم منکر می‌شوند. در جامعه ما که خطیب جمعه‌اش به دلیل این که شعاری می‌دهند که خطبه او را لحظه ای قطع می‌کند چنان از این اهانت برافروخته می‌شود که تا مدت‌ها قهر می‌کند. خوب اگر اهانت‌هائی که در سال‌های گذشته به بعضی از

شخصیت‌ها شد به آن‌ها روا می‌شد این‌ها همه‌چیز را منکر می‌شدند. بنا براین به یك اعتبار به اعتقاد من همه مجرمند. اگر کسانی در مطبوعات جرأت می‌کردند و شخصیت فروهر را مطرح می‌کردند و در مورد اعتقاداتش می‌نوشتند و حرفی به میان می‌آوردند و شاید انگیزه کشتن آن‌ها دچار خدشه می‌شد. کسانی که ایشان را می‌شناختند و در طول این بیست سال سکوت کردند همه مجرمند. اگر همان یك مصاحبه ای که یك ماه قبل از کشته شدنش داشت همان موقع منتشر شده بود، شاید این عمل انجام نمی‌شد، پس ازچاپ مجدد مصاحبه فروهر با مؤسسه نشر آثار امام، در روزنامه خرداد، شخصی به روزنامه خرداد زنگ زده بود و ظاهراً از اشخاصی بوده که از فروهر تصوری غلط داشته و اعتقاد داشته که این مصاحبه جعلی است باور نمی‌کرد که این مصاحبه نوار ویدیوئی داشته باشد. یا شخصی که از ضاربین نوری و مهاجرانی بود که مصاحبه آن در صبح امروزچاپ شد وقتی می‌بیند که اشخاصی در روزنامه صبح امروز نماز می‌خوانند، تعجب می‌کند و می‌گوید که مگر فلانی ریش دارد مگر نماز می‌خواند.

این تصورات نادرست القا شده و فقط اطلاع رسانی است که می‌تواند این تصورات غلط را از بین ببرد. و البته اگر رکن چهارم هم کانالیزه باشد باز دچار اشکال خواهیم شد. منافقین هم اشکالشان این بود که کل اطلاعاتشان را از نشریات خودشان می‌گرفتند تصوری که از دیگران داشتند

همان بود که توسط گروه به آن‌ها القا شده بود. لذا آن‌ها وقتی دستگیر می‌شدند و کتاب و نشریه بیشتری یا اطلاعات جدیدی دراختیار آن‌ها گذاشته می‌شد بسیاری از آن‌ها متزلزل می‌شدند و بعضی از آن‌ها می بریدند. در اوایل انقلاب این طور نبود که گروه فرقان شناخت از مطهری نداشته باشد. می‌شناختند، اما از زبان دشمن. مطهری را از زبان مطهری یا دوستان او نمی‌شناختند. این در مورد بچه‌های کم سن و سال انصار حزب الله هم صادق است زیرا آن‌ها هم دیگران را از زبان دشمنان آن‌ها می‌شناسند وآماده خشونت ورزی علیه‌شان می‌شوند. نکته مهم این است که وقتی شما به سال‌های قبل بر می‌گردید به تك صدائی می‌رسید.

مطبوعات وابسته به ارکان دولتی هستند و یا بعضی از آن‌ها مانند یك بولتن اطلاعاتی عمل می‌کنند. از طرفی سطح اخبار خیلی کم است به شکلی که اخبار عادی و محرمانه تلقی می کنند. پس مقامات و مسئولین از یك رکن چهارم فعال محرومند. وقتی شخصیت‌ها تحریف می‌شوند مردم و مسئولان نمی‌توانند از حقیقت امر مطلع شوند از طرفی بولتن‌های محرمانه و سری در شرایط فقدان رکن چهارم در کشور فاجعه آفریده‌اند.

به گمان من از این پس هم فقط مطبوعات می‌توانند به تضمین سلامت نظام سیاسی واجتماعی ما کمك کنند. باتوجه به همه‌توضیحاتی‌که دادم، سرمبارزه بی‌امان یك سال گذشته

علیه مطبوعات و عمق ماجرا روشن تر می‌شود و معلوم می‌شود که هدف از حذف مطبوعات زمینه سازی برای این قتل‌ها بوده یا به عبارت بهتر وسعت بخشیدن به قتل‌هایی که بیش از آن هم وجود داشته اما به دلیل فقدان مطبوعات مقتدر مردمی انعکاس نمی‌یافته است. هدف از مبارزه بی امان مطبوعات این بود که وقتی ترورهای زنجیره‌ای را برای به شکست کشاندن دوم خرداد آغاز می‌کنند رکن چهارمی برای مقابله وجود نداشته باشد. بنا براین پس هرکس علیه مطبوعات مبارزه کند علیه امنیت ملی و امنیت تک تک شهروندان مبارزه می‌کند و معنایش این است که مقدمه کودتا علیه مردم دارد شکل می‌گیرد. مقاماتی هم که تا کنون تحت تأثیر بولتن‌های محرمانه وابسته به این شبکه توطئه علیه مطبوعات می‌جنگند اکنون باید بفهمند ماجرا چه بوده و خبرهای جعلی با چه انگیزه‌هائی به عنوان خبرهای سری به خورد آن‌ها داده می‌شده تا آن‌ها را علیه مطبوعات برانگیزانند.

شگفت این است که از ابتدای برخاستن موج اعتراض نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای و علیرغم حضور فعال مطبوعات و فشارها، و تهدیدهای مضاعف علیه این روزنامه‌ها، کراراً بر مساله رسیدگی به قتل‌های اخیر تاکید شده است، منحصر کردن ماجرا به آنچه در پائیز ۷۷ روی داد زمینه انواع تحلیل‌های کاذب و انحرافی را فراهم آورده و مانع از پاکسازی یك غده سرطانی به نام مافیای خشونت از درون

سیستم خواهد شد. درعین حال شناخت ابعاد مختلف قتل‌های پائیز ۷۷ به ناگزیر به گذشته کشیده شد و اصرار و افشاگری اصلاح طلبان در مورد قتل‌های گذشته وطرح پرسش ازآن‌ها ماجرا را عطف به ماسبق کرد.

نگارنده که در روزنامه خرداد ۲۰ دی ۱۳۷۷ درمقاله‌ای با عنوان «تداوم ابتکار عمل، تداوم نظام است» نوشت:

«در هفته‌های اخیر تردیدهائی در مورد عزم کمیته تحقیق برای تداوم و گسترش رسیدگی به قتل‌های مشکوک وجود داشت. و به ویژه دو انگاره معارض درمیان حکومتگران این نگرانی‌ها را دامن می‌زد. برخی برآنند که بارسیدگی کامل به پرونده چند قتل اخیر، ماجرا را فیصله دهند زیرا عطف به ماسبق کردن مسأله، نظام را با خطر رویرو خواهد ساخت و هر روز صدایی‌ازگوشه و کنار کشور دراعتراض به ربوده شدن و قتل شهروندان در سال‌های اخیر به گوش می‌رسد. برخی دیگر نیز خواستار رسیدگی به موضوع <ولو بلغ مابلغ> هستند نکته بسیار مهمی که درخور توجه است این که اسرار جنایت‌ها عمدتاً مکتوم می‌مانند و امروز روزی است که طبق سنت‌های الهی، تاریخی واجتماعی پرده ازتراژدی‌های چندین ساله اخیر تا حدودی برگرفته شده است وافزون بر قتل‌فروهر، پروانه‌اسکندری، مختاری و پوینده، پیروز دوانی و مجید شریف موارد دیگری بر سر زبان‌ها افتاده است. نمونه‌هائی که در مطبوعات کشور مطرح شده اند عبارتند از:

هستند. در روزنامه‌های اخیر نام عده دیگری که در سال های گذشته مفقود شده و بعضاً هنوز چیزی از آن‌ها به دست نیامده در مطبوعات مطرح شده است که امیر غفوری، سید محمود میدانی، مرتضی علیان نجف آبادی ، زهرا افتخاری از مشهد نمونه‌هایی از آنها هستند.

اگر باور کنیم که همین تجربه اخیر نشان می‌دهد که با ارعاب و تهدید و قتل نمی توان برای همیشه اسراری از این دست را پنهان کرد و اطلاعات پراکنده موجود نزد افراد، بازماندگان و ... روزی به هم خواهد پیوست، آنگاه بهتر می‌توان در مورد تردیدهای سابق الذکر تدبیری اندیشید. اگر امروز تحت فشار کسانی که ممکن است خودشان دراین فجایع به نحوی آلوده باشند، ادامه تحقیقات و رسیدگی و مجازات قانونی عاملان آن‌ها قفل شود، بدون شك ابتکار عمل درادامه‌افشای این جنایت‌ها به دست دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی افتاده، آن‌ها بااستفاده از این ابتکار عمل به تطهیر خود و جنایت‌های معتنابهی که داشته‌اند پرداخته و حامیان و اصلاح‌طلبان درون نظام را دنباله رو خویش خواهند ساخت.

دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در صورت به دست گرفتن ابتکار عمل، (با توجه‌به تحول اجتماعی که در یادداشت‌های نگارنده در خرداد شماره‌های ۲۶ و ۲۷ آمده است) تعیین سرنوشت را رقم زده، این نظام را در ردیف

وحشتناك ترین حکومت‌های تاریخ به ثبت خواهند رسانید. اما اگر ابتکارعمل دست اصلاح طلبان درون نظام باشد و سایرین درحاشیه آن‌ها حرکت کنند و بدنامی‌های ملصق بر پیشانی نظام اسلامی توسط آن‌ها پاك شود. جمهوری اسلامی غسل تعمید یافته، با سلامت و صلابت احراز شده به حیات خود ادامه خواهد داد.

اگر از این تصمیم حیاتی غفلت شود و کمیته ویژه به اطلاع رسانی و اصلاح نپردازد حتی اخبار مجعول و قتل‌های غیرسیاسی و مرگ‌های ناشی از حوادث و درگیری‌های میان خود مخالفان حکومت نیز بر عهدهٔ جمهوری اسلامی خواهد افتاد و افکار عمومی که اعتماد خود را به رسیدگی قاطعانه از دست داده تصور سرپوش نهادن بر مسئله را یافته‌اند به سهولت این اخبار را خواهند پذیرفت. هر چند نگارنده از مدت‌ها پیش با تفکیك میان [کارگزاران] و [ذی نفع] حوادث سال‌های اخیر (ن ك. راه نو، شماره ۱۴ ومبین، شماره ۲۲۵) به هیچ وجه اعتقاد نداشته و مخالف آن نظری است که طراحی جنایت‌ها را به جناح راست نسبت می‌دهند بلکه بر عکس به نظر می‌رسد تشکیلاتی بیرون از نظام سامان یافته که اعضای آن از برخی نهادها تشکیل شده و همچون سنادی ازطریق اعضا ازتجهیزات دولتی مانند تکنولوژی شنود و تعقیب و مراقبت و سود ... جسته‌اند. به عبارتی پای این تشکیلات (به صورت غیررسمی و غیرقانونی) در درون نظام و پیکره‌اش

بیرون از آن بوده است.

بنا براین ختم قضیه با بیان این که یك محفلی در بیرون از نظام مرتکب این قتل‌ها شده است نمی‌تواند اقناع کننده باشد. این سخن قابل قبول است‌که چنین محفلی ازرانت جناح راست سود جسته و در پشت آن‌ها پنهان شده و ذی‌نفع بودن جناح راست و حمایت‌هایی که از خشونت ورزی داشته از یك طرف و اشتباه جناح چپ مبنی براین که با آرایش دو قطبی چپ و راست و تهاجم به راست به عنوان کارگردان و عامل اصلی (نه ذی نفع) از طرف دیگر، موجب شده است جناح راست با تصور این که رقیبان قصد حذف کردن آن را دارند به پنهان شدن کارگردانان یاری رساند. درعین حال محفلی که طی سال‌های اخیر آدم ربائی‌های متعدد و قتل انجام داده‌اند با ارائه اطلاعات اغفال کننده در برخی بولتن‌ها برای مسئولان کشور ذهنیت‌هائی منفی آفریده و آن‌هارا نسبت به‌حقایق غافل گذاشته است. بدین ترتیب اگر ریشه این تشکیلات خشکیده نشود و بر اساس قانون اساسی به مجازات نرسند یك مافیای سیاسی در ایران برای همیشه باقی مانده، امنیت را همواره متزلزل ساخته، نفاق و درگیری داخلی را تشدید می‌کند و در فرصت مناسب دست به کودتا خواهد زد. بنا براین در صورت از ریشه درنیامدن این تشکل هیچ کس امنیت نخواهد داشت و نظام جمهوری اسلامی قربانی مطامع و اعتقادات این گروه خاص خواهد شد.

به یاد بیاوریم که تمام رهبران بلند پایه کشور گفته‌اند ریشه این باند باید کنده شود و مقام رهبری با قاطعیت از ارتباط این باند با قدرت‌های خارجی سخن گفته‌اند و این در حالی‌است که کمیته ویژه با محفلی خواندن موضوع زمینه انسداد تحقیق را فراهم می‌آورد. پس وعده ریشه یابی‌ها چه شده؟ در همه‌جای دنیا وقتی اعضای یك باند ترور دستگیر می‌شوند گام اول فرآیند تحقیق و عملیات اطلاعاتی آغاز می‌شود در حالی که با بازداشت دو نفر در این ماجرا بوی پایان دادن به این پرونده به مشام می‌رسد. پرونده‌ای که بدون شك عده زیادی در آن شریك جرم مستقیم بوده‌اند.

اما تا امروز همچنان از قتل‌های سال ۷۷ یاد می‌شود و بیانیه سازمان قضائی نیروهای مسلح نیز وقایع گذشته را همچنان در پرده ابهام گذاشته است و انگیزه‌ها و دلایل این اقدامات را نه مستقیماً از زبان عاملان قتل‌ها بلکه به زبان تحلیلی باز می‌گوید. به همین دلیل این پرسش به وجود می‌آید که مگر آن‌ها درباره دلایل و علل اقدامات خود چه گفته‌اند که مستقیماً نقل نمی‌شود.

سازمان قضائی نیروهای مسلح ازنقش مطبوعات تشکر می کند و با رعایت انصاف خود موجبات دلگرمی اصحاب قلم و جراید را فراهم می‌آورد. اما چرا درماه‌های گذشته همین جراید را که باید به خاطر این خدمت عظیم تاریخی به ملت ایران و متولیان نظام سیاسی کشور پاداش بگیرند مورد انواع

تهمت‌ها، حمله ها و تهدیدها بوده‌اند؟ چرا دو روزنامه عصر به ویژه ارگان بازجویان و هدایتگران دوره سعید امامی در اطلاعات انواع برچسب‌های وابستگی به اجانب، باندبازی، نفاق، رجعت طلبی و ... را نثار آنان می‌کند و هر روز یکی را به دادگاه برده و بدون توجیه حقوقی مورد قبول عقلای جامعه و اصحاب حقوق قربانی می‌کنند؟ و حتی یك روزنامه عصر که صف خود را از همکاران شبکه قتل‌ها جدا نمی‌کند در سر مقاله خود آشکارا می نویسد:

«جریان اصلاح طلب به تعبیرما همان جریان تجدیدطلب، ضد امام و مخالف آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب است».

یك روزنامه دیگر عصر می‌نویسد:

«امروزه در دو سوی عرصهٔ سیاسی کشور دو طیف ایستاده‌اند: طیف اول توده‌های عظیم مردم مسلمان هستند و ... در سوی دیگر افراد و گروه‌ها هستند که غربیه‌های فراوانی را در میان خود جای داده‌اند و با پوشش برخی خودی‌های غافل و یا تغییر هویت داده و تجدیدنظر طلب به دشمنی با اصول و مبانی اسلام و انقلاب برخاسته‌اند و ...» (۱۲)

عصب مرکزی مافیای خشونت:

چندی پیش در یادداشتی تحت عنوان «رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات» پس از بیان مقدماتی چنین نتیجه گیری شد:

«مطبوعات خاکریز اول کارگردانان خشونت اند. با بسته شدن پرونده مطبوعات، پرونده ادامه قتل و آدم ربائی دوباره گشوده خواهد شد. هرسناریوئی علیه دولت خاتمی و جبهه دوم خرداد درصورت بودن مطبوعات مستقل وآزاد شکست خورده و نتیجه معکوس خواهد داد ... لذا برای کور کردن پرونده قتل‌های سابق و یا ادامه آن‌ها، نخست باید مطبوعات نابود شوند». (۱۴)

متعاقب آن، یك روزنامه عصر از مراجع انتظامی و امنیتی خواست نگارنده این مقاله را به عنوان متهم یا مطلع ماجرای قتل‌ها دستگیر کنند. نگارنده آن مقاله طی نامه مشروحی به‌مدیرمسئول روزنامه‌های فوق ازدلایل وانگیزه‌های این آدرس غلط دادن و نیز روابط آن‌ها با برخی از عاملان خشونت‌ها سخن گفت و همان‌جا در مورد احتمال قوی برای قتل‌سعید امامی توسط مافیای سیاسی ایران هشدار داد اما روزنامه فوق از درج آن نامه خودداری کرد. چندی بعد لایحه تحدید مطبوعات به مجلس رفت و روزنامه سلام نامه‌ای از

سعید امامی را افشاء کرد که نشان می‌داد ارائه چنین طرحی برای محدود کردن مطبوعات از پیشنهادات یا دست کم مطلوب‌های جدی سعید امامی بوده‌است. روزنامه سلام بی‌درنگ به خاطر افشای این نامه توقیف شد. مجموعه رویدادهای مربوط به قتل‌ها و مطبوعات بررابطه مستقیم آن‌ها صحه می‌گذاشت. بنا براین هرچه مطبوعات در موضوع قتل‌های زنجیره‌ای بیشتر پیگیری و سماجت کنند، موجودیت خویش را بیش از پیش به مخاطره می‌افکند. اما ملت ایران نیز بدانند که اگر نسبت به مافیای خشونت در ایران اندکی غفلت ورزیده شود و آنها احساس امنیت خاطر گذشته را باز یابند از تمام ملت انتقام خواهند گرفت و آنان که این پرونده ملی را با قاطعیت پیگیری می‌کنند باید با پذیرش مخاطرات آن، به این خواست ملی ادامه دهند زیرا پرداختن به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای دست نهادن برعصب مرکزی سلسله اعصاب مافیای خشونت است. لذا انفعال روا نیست و خواست ملی پاسخ به پرسش‌هائی است که ماه‌هاست بی‌پاسخ مانده‌اند.

تا کنون در مطبوعات، یك بار از بالغ بر هفتاد قتل و نیز یك بار دیگر از بالغ بر یك صد قتل طی سال‌های گذشته خبر داده شده است. کدام یك از این ارقام مقرون به صواب است؟ خبرها و تحلیل‌های مربوط به اعمال شنیع اخلاقی و قاچاق مواد مخدر که برخی از شخصیت‌های جناح راست از آن با عنوان مفاسد اخلاقی شبکه قتل و آدم ربائی یاد کرده اند (۱۵)

چرا مسکون می ماند؟ مبالغ دریافتی حاصل از فروش قاچاق در اختیار چه کسانی قرار گرفته‌اند؟ ارتکاب ده‌ها آدم ربائی و قتل درتهران و شهرستان‌ها از نظر فنی نمی‌تواند کار یك محفل چند نفره باشد و نیازمند یك شبکه یا مافیای خشونت است. اما چرا همچنان به عنوان قتل‌های محفلی از آن‌ها یاد می‌شود؟ عملیاتی در چنین وسعت نیازمند لجستیك اطلاعاتی است. آیا به‌این‌موضوع رسیدگی شده‌است؟ تعداد آدم ربایان و قاتلان ده‌ها قربانی و نیز عوامل قاچاق و ... چقدر است و آیا آن‌ها شناسائی شده‌اند؟ از طریق شناسائی قاتلان آیا نمی‌توان به آمران و عوامل بیشتری پی‌برد؟ سعید امامی تا کنون چند سفر و به کدام کشورها داشته است و همراهان او چه کسانی بوده‌اند؟ هدف برخی از این مأموریت‌ها چه بوده؟ نقش این شبکه ازجمله سعید امامی درپرونده میکونوس که به منظور نابودی اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی‌ایران صورت گرفته، چه بوده است؟ آقای علی‌فلاحیان چگونه با سعید امامی ارتباط برقرار کرده؟ و زمینه‌های برقراری این روابط چه بوده؟ دلایل رشد عمودی سعید امامی در وزارت اطلاعات چه بود؟ چگونه او جایگزین افرادی شد که ده سال سابقه کار امنیتی داشتند و در سخت ترین شرایط جنگی، امنیت کشور را حفظ کرده بودند؟ تعدادی از معاونان و مسئولان بلند پایه وزارت اطلاعات مانند مرحوم شاهچراغی‌که به نظام خدمت می‌کردند به دلیل تفکر انسانی خود و عدم همراهی با شبکه خاصی در

کاملاً مشخص است. [آن که بر در می‌کوبد شباهنگام – به کشتن چراغ آمده است] کیست که نداند انگیزهٔشب پرستان در خاموش کردن شعله های پرفروغی چون محمد مختاری و محمد جعفر پوینده چه بوده است؟ ما فکر می‌کنیم که ماجرا و انگیزه‌ها کاملاً مشخص است، اما مجریان و به ویژه آمران قتل‌ها، هنوز به طور کامل دستگیر نشده‌اند.

مسئولان پرونده، ملاحظاتی را در عدم ارائه اطاعت پرونده در نظر دارند، از نظر شما این ملاحظات تا چه حد موجه است؟

اگر ملاحظه آنان «امنیت ملی» است باید گفت با روشن شدن موضوع، امنیت ملی تأمین می‌شود. بی اعتمادی به مردم، عواقب به مراتب زیان بارتری در پی خواهد داشت.

وقتی مردم را در جریان واقعیات قرار نمی‌دهند، هرکس هرچه می‌خواهد می‌گوید. قوه قضائیه موظف است که مردم را در جریان قرار دهد و قضیه را مشخص کند. تا کی باید مراقب بود که «روند رسیدگی» مخدوش نشود. بایدبه قضیه صادقانه نگاه کرد. یك سال می‌گذرد، ما حتی نمی‌دانیم باید از چه کسانی شکایت کنیم !

تأمین امنیت ملی و عدم تکرار حوادث خشونت باری از این دست، در گرو چیست؟

ما فکر می‌کنیم اگر محاکمه علنی نباشد، چنانچه طی سال گذشته، کسانی به چیزی پی نبرده، مسائل روشن

نمی‌شود، ما خواهان محاکمه علنی همه مجرمان یعنی عاملان و آمران قتل‌ها هستیم.

محمد نیازی، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح چندی پیش اعلام کرد که تا آخر ماه جاری (آبان) اطلاعات جدیدی از پرونده به اطلاع عموم خواهد رسید. با توجه به اطلاعاتی که تا کنون منتشر شده، از نظر شما ارائه‌ی چه اطلاعاتی ضروری است؟

اعلام اسامی آمران و عاملان قتل‌ها خواست ماست. اما دانستن اسامی آمران، برای مان مهمتر است تا ریشهٔ این گونه جنایات از بین برود.

آمران همیشه مهم تر از عاملان هستند، تلقی ما این است که اگر سعید امامی ۸ سال در مقام امنیتی دست به اقدامات مختلف زده، پشتش به جایی گرم بوده است. او خودکشی کرده اعترافات شش‌ماهه دستگیری‌اش که نمرد، آن را دراختیار عموم قرار دهند، بگویند ۲۲ نفر دستگیرشدگان چه شدند؟ ما خواهان معرفی ۲۲ نفر و محاکمه علنی آنان هستیم.

ما خانواده های داغداری که عزیزانشان توسط قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای به شهادت رسیده‌اند، همچون تمامی مردم آگاه ایران، بار دیگر از مسئولان قوه قضائیه جداً می‌خواهیم که صادقانه مردم را در جریان دقیق ماجرا و ریشه‌های آن قرار دهند. در آستانهٔ سالگرد این عزیزان این حق ماست که

بدانیم عزیزان ما به چه جرمی با دستان چه کسانی به قتل رسیده‌اند.

اگر مواردی از زندگی پوینده به نظرتان می‌رسد که برای عموم جالب توجه است، مطرح کنید.

سخت کوشی از ویژگی‌های بارز او بود و حاصل این سختکوشی تألیف و ترجمه بیش از ۱۵۰ مقاله و ۲۷ کتاب است که تا کنون ۲۱ عدد از این کتاب‌ها منتشر شده است. جعفر پوینده در قلمرو صنفی اهل قلم نیز خستگی نمی‌شناخت و از طرفداران پیگیر و صادق و اصولی تشکیل کانون نویسندگان ایران بود و به حق او را باید از بنیان گذاران دوره سوم فعالیت این کانون به شمار آورد. آن‌چه که پوینده را متمایز می‌کرد، دفاع پرشور، پیگیر، سرسختانه واصولی او از آزادی بیان بود. او می‌گفت: «هرگونه محدودیتی که در قانون برای آزادی بیان تعیین شود، به وسیله‌ای برای سرکوب اندیشه‌ها و آثار مخالف بدل می‌گردند و به همین سبب است که آزادی قلم باید از دسترس حکومت‌ها بیرون باشد. اگر در قانون به دولت اجازه داده شود که محدودیتی برای آزادی بیان قایل شود، در واقع دولت می‌تواند هروقت که لازم دید به بهانه همین محدودیت‌ها، هرگونه منعی را بربیان اندیشه‌ها و آثاری که به گمان خودش نامطلوب و زیانبارهستند به صورت قانونی تحمیل کند. بنا براین آزادی اندیشه و بیان و نشر نباید به هیچ وجه محدود و مقید و مشروط شود. آزادی انتقاد، آزادی

عقاید مخالف، هرقدر هم به نظر عده‌ای ناپسند، زیان بخش و انحرافی باشد، در جامعه مدنی دموکراتیک باید به طور مطلق باقی‌بماند.

... بدا به حال حکومتی که ملتش با اختناق و سانسور و انحراف و فساد «محفوظ» بماند ... فقط کسانی با آزادی بی‌قید و شرط بیان، مخالف هستند که ریگی به کفش خود دارند و از آگاه شدن مردم و آشکار شدن همه واقعیات می‌هراسند.» (فرهنگ و توسعه شماره های ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۷۷)

هنوز چند ماهی از انتشار این سخنان پوینده و به دنبال آن انتشار فراخوان کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران نگذشته بود که وی و پنج نویسنده دیگر که این کمیته را تشکیل داده بودند، به دادسرای انقلاب احضار شدند و پس از چند روز ابتداء، محمد مختاری در ۱۲ آذر ۷۷ در خیابان آفریقا ربوده و خفه شد و سپس محمد جعفر پوینده در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۷۷ در خیابان ایرانشهر تهران ربوده و جسد خفه‌شده‌اش روز بعد در بیابان‌های اطراف روستای بادامک شهریار کشف شد.

چه درخواستی از مسئول رسیدگی به پرونده قتل‌ها دارید؟

از آن‌جائی که آقای نیازی بنا به ملاحظاتی (امنیتی و یا به خاطر لطمه نخوردن به پرونده)، جریان و مسائل پرونده را

مطرح نمی‌کند هرکسی چیزی می‌گوید. در این میان برخی افراد با [...] به تمامی قربانیان مظلوم این ماجرا توهین کرده و آن‌ها را مرتد و ناصبی خواندند. روح‌الله حسینیان در اظهارنظرهای خود گفت که «چهار تا آدم ضدانقلاب در این کشور می‌میرند، همه به تکاپو می افتد». [به راستی] چگونه می‌توانیم در مقابل این همه ظلم و ناسزا و تهمت به شهیدانمان سکوت کنیم؟

حسینیان آشکار جان باختگان فرهنگ مدار مظلوم این سرزمین را که سال‌ها با رنج، زندان، و دشواری‌های مبارزه با رژیم سابق را به جان خریده‌اند به دروغ ضدانقلاب، مرتد، و ناصبی می‌نامد. پشت حسینیان به کجا گرم است که این گونه صحبت می‌کند؟ او تحت این عنوان که خانواده و فرزندان سعید امامی داغدار هستند به دفاع خود از قاتلان، جلوه‌ای حق طلبانه داده است، چه کسی باید پاسخگو باشد؟ این همه تعلل و تردید مسئولان در برملاکردن حقیقت درباره قتل‌ها چیست؟

ما بارها گفتیم علی فلاحیان باید احضار شود. سعید امامی معاون بوده؟ چه کسی در قبال پرونده پاسخگوست؟ آیا واقعاً سعیدامامی که مدت ۸ سال معاونت وزارت اطلاعات را برعهده داشته است پشتش به جائی گرم نبوده است؟ آن پشتوانه چه کسی بوده است؟

در پایان اگر مطلب دیگری دارید بفرمائید.

ما در آستانهٔ تدارك مراسم «سالگرد» هستیم. یعنی نزدیك به یك سال است که چنگال خون چکان سیاهی، پیکر عزیزان ما را در خاك مدفون کرده است. وای که دراین مدت چه مرارت‌ها کشیده‌ایم و چه ساعات پرادباری را تاب آوردیم. اما تاب این رنج ها ما را در برخورد جدّی برای خشکاندن ریشه‌های ترور آزادیخواهان مصمم تر کرده است. آیا می‌شود بی تفاوت بود؟

دل های ما نه فقط قصاص قاتلان که به خشکانیدن ریشهٔ این جنایات خرسند خواهد شد.

روزنامه خرداد ۲۵ آبان ماه ۱۳۷۸

امامی در متن قدرت

مطلب نیمه تحقیقی روزنامه نشاط پس ازانتشار اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح دررابطه با سعید امامی و قتل‌ها.
نشاط شماره ۱۲۵ روزشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۸

امامی در متن قدرت

کمتر کسی ازشهروندان تا کنون صدا و سیمای سعید امامی را باهم شنیده و دیده است واگرهم شنیده و دیده نام او را نمی دانسته است.اما بسیاری ازمقامات سیاسی واطلاعاتی تصویر شفاف تری از او در دست دارند. تصویری تا آن حد شفاف که مانند روح الله حسینیان از او پس از مرگش دفاع کنند. پاره ای از خوش بین ترین تحلیل گران سیاسی می‌گویند حتی عالی جنابانی که سعید امامی روزهای متوالی پیش پای آن‌ها زانو می‌زده و درجلسات خصوصی آن‌ها شرکت می‌کرده

است نیز نمی‌دانستند سعید اسلامی یا امامی خواهرزاده سلطان محمد اعتماد وابسته نظامی رژیم گذشته ایران در آمریکا درسال‌های پایانی حکومت شاه نام خود را از قوامی به امامی تغییر داده است و تا چند سال پس از انقلاب نیز در ایالات متحده به سر می‌برده است. شاید در صورتی که این اطلاعات بسیار مهم به آن‌ها داده می‌شد از این همه نزدیکی نزدیکی سعیدامامی به خود شگفت‌زده می‌شدند. و به او آن قدر اطمینان نمی‌کردند اما احتمالاً حتی آن‌ها هنگامی که عکس صفحه اول یك روزنامه اصلاح طلب را روز پنجشنبه دیدند (عکس سعیدامامی را درآمریکای ۱۹۸۰ یك سال پس از پیروزی انقلاب با صورتی تراشیده وموهای بلند نشان می‌داد) از غفلت خود شرمنده می‌شدند. آیا این عکس نشانگر گذشته غیرمتشرعانه سعیدامامی نبود؟ سعید امامی چنان درمتشرع نشان دادن خود استاد بود که حتی تا تالحظه‌های آخر رسیدگی به پرونده‌قتل‌های زنجیره‌ای نیز توانسته بود مسئولان را به اشتباه بیندازد. به‌این بخش ازاطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح توجه کنید: «آن‌ها موفق شده بودند خود را به عنوان عناصری مؤمن و متعهد جا بزنند و تصورات اولیه این بود که این‌ها با انگیزه دلسوزانه ولی با یك تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند» دراین جاست که یك تحلیلگر سیاسی نزدیك به جناح چپ با لحنی عصبانی می‌گوید: معلوم می‌شود کسانی که مأمور رسیدگی به این پرونده شده بودند در آغاز

با آقایان همدلی می‌کردند» اما یك روزنامه نگار نزدیك به جناح میانه متعرض پاراگراف بعدی اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح می‌شود. آن جا که می گوید: «بعداز گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد که نظام اسلامی چه خسارات بزرگ و ضربه جبران ناپذیری از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می کرد آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل‌اعتماد نبوده‌اند» دراین‌جاست که او غرولند کنان و با طعنه‌ای زیرلب می‌گوید: «ازکجا معلوم که نظام اسلامی تحت تأثیر همین افراد دوستان را دشمن وافراد قابل اعتماد را غیر قابل اعتماد فرض نکند» این روزنامه نگار شب‌هایی را در یاد دارد که سعید امامی با یك پژو به محل بازداشت او می‌آمد و از وی می‌خواست توبه نامه بنویسد.

امامی، مرد پیچیده

اما ماجرای سعید امامی پیچیده‌تر از آن است که با این خاطره‌ها و غرولندها به انتها برسد. حتی اطلاعیه سازمان قضائی‌نیروهای مسلح نیز با انتشاراعترافات امامی نتوانست از پیچیدگی‌های ماجرا بکاهد. یك روزنامه نگار می‌گوید: «با توجه به سطح شایعات موجود در فاصله دوماهی که از خودکشی سعیدامامی می‌گذرد هر فرد دیگری که اندکی از اخبارپشت پرده خبر داشت می‌توانست این اطلاعیه را بنویسد

تنها کافی بود که حرف‌های سعید امامی را داخل گیومه قرار دهد.» تحلیلگران مسائل امنیتی معتقدند مقدار زیادی از پیچیدگی این پرونده به پیچیدگی خود سعید امامی باز می‌گردد. سعیدامامی تا آنجا پیش رفته بود که حتی به گفته سازمان قضائی نیروهای مسلح، وزیر اطلاعات وقت – دری نجف آبادی – را تهدید می کرد: «این افراد ... درجلسه‌ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد. دراینجاست که خبرنگار خصوصی نشاط خبری که باید ۶ ماه قبل آن را منتشر می‌کرد اکنون جرأت می کند بازگو کند. او می‌گوید هنوز چندی از دستگیری رده‌های پائینی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نگذشته بود که بر در ودیوار برخی مراکزی که سعید امامی آمد و رفت می کرد اطلاعیه و نامه‌های بدون امضایی نصب شد که درآن مسئولان رسیدگی کننده را تهدید به افشای مأموریت‌های رسمی می کرد. چندی بعد وزیر عوض شد و کار رسیدگی به سازمان و کمیته‌ی خارج از وزارت منتقل شد. آیا سعید امامی آن قدر نمك نشناس بود که به چنین افشائی دست بزند؟

امامی افشا می کند

اگر بپذیریم او جاسوس بوده است پذیرش چنین کاری از

او غیر منتظره نیست، اما هنوز قاتل و خائن تنها نامی است که مقامات رسمی برای او به کار می‌برند.سعید امامی مرد شماره یك امنیت سیاسی ایران در طول یك دهه رهبری مجموعه‌ای از عملیات هایی در حوزه امنیت ملی را برعهده داشت که افشای هرکدام از آن‌ها می‌توانست ضربه ای جدی به امنیت ملی محسوب شود. سال پیش درحالی‌که یك بار دیگر روابط ایران و آلمان تیره شده بود یك سیاستمدار برجسته چپگرا درجمع خصوصی هواداران گروهش به طنز گفته بود «من نمی دانم چرا هر زمان که روابط ایران و اروپا رو به بهبود می‌گذارد یك اتفاقی می‌افتد که اوضاع را خراب می‌کند» احتمالاً آن سیاستمدار پاسخ خود را دریافت کرده است. با وجود این به نظرمی‌رسد در اطلاعیه روز چهارشنبه سازمان قضائی نیروهای مسلح دیگر اصرار چندانی برای جاسوس نامیدن سعید امامی وجود ندارد. در سراسر آن اطلاعیه تنها از به دست آمدن «برخی سر نخ‌ها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان» درجریان رسیدگی به پرونده سخن رفته بود و این که سیر حوادث به گونه‌ای شکل داده شده بود که گویی وی با کارهایش در نهایت «آب به آسیاب دشمنان می‌ریخته است». یك منبع آگاه این داوری را درمورد اطلاعیه سازمان قضائی نادرست می‌داند. او می‌گوید به زودی اطلاعات جدیدی دراین مورد منتشر خواهد شد. وی شواهد معتبری برای اثبات چهره دیگر سعید امامی ارائه می‌دهد از

جمله آن که او همان کسی است که شاهد «C» دادگاه میکونوس را از ایران فراری داده است. دراین جاست که خبرنگار خصوصی نشاط نیز به یاد می‌آورد درماجرای فرج سرکوهی یك عملیات پیچیده روانی طراحی شد. فرج سرکوهی در تهران گذرنامه‌اش را از دست می‌دهد و فرد دیگری با عکس خودش و گذرنامه سرکوهی عازم آلمان می‌شود. دراین جا بود که به نظر می‌رسید فردی به نام سرکوهی و با گذرنامه او از ایران خارج شده است اما در آلمان چنین کسی دیده نمی‌شود. شاید امامی چنین نمایانده بود که می‌خواهد از دولت آلمان در برابر دادگاه میکونوس باج بگیرد. اما عملاً مشغول انجام پروژه پیچیده‌تری بود. در اطلاعیه سازمان قضائی اعترافات یکی از همکاران امامی چنین ذکر شده است: «انگیزه این عناصر کانون و افراد به قتل رسیده را به قتل رسانیم این بود که محافل ومراکز حقوق بشری تقاضای آمدن به ایران را خواهند نمود و ایران نیز مخالفت خواهد کرد و از نظر بین‌المللی ایران در انزوا قرار خواهد گرفت» هنگامی که نویسنده تحلیل نشاط این گزارش را برای یك کارشناس مسائل بین المللی می‌خواند او به تحلیلی اشاره کرد که درعمق جناح های محافظه کاردولت آمریکا رایج است. آن‌ها می‌گویند «ایران خوب، ایران در انزواست و تندروها بهتراز میانه روها جمهوری اسلامی را در انزوا قرار می‌دهند».

امامی مدیر پروژه حذف میانه روها

آیا پروژه سعید امامی نابودی میانه روها بود؟ شواهدی در دست است که به این سئوال پاسخ مثبت می‌دهند. سعید امامی در سال ۷۶ تلاش بسیار کرد تا محمد خاتمی رئیس جمهورنشود. کسی نمی‌داند فیلم عصر عاشورا را چه کسی ساخته است و سعیدامامی تا چه اندازه با کارگردانان آن آشنا بوده است، اما حداقل اطلاعاتی که وجود دارد ازسخنرانی آن مرد درجمع عالی ترین روحانیون شهرستان‌ها حکایت می‌کند. امامی در آن سخنرانی گفته بود انتخاب خاتمی امنیت ملی ما را با تهدید مواجه می سازد. طی ماه های پس از انتخابات با وجود آن که امامی از کار برکنار شده بود تلاش او برای اثبات حرفش ناتمام نماند. بسیاری معتقدند قتل فروهرها، مختاری و پوینده (و شاید مجید شریف) ادامه حرف امامی بود، حرفی که هنوز نتوانسته است فرضیه او را ثابت کند. اما این تنها پرونده ای نبود که امامی درآن نقش اول را بازی می کرد. طی ماه‌های گذشته پرونده‌های بسیاری وجود دارد که نامی درمقابل آن‌ها قرار نگرفته است.کسی نمی‌داند چگونه ساعت دقیق حرکت اتوبوس توریست‌های آمریکائی در تهران به اطلاع آن گروه شبه نظامی شمال تهران رسیده است تا به آن حمله شود. کسی نمی‌داند قتل احمد میرعلائی، تفضلی و بسیاری ازروشنفکران دیگر چگونه رخ داده است؟ کسی

نمی‌داند ماجرای اتوبوس حامل روشنفکران عازم ارمنستان توسط چه کسی طراحی شده است؟ تنها یك نام، یك چهره و یك جفت چشم در برابر افکار عمومی قرار دارد. چهره و چشم سعیدامامی.

راه‌ها به سعید امامی ختم نمی شود

اما آیا تمام راه‌ها به سعید امامی ختم می‌شود؟ دراطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح به جای برخی نام نقطه چین ... گذاشته شده است آقایانی که به تعبیر اطلاعیه دیدگاه‌های سعید امامی را پذیرفته بودند. افرادی که او را در نظر پیگیری کنندگان پرونده دلسوز جلوه داده بودند و سال‌ها ازاعتماد و دوستی اش سخن گفته بودند یکی از آن‌ها تا به آنجا اطمینانش به سعید امامی را حفظ کرده است که حتی در مجلس ختم او شرکت کرد و دیگری درگفت و گویی از آرامش قلبش هنگامی که دریافت سعید امامی فقط متهم به جاسوسی است سخن گفته بود. آیا آن‌هانیز به این پرونده خواهند پیوست؟ کسی از جسارتی که پشت این پرونده وجود دارد آگاه نیست، اما تقریباً همه می‌دانند که کسی باور نمی‌کند سعید امامی آخرین مرد پرونده قتل های زنجیره‌ای باشد. حتی اگر سازمان های رسمی تلاش وافری به کار گیرند تا بگویند او اولین و آخرین مرد این پرونده بوده است.

۱۵

دیروز با حضور حدود ۴۰۰ نفر

مجلس ترحیم سعید امامی (اسلامی) در مسجد حجت بن الحسن برگزار شد

گروه داخلی - مراسم ترحیم سعید امامی عامل قتل‌های اخیر و معاون امنیت وزیر سابق اطلاعات (فلاحیان) که هفته گذشته در زندان با خوردن داروی نظافت خودکشی کرد، بعد از ظهر دیروز در مسجد حجت بن الحسن در خیابان سهروردی شمالی برگزارشد.

به گزارش خبرنگار ما این مراسم در حالی برگزار شد که هیچ اطلاعیه و نشانی در اطراف مسجد وجود نداشت. دراین مراسم که حدود چهارصدنفرازبستگان و وابستگان وی حضور داشتند پس از قرائت آیاتی از کلام الله مجید و نوحه خوانی

که حاضران نیز همراهی می‌کردند، یك روحانی به نام بحرجد درباره مرگ و ارتباط دنیا و آخرت سخنرانی کرد.

وی در ابتدای سخنان خود گفت : امروز در فقدان عزیزی که به لقا حق پیوسته است تجمع کرده‌ایم.

سخنران افزود :

«حاج سعید امامی مانند همه شربت فصل را نوشید، اما مرگ پایان زندگی نیست و همه انسان‌ها پس از مرگ زندگی جدیدی را آغاز می کنند»

وی همچنین گفت:

«درآخرت ۸ باب برای آمرزش وجود دارد که باب هشتم باب الحسین ع است و شیفتگان امام حسین ع دراین دنیا از این باب وارد می‌شوند و مورد آمرزش قرار می‌گیرند».

پیش از سخنرانی بحرجد یك از حاضران در مراسم از جمعیت خواست بر شهدای مظلوم شیعه صلوات بفرستید.

ضمناً اعلام شد که مراسم هفتم سعید امامی نیز ساعت ۵ و نیم بعد از ظهر روز جمعه در مسجد ضرابخانه واقع در خیابان پاسداران برگزار می‌شود.

فردی که خود را حاج حسین معرفی کرد از خبرنگاران خواست تا از مراسم عکسبرداری نکنند.

گزارشی از مراسم ختم سعید امامی

گروه سیاسی: مراسم شب هفت سعید امامی، یکی از عوامل قتل‌های مشکوک که اخیراً در حمام زندان خودکشی کرده بود، روز گذشته از ساعت ۵ الی شش و نیم در مسجد ضرابخانه برگزارشد.

به گزارش خبرنگار سیاسی «ایران» در این مراسم حجت‌الاسلام زمانی‌طی سخنانی شرکت کنندگان را به خواندن تاریخ ترغیب کرد و گفت: قلم برخی از نویسندگان مثل «آر. پی.جی هفت» است وی همچنین درباره معاد وآخرت سخنرانی کرد. وی در طول سخنرانی خود از سعید امامی به عنوان «حاج آقا سعید» نام می‌برد وظاهراً دقیقا او را نمی‌شناخت، زیرا می‌گفت: «مرحوم حتمابسیارجوان بوده که این قدرشرکت کنندگان متأثر شده و گریه می‌کنند؟ نکته قابل توجه دراین مراسم، حضور پرشمار خبرنگاران مطبوعات بود که سعی می‌کردند به‌هرترتیبی شده باحضور درمراسم اطلاعات تازه‌ای بدست‌آورند. همچنین عده‌ای ازخانم‌های خبرنگار می‌پرسیدند شما از بستگان حاج آقاهستید یاحاج خانم؟ به علاوه مأموری که کارت‌های‌خبرنگاران را بازدید می‌کرد، نظرآن‌ها را درباره سخنرانی حجت‌الاسلام زمانی نیز جویا می‌شد.

گزارش مراسم ترحیم و شب هفت سعید امامی به نقل از روزنامه نشاط در ۲۴ و ۲۶ ژوئن ۱۹۹۹

سعید امامی، سخن می‌گوید

سعید امامی سخن می گوید

متن نوار ویدیوئی سخنرانی سعید امامی در جمع دانشجویان دانشگاه بوعلی همدان در سال ۱۳۷۵ که وی در آن به پرسش‌های دانشجویان نیز پاسخ گفته است.

دراین تاریخ سعید امامی معاون وزیر اطلاعات بوده است. سخنان امامی، همانگونه که ایراد شده، و بدون دخل و تصرف در آن نقل شده است.

افکار فوکویاما که دنیای آخرتی را تحت پوشش سوسیال دمکراسی می‌داند، هم این‌ها خواستار یك حکومت لائیك بودند، خوب پایه های لائیزم هم که مشخص است تفکراتش، برداشت‌های اومانیستی که نسبت به انسان و کلاً خلقت داره که بعضی وقت‌ها هم جالب توجه است. با یکی از

افراد این سرویس‌های غربی صحبت می‌کردم، دعوت کرده بودند ما را آن‌جا، رئیس سرویس آدم جالبی بود و اتفاقاً استاد دانشگاه و جزء اعضای حزب بوده، مدت‌ها بود فلسفه درس می‌داد. در آن دانشگاه درس می‌داده، در آن کشور استاد بسیار پخته ای بود. حدود ۷۰ سال سنش بود و برگشت به من گفت که من احساس می‌کنم شما تیپ دانشگاهی هستی. گفت: یك بحثی را بکنم ناراحت نمیشی؟ گفتم: نه چرا ناراحت بشم؟ گفت بحث را یك وقت به عنوان برخورد با مذهب فکر نکنید. گفتم نه بحث کن جواب میدم دیگه. گفت: شما در اسلام چرا برای زن آزادی قائل نیستید؟ اون فکرکرد من فوراً جا می‌خورم و عقب‌نشینی می‌کنم در صورتی که شما می‌دانید تعداد تحصیل‌کرده‌هایی را که ما داریم درحال تحصیل در دانشگاه‌ها هستند با خیلی از کشورهای دنیا این نسبت بین زن و مرد قابل مقایسه نیست، یا تعداد نمایندگان مجلس که ما داریم در هیچ جای دنیا این تعداد نماینده مجلس نیست. گفت: چرا آزادی قایل نیستید؟ من برگشتم گفتم: من یك سئوال از شما دارم، آیا شما برای مردها آزادی قائل هستید؟ خوب یك کشوراروپائی خودش را مهد تمدن می‌داند. گفت البته شما دیگه بخوبی باید بدانید که آزادی از اصول اساسی ماست. گفتم: خوب این آزادی یا این حقوق بشری که شما مطرح می‌کنید مگر در چهارچوب تفکر اومانیستی نیست که انسان را برایش ارزش و منزلت خاصی

قائل است. خوب بعد از جریانات پروتستانیسم که به وجود آمد اروپا مخالفتی که با کلیسا می‌شد تا آهسته آهسته غرب ماشینی که رفت انسان را درحقیقت به جای خدا بگذاره افکار لائیزم را هم که ریشه‌های تفکر اومانیستی در جامعه است. گفتم که در مباحث حقوق بشر هم مگر حق اختیار و انتخاب را مهم‌ترین اصل نمی‌دانید؟ گفت چرا؟ گفتم در کشورهای جهان سوم که بحث می‌کنید اصل را انتخاب حکومت نمی‌دانید، دمکراسی را مطرح می‌کنید که دمکراسی هم، حکومت مردم بر مردم و در حکومت مردم بر مردم می‌گویند، مردم رأی می‌دهند و یه سری مردم را به عنوان حکومت انتخاب می‌کنند. گفت چرا؟ گفتم من تا این‌جا هرچه گفتم طبق موازین حقوق بشر است و شما هیچ برخوردی نداشتید؟ گفت نه. گفتم پس در الجزایر مردم رأی دادند به حکومت اسلامی در یك انتخابات کاملاً دمکراتیك اما شما آن‌جا اجازه ندادید که حکومت اسلامی برپا شود، ساکت شد یك واقعیتی که جواب برای این سئوال ما ندارد. مأمور افسر اطلاعاتی فرانسه آمده بود به عنوان نماینده شیراك صحبت کرد با من. صحبت می‌کرد و بحثی داشتیم بحث حجاب در مدارس فرانسه که پیش آمد. گفتم شما برای من لائیزم را معنا کن یعنی غیر مذهبی یا ضدمذهبی گفت نه لائیزم معنی ضدمذهبی نمی‌دهد. گفتم پس چرا شما با حجاب مخالفت می‌کنید یعنی اگر غیرمذهبی است همین که هرکس می تواند

کار خودش را انجام بدهد پس در حقیقت آنچه بافتند و در ذهن ما فرو کردند آنچه که واقعیت است و خودشان برخورد می کنند دو تا قصهٔ جداست که فقط فرقش این است که آن‌ها درسش را خوب بلد هستند و می‌توانند بحث را ارائه کنند و ما درسمون را بلد نیستیم متأسفانه و نمی‌دانیم چگونه ارائه بدهیم.عین همین بحث آزادی‌ها که درمحیط دانشگاهها می‌شود وقتی‌که بحث آزادی در محیط‌های دانشجوئی میشه هیچوقت بحث آزادی به معنای بحث آزاد حتی در زمان شاه ما خودمان دانشجو بودیم این جور بود وقتی بحث آزاد پیش می‌آمد اول دنبال آجر بودیم شیشه بشکنیم. بدون تعارف یعنی وقتی بحث آزادی که می‌شد اول فکر تعطیلی کلاس‌ها و ریختن شعبات دانشگاه بهم، ولی آن‌ها میگفتن این شروع آزادیه، ناهارخوری را ریختیم بهم و شیشه‌های دانشگاه را بشکنیم آجر پرت بکنیم، با گارد درگیر بشویم در حقیقت این آزادی ماست، ما آزادیم که آن کس که ما خودمان پا روی سن گذاشتیم وآمدیم جایگاه دیگری نشستیم عجب برداشت اشتباهی از آن کسی داشتیم، آزادی به فضای شیشه شکستن‌که نبوده به معنای انتقال است بله اگر جلوی انتقال فکر گرفته شد یکی از راه‌های اعتراض است شکی در آن نیست آدمیزاد اعتراض میکنه نسبت به هر چیزی و هرکسی، ما تو جریانات مشهد که پیش آمده بود یك حرف قشنگی حضرت آیت‌الله جوادی آملی به من فرمودند که شهرداری

مشهد رفته بود یکسری زمین‌هایی که مدتها بود مردم دنبالش با زحمات زیادی عده ای حتی زندگی خودشان را فروخته بودند وخریده بودند وکلبه کوچکی ایجادکرده بودند این یك درگیری ایجادکرده بود وتواین جریان یك بچه کوچکی افتاده بود وکشته شده بود،این شروع ماجرا بود آیت‌الله جوادی آملی یك نکته خیلی قشنگی را به من گفتند. گفتند که شما اول این را قبول دارید که دفاع از مسکن حقی است که حتی در حیوانات هم وجود دارد و شما هر حیوانی را نگاه بکنید، این یك واقعیت است. این یك حق غریزی است و کاری به انسان ندارد یه کسی آمده پولی داده تکه زمینی را گرفته ساختمانی را ساخته، حالا میخواد با چه بدبختی بره تو آن، یه دفعه میبینه آمدند بالا سر ساختمان می‌خواهند آن را خراب کنند مطمئناً اعتراض خواهد کرد یعنی بعضی از اعتراض‌ها اعتراض‌هائی است که این اعتراض‌ها چه ریشه‌ای داشته ولی بعضی از اعتراض‌ها نه، درمحیط‌های آزاد هم همین برداشت را که از آزادی که در مدل زمینش کردیم متأسفانه در بعضی جاها آزادی اعتراض نداره. خیلی جالب این هست که خیلی از افرادی که بچه گروهك‌ها محسوب می‌شوند و اوایل انقلاب درگیری اصلی با این‌ها بود و سنگر می‌بستن تو دانشگاه و دانشگاه‌ها رو به درگیری مسلحانه کشیده بودند آنان خودشان در جمع بندی این تفکر رسیدن که این نوع تفکر اشتباه است که با این تفکر نمیشه آزادی را ثبت

کرد و اگر به دنبال آزادی است نمیشود با این خواسته های خودش را بیان بکند پس اعتراض باید چهارچوب خودش را داشته باشه در تشکیلات امنیتی هم ماهمین کار را داریم یعنی نگاه می‌کنیم که چه چیزهایی در سطح بین المللی مایه اعتراضه، چه چیزهایی در سطح منطقه و چه چیزهایی درسطح داخلی. درسطح داخلی مسئله ای راکه جمهوری اسلامی عمدتاً با آن روبروست و بیشتر تبلیغات روی آن انجام می‌گیرد بحث حقوق بشر است، حقوق بشر که از ابتدای جمهوری اسلامی، که اسرائیلی‌ها درحقیقت درسازمان ملل یك محفلی راکه از بهائی‌ها واردکردند، تبلیغات شروع شد، تا امروز که اکثر گروه‌ها استفاده می‌کنند از حقوق بشر بر علیه جمهوری اسلامی درسطح بین‌المللی. وقتی که به اصل مطلب شما نگاه می‌کنید می‌بینید که هیچ سنخیت خاصی ندارد بحثی که گالیندوپل مطرح کرد اول بحث شکنجه در زندان‌های ایران بود بعد به این نتیجه رسید که در زندان‌های ایران شکنجه وجود ندارد ولی موارد دیگری است یعنی زندانی را بیشتر از موعد مقررنگه داشتن. حالا این حرف مال سال ۶۱ - ۶۲ است بعد از مدتی بحث شد که مشکل ایران شکنجه و آزار زندانیان نیست، مقوله ای به اسم زندانیان سیاسی نیست چون مقطعی بود که ما پشت سر گذاشته بودیم قطع آزادی بیان است آمدند رفتند با نهضتی‌ها بحث کردند. آن وقت آقای بازرگان زنده بود که بحث های طولانی را با گالیندوپل

کردند و بعد از مدتها ما شاهد این بودیم که آقای امیرانتظام الگوی حقوق بشر در ایران شد. در زمانی که آقای بازرگان نخست وزیر بود یکی از افتخارات آقای امیرانتظام این بود که می‌گفت من در دورانی که نخست وزیر بودم اجازه ندادم نمازجماعت برپا بشه چون معنی نمی‌دهد هرکسی‌که نماز می‌خوانه بره خونه خودش. سخنگوی دولت موقت با چنین مواضعی یعنی طرز تفکر راشما ببینید و بارها ایراد می‌گرفت که یکی از بزرگترین اشتباهات رهبران ایران درگیری با آمریکا ودرگیری با اسرائیل بوده. اصلاً معنی میده ما هویت اسرائیل را قبول نکنیم این حرف امیرانتظام بوده من خودم بارها باهاش صحبت کرده بودم و می‌گفت ما باید اسرائیل را قبول کنیم، آمریکارا قبول کنیم و دراین چهارچوب بین المللی قرار بدیم. چهارچوب بین المللی هم باز تعریف خاص خودش را دارد و این هم جالب است که براتون بگم با یکی از سرویس‌های بین المللی که آمده بودند با ما مصاحبه کنند رئیس سرویس به من گفت یه مذاکره خصوصی داشته باشیم گفتم باشه. دونفری رفتیم شروع کرد به بحث از اسرائیل کرد که اگر شما با اسرائیل رابطه برقرار کنید فتیله حزب الله راپائین بکشید و انتفاضه را یاری ندهید این تحریم‌ها برداشته بشه به شما یاری میشه بحث اسرائیل سخته چون قراربود مذاکره دررابطه با دوکشورباشه مذاکره در رابطه با اسرائیل، ایام هم ایام کشتار در بوسنی هرزه گوین بود منم برگشتم اگه

این طوره منم درمورد بوسنی‌صحبت می‌کنم ادعای شما در حمایت از مردم بوسنی با کشتارجمعی دربوسنی هیچ سنخیتی نداره گفت بگذارید من یك نکته را به شما بگم من این را نه تنها از طرف خودم و دولت خودم میگم بلکه از طرف تمامی دول غربی میگم ما تجربه انقلاب اسلامی یکبار برامون کافی بود و هیچ (یك از) کشورهای غربی نخواهند گذاشت در بوسنی یك حکومت اسلامی پابگیره یعنی خط کشی کاملاً یك خط کشی مشخص است در سطح بین المللی و بحث حقوق بشر که مطرح می‌شود یك بحث اساسی درچهارچوبی است برای تحت فشار قراردادن‌ها.

کتابی است به نام Withness شاهد که توسط رفیع زاده کرمانی نوشته شده است و یکی ازبرادرانش رئیس سرویس ساواك در آمریکا، بعد از دستگیری سعیدی سیرجانی که از طریق این شخص به آمریکا وصل شده بود، برای من جالب بود که رفیع زاده را بشناسم در کتابش قسمتی به نام پرسش و پاسخ دارد می گوید: وقتی شاه در زمان جانسون به آمریکا آمد، قرار شد با مطبوعات جلسه‌ای داشته باشد و از جمله کسانی که سئوال کند (والتر کران کای) ازچهره‌های سرشناس خبری آمریکاست. به ما دستور داده شده بود که به جای برگزاری جلسه، به آن‌ها خاویار بدهید. بعد از هدایا، شاه سخنرانی می کند و می‌رود و سئوال و جوابی هم درکارنباشد، ولی اسم جلسه را به اسم سئوال و جواب تشکیل داده بودند.

امروز که گفته بودند جلسهٔما پاسخ به سئوالات است من یاد آن جلسه افتادم که جریان ما مثل جریان شاه نشود. خیلی جالب است که وقتی شاه گفت من سخنرانی می‌کنم و پاسخ به سئوالات را نمی‌دهم والتر کدان کای گفت: به شاه بگوئید Good luck و آرزوی موفقیت برای شاه کرد و بساطش را جمع کرد و رفت و ما هم این جا نیامدیم که مثل شاه برخورد کنیم. سخنرانی کنیم بلند شویم و برویم. می خواهیم به سئوالات شما جواب دهیم و بحث کنیم، بحث آزادی کنیم مثل یك دانشجوی سابق و یك دانشجوی جدید. نه به عنوان یك مقام امنیتی و یك دانشجو. چون انصافاً ما اعتقاد به این داریم و در گزارش‌هایی که به مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری می‌دهیم که اگر فضای باز سیاسی درمملکت وجود داشته باشد آن وقت توسعه معنا می‌دهد. یعنی توسعه اقتصادی بدون فضای باز سیاسی معنا نمی دهد، به خصوص که قشر دانشجو. چون دانشجو دوکار دارد یکی این که درس بخواند و دیگری این که اعتراض کند.

همین امیرانتظام که درخانه خودش زندگی می‌کند اصرار داره برگرده به محیط بازداشت خودش که یك منزلی بود در شمال تهران و هیچ دلیلی نمی‌بینم که اون برگرده ما بهش آزادی کامل دادیم که اون برنامه های خودش را بکنه چرا که به این نتیجه رسیدیم که حرفهای (افرادی) مثل امیرانتظام دیگه خریدار نداره چون سازمان های حقوق بشری،

میان این مباحث را در بوق و کرنا می‌کند وبعد این یخ می‌کند. مثلاً درهمین یك ماه گذشته ما یك بحث اساسی برای گم شدن فرج سرکوهی داشتیم خوب در تمام دنیا تبلیغات شده بود که فرج سرکوهی که از ایران رفته بود به قصد آلمان برای این که زنش را طلاق بدهد و بچه هایش را برگرداند بعلت این درآلمان برگرداندن بچه ها با یك سری مسائل قضائی‌روبرو است به صورت پنهان وارد آلمان شده بود ودرمنزل یکی ازدوستان بود. ما اطلاعات این را داشتیم وبجا دیدیم موضع گیری نکنیم و سکوت کنیم. بگذاریم همین جور تبلیغات بشه که فرج سرکوهی گم شده تا اینکه فرج سرکوهی به این نتیجه رسید که با این سیستم آلمان امکان ندارد بچه‌ها را پس بگیره وخرج دادرسی بالایی داره. تماس گرفت و عاقبت به داخل کشور آمد و روز جمعه گذشته آمد بعد یکباره فرج سرکوهی که به مدت ۵۰ روزمثل یك بمب خبری درسطح بین المللی بود مانند خبرگزاری رویتر، آسوشیتدپرس و سازمان عفو بین‌الملل، یك دفعه سکوت صد در صد کردند. ما هر روز یك بمب خبری داریم و اگه بخواهیم از لحاظ امنیتی به این مبحث حقوق بشر توجه کنیم باید دنبال آدمی باشیم که یا نمیره یا گم نشه. برای مثال یك سری از دشمنان سعی کردند که فوت امام جماعت کرمانشاه را (ملامحمد ربیعی) را به گردن نظام بیندازند شروع کردند در بعضی از مدارس آن طیف هایی که وابستگی به مکتب قرآن داشتند و یکسری که وابستگی به

کتب افغانی‌ها داشتند و بعضی از تفکرات وهابی دارند تحت عنوان شهادت با این که همه می‌دانستند و پزشك قانونی هم مشخص کرده بود که فوت بر اثر سکته قلبی بوده و این وسیله تبلیغات به دست آن‌ها افتاده بود که تحت عنوان شهادت مبارك علم کردند و یه سری هم به علت اختلاف نظراتی نسبت به سریال امام علی داشتند و جالب این جاست که سریال امام علی، هم عده ای از شیعیان ناراضی هستند که چرا تمام تاریخ را نشان ندادید و هم عده ای سنی‌ها، خوب یك سری انسان‌های مریض خواستند در کرمانشاه بلوا کنند که با آنها برخورد شد که طبعاً یك سری دستگیری‌ها هم بود. مد روز یك مسئله‌ای از لحاظ حقوق بشر وجود دارد. یك روز منافقین کشیش‌ها را کشتند نظام متهم به کشیش کشی می‌شد یك روز امام جمعه اهل سنت فوت می‌کند و نظام متهم به کشتن می‌شه یك روز یك آدم ملی گرا می‌میره جمهوری اسلامی متهم میشه. بحث مرحوم بازرگان بود فروهر گفته بود آیا میشه جمهوری اسلامی را یه جوری مقصر دانست. بازرگان سکته کرده جالبه که وقتی بازرگان به سویس رفت جمهوری اسلامی امکانات خاصی از سفارت فراهم کرد که مرحوم بازرگان را به پزشك برساند. ولی مطمئن باشید که اگر بازرگان درایران فوت می‌کرد یکی از کسانی بود که نظام کشته بود. پس بحث ازاین لحاظ بسته است در داخل کشورطبیعتاً یك سری مخالفین نظام وجود دارند و ما دائم

باید برای این‌ها محافظ بگذاریم که اجل وارد نشود ما محکم بر این ادعا هستیم که ما زندانی سیاسی در این کشور نداریم و برخوردهای منفی در داخل کشور با کسی نمی‌کنیم. سیاست‌های کشور با قبل خیلی فرق کرد، خوب معلوم است. یکی از افراد سرویس‌های اطلاعاتی با من بحث می‌کرد که آیا از منافقین کشتین گفتم بله ما نه تنها منافق کشتیم از گروه‌های دیگر هم کشتیم، زمانی که طرف با گلوله جلوی بچه‌های مارا می‌گیره لباس مبدل میپوشه به اسم سپاه می‌خواست ماشین را ببینه و یکی از برادرهای مارا جلوی زن و مادرزنش گلوله توشقیقه اش زدند وقتی کارت سپاهش را نشان داد آیا ما با منافقین بنشینیم شطرنج بازی کنیم. معلومه که جواب گلوله گلوله است ولی در مقطعی که ما این بحران را در کشور نداریم ما آن سازمان که به اسم سازمان مجاهدین خلق ایران مطرح بوده یك زمانی واقعیتی هم است آن زمانی که جوان بودیم و شروع درگیرهامان بود سال‌های ۵۹ - ۶۰ انصافاً منافقین در کشور حدود ۱۰۰ هزار نفر ملیشیا داشتند درسطح دبیرستان درسطح دانشگاه‌ها بچه‌هایی که عمدتاً گول خورده بودند بچه‌هائی که بعد از دستگیری ریزش بسیار وسیعی داشتند و تعدادی از آن‌ها در درگیری‌ها کشته شدند و الان هم کل سازمان مجاهدین خلق در بغداد که تازه مریم رجوی هفته ها پیش از فرانسه به بغداد آمده است که خودشان را آماده کنند برای انتخاب تیم های

تروریستی که به داخل کشور بفرستد، ۱۸۲۵ نفر است. و این را بدون ادعای می‌گوییم که سرویس یکی از کشورهای دوست دعوت کرده بود گفت ما از هیچ گروهی که مخالف ایران بشه پشتیبانی نمی‌کنیم. من گفتم شما از گروهك مجاهدین خلق پشتیبانی می‌کنید که این‌جا هم دفتر گزینش دارند هم ستاد داخل دارند گفت من متأسفم که منابع دارند غلط به شما گزارش می‌دهند که ما بهمون برخورد من گفتم در جایی از داخل اطلاعات با شما صحبت کردند و یك قالیچه به شما به این اندازه دادند ایشون یه دفعه گفتند اصلاً قالیشون بدرد نمی‌خورد. و ما دانستیم اولین گروه سلطنت طلب درکشور این‌ها ریشه دوانید. کودتای نوژه از کشور این‌ها پا گرفت. درموردمنافقین هم گفت مثل صافی سوراخ هستند. ما از طریق شبکه‌های منابع آن قالی را تهیه کردیم و از طریق ترکیه به عراق بردند و از طریق عراق برای سرویس بدهند. این شخص گفت این که گیرش افتاده من بقیه را مفت بچسبم. من بر گشتم گفتم ما معتقد هستیم منافقین در این جا پایگاه دارند گفت خوب اگه راست میگی آدرس بدهید که ما آدرس خانه های منافقین را دادیم، برای اقامت رفتیم هتل به بچه‌ها گفتم کنترل بکنید امشب سرویس می خواد چی‌کار بکنه ما اطلاعات را جمع کردیم رفتیم اون شروع کرد شوخی کردن با ما حالا دفعه قبل که این‌ها می آمدند با ساواك مذاکره می‌کردند رئیس میز ایران یك زن بود و به من گفت که ما به

احترام شما این زن را برکنار کردیم من گفتم نیازی نبود شما این زن را برکنار کنید می‌توانست از همون صبح با من همسفر بشه تا امروز هیچ مشکلی نداشتیم دید که نخیر ما باز برخورد می‌کنیم وتیپی نیستیم که بسته برخورد کنیم خودش را جمع کرد گفتم آدرس‌ها چه شد گفت بله متأسفانه شمارا گول زده بود آدرس‌ها دقیق نبود این خانه یك پیرزن و یك پیرمرده این خونه اصلاً مسکونی نیست. خوب گذاشتم حرفهایش را بزنند منم اشاره کردم به رئیس میزایران که به قول خودش عوضش کرده بودند که زن نباشه یه مردی بود گفتم این آقای فلانی اسم اصلی آن را هم گفتم، شخصی که با منافقین همکاری می‌کرد و به ما اسم عوضی گفته بودند در صورتی که ایشون با منافقین همکاری داشت گفتم آقای فلانی گفت نه ایشون آقای فلانی‌هستند گفتم نه همین ایشون دیشب ساعت ۱۱ شب ۳ تا خانه از خانه‌های منافقین را خالی کردند اینم آدرس جدیدی که منافقین را بردید وقتی بر گشتیم گفتم شما بامذاکره با ساواك چیکار می‌کردید گفت من یك نکته‌ای را به شما بگم من سه بار با نصیری مذاکره کردم و ایران را هم جزو یکی از سرویس‌های اطلاعاتی قوی می‌دانستیم که آموزش دراسرائیل وآمریکا دیده بودند شما که آمدید ما فکر کردیم طبق معمول یه تعدادی‌آخوندگذاشتند بالای سرساواکیها وآن‌ها هم دارند کار می‌کنند اصلاً فکر نمی‌کردیم یه تیپ دانشگاه دیده وخارج رفته سرویس اطلاعاتی ایران را تشکیل

داده‌اند ومن بدون اغراق بگویم من درسه مذاکره قبلی با ایران را وقتی مقایسه می‌کنم با این یك مذاکره ای که با شما دارم اصلا به هیچ وجه در منطقه خاورمیانه سرویسی را به توانمندی سرویس اطلاعاتی ایران ندیدم. چون در مقابل هر بحثی ما جوابی برایش داشتیم. من یادم میاد بحث در مورد اکراد شد من به بچه ها گفتم یك چارتی را آماده کرده بودند و آورده بودند همه اعضای گروه کومله حزب دموکرات چه جناح حاکمه - چه جناح ارتجاعی، هرگروه ضد انقلابی که در این چارت قرار داشتند حتی یك نفر تفنگچی ، گفت شما که آنقدر نفوذ در داخل سازمان‌ها دارید چرا با آنها برخورد نمی کنید گفتم ما در داخل کشور اگر وارد بشوند برخورد اساسی می‌کنیم چهارچوب امنیتی ما این است که محدوده امنیتی ما دم مرزهاست که وقتی تهدید را از خارج به داخل ببینیم محدوده را گسترش می‌دهیم بله مثل جریان انتخابات ما احساس داریم که یه سری از گروه‌ها می‌خواهند صندوق‌ها را آتش بزنند محدوده را گسترش دادیم. به خارج کشاندیم می‌بینیم امنیت در داخل کشور امن است محدوده را بسته می‌کنیم نگرانی هم نداریم از این خبرها چون شما نسل آینده مدیران هستید می‌گویم ما در۶ ماه اول سال گذشته ۵۸ مورد گزارش بمب داشتیم که وارد شدند و فقط ۲ مورد منفجر شد بقیه اش به دست سرویس اطلاعاتی افتاد اگر یکی بگوید حرم مطهر امام رضا چی؟ اول باید بگویم ما ۱۴ روزقبل به سرویس خراسان

گفته بودیم و می‌دانستیم منافقین از یك سال و نیم قبلش دارند طرح ریزی می کنند که یه سری انفجار انجام بدهند یه فردی به اسم محمد حسینی ارباب را فرستاده بودند پاکستان که سازمان مجاهدین اهل سنت را تشکیل دهد و یه سری از اشرار و اهل سنت را هم جمع کرده بود که زیر نظر وهابیون دوره آموزشی ببینند. بعد در افغانستان دوره نظامی آموزشی دیدند. این سازمان سه روز قبل از این که اعلام موجودیت بکند محمد حسینی ارباب در یك درگیری در پاکستان کشته شد و این سازمان منحل شد. یعنی اطلاعات نوع کار بود مثل تیم‌هایی که می‌خواستند ازخرمشهر و قصر شیرین وارد بشوند اطلاعات بود حتی از آذربایجان شوروی می‌خواستند با پوشش بازرگان وارد شوند اطلاعاتش بود پس مشکل‌مامشکل امنیتی نیست که یك گروهی تشکلی سازمانی مثل چند وقت پیش که یه سری دانشجویان با خواندن کتابهای دکتر شریعتی به این فکر رسیدن که تنها راه مبارزه با جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه است افتاده بودند دنبال مواد منفجره و کپی و استنسیل، ۳ ماه بود هنوز شکل نگرفته بود جمع شدند ۱۴ نفرهم عضو این گروه بودند ما تعارف با فاز مسلحانه نداریم. این فاز امنیت کشور را بهم می‌زند عقیده سیاسی جداست ما باید مانع بشویم عقیده سیاسی تبدیل به تحرك نظامی نشود، تحرك نظامی یه خط کشی قرمز امنیتی جمهوری اسلامی، هر تحرك نظامی را

تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی با آخرین قدرت جواب می‌دهد و تعارفی ندارد تشکیلات نظامی به معنای مخدوش کردن امنیت عمومی است. و ما به عنوان حافظان امنیت عمومی با تشکیلات نظامی برخورد خواهیم کرد. اما چرا در مورد تشکیلات سیاسی درحوزه‌های مختلف دچار مشکل می‌شویم؟ یکی بدون تعارف کج سلیقگی است یه مورد در آموزش و پرورش یکی از استان‌ها اتفاق افتاده بود. مسئول امور تربیتی به دختری که دوست پسر داشت جلو همه با او برخورد کرده بود و این دختر بعدش خودش را آتش زد. ما به شدت با این مأمور تربیتی برخورد کردیم واعتراض کردیم که چرا با این دختر چنین برخورد کردید که این خودش را آتش بزند خیلی‌ها می‌گفتند شما چرا این جوری برخورد می‌کنید گفتم بله حیثیت افراد بازیچهٔ دست یك فرد نیست که اسلامی یا غیراسلامی بودن را تعیین بکند؟ اسلامی بودن یا غیر اسلامی بودن چیست؟ معیار چیست؟ آیا دانشگاه‌های ما که یك سری واحدهای معارف واردش بشود اسلامی شده؟ آیا رشته پزشکی ما که یك سری واحدهای فقه و معارف واردش بشود اسلامی شده؟ در تفکر سیاسی هم باید همین را معنا کنیم که نیروی برانداز کیست؟ نیروی غیر برانداز کیست؟ نیروی معتقد کیست؟ تشکیلات امنیتی وظیفه برخورد با نیروی برانداز را دارد. از کانال درست اعتراض خودشان را بگویند نه این که درگیر دسته بندیهای خاص بشوند و برای ما

مشکل بشود کج سلیقلگی‌ها متأسفانه بیشترین ضربه را در جمهوری اسلامی ما زده که این کج سلیقگی‌ها آنقدر هنر بالایی بوده که اگر در سینما بوده ما جایزه اسکار می‌گرفتیم که خیلی راحت می توانیم عده ای را زده کنیم در صورتی که هیچ دلیلی برای زده کردن آن‌ها نیست مثل همین سینمای خودمون یه سری به دلیل همین می‌خواستند به‌جشنواره امسال فیلم ندن وبرن یه عده‌ای هم رفتند خوب توی دنیا ۱۲۵ کشور هستند که فیلم می‌سازند از این عده ۲۵ کشور صنعت فیلم سازی دارند به این علت که سینما پا گرفته وما صنعت سینما داریم مگر می‌توانیم روی سلیقه خودمان به فلان کارگردان بگوییم جمع کن برو دنبال کارت. باید نگاه کرد که چیکار کرده خوب تو خارج می‌بینید کسی را به عنوان آس برنده دارند که‌یهودی‌ها قوی ترین هستند. اسپیلبرگ که آلمانی بود و الآن در آمریکاست ۲۵ فیلمی که ساخته صحبتی از یهود نیست. فیلم هایی که دهان همه باز می‌ماند مانند کوسه (آرواره) که به دلیل چند بعدی بودن درخارج کشورعینك مخصوص می‌گذارند از تکنیك بهترین استفاده را کرده است. یا ET که خیلی مشهور است فیلم پارك ژوراسیك که تکنیك زیادی به کار برده است. بعد ازاین سمرست شیندلررا میسازه که رفتار بازندانیان یهودی است. برای این فیلم ۷ جایزه اسکاربرده. برای آژانس یهود کار می‌کند که تمام این سال‌های سال‌ها را طبق سناریوی آژانس یهودی ها رشد کرده این

شش میلیون یهود یك جفنگ تاریخی است کل کشته یهودی‌ها در جنگ دوم ۲۵۰ هزار نفراست. ما در مقابل مخملباف را داریم که وقتی توبه را ساخت انصافاً بچه مسلمونها احساس غرور کردند که یه کسی داره داستانی را که مثلاً شهید دستغیب به تصویری درآمده و درواقع تئاتری است و سینما نیست و آنچه را که مخملباف در توبه ساخته تئاتراست بعد فیلم بایکوت که اکشن می‌شود که شکل دارد ویك مفهوم بسیارخوبیست که بریدن یك زندانی چپ که مسلمون می‌شود. شاید برای بعضی‌ها که قبل از انقلاب زندان نبودند مطرح نباشه ولی واقعاً یکی از مسائلی که درزندان‌ها برای نیروهای مذهبی مطرح بوده رویارویی با چپی ها بود که وحی را زیر سئوال می‌بردند بعضی از ما نمی توانستیم جواب بدهیم کلاً به ریشه نبوت می‌زدند و اتفاقی که در سال های ۵۴ - ۵۲ افتاد و سازمان مجاهدین خلق یه دفعه تبدیل شد به سازمان مارکسیستی خوب این‌ها قصه های زندان است که یك یك می‌گذاشتیم برای این مخملباف به عنوان یك زندانی در بایکوت این را خیلی قشنگ نشان داده بریدن یك چپی که دم‌مرگ می‌فهمه چیزی غیرازخدا نمی‌تواند او را نجات بدهد.

عروس خوبان، توی این مسئله تغییر می‌کند از صحنه سینما که داشت نشان می‌داد آرم نیز بر روی صحنه سینما و یه دفعه شعار حضرت امام آمد در رابطه با فقر و غنا من برگشتم گفتم مسئله دار میشه گفتم بنز را نشان می‌دهد روی

شعار امام بگرده، مسئله دار است و بعد در طول فیلم معلوم شد که در فیلم آنجایی که می رفت شناسنامه بگیره، سیستم اداری که هیچ انقلابی در آن نشده است، مقایسه می‌کرد با سیستم جبهه. تا این که شب‌های زاینده رود و نوبت عاشقی واقعاً بعضی موقع‌ها باید اسم فاجعه روی آن گذاشت و آن اینست که چرا یکدفعه یك نیروی مسلمان این‌جوری این گونه می‌شه و یك نیرویی مثل اسپیلبرگ آنجور رشد می‌کند من خودم میگم علتش عدم سعه صدر جامعه بوده یعنی اگر در دست فروش گیر نمی‌دادیم به مخملباف، یا دربعضی از مسائل دیگر را در رابطه با مخملباف گیر نمی‌دادیم که یکی ازآقایان بیاید درمصاحبه‌اش بگه مخملباف مسلمون نیست چون ریش نداره که اینم به دفاع برخیزه و عمداً از آن به بعد ریشش را بتراشه ما دچار این مشکلات نمی‌شدیم ما همه جا از این چیز را داریم ما کار نداریم این جمعی که این جا نشسته تفکر این وری داره یا آن وری چپ راسته دارم بحث امنیتی می‌کنم این فیلم لیلا بامن است نگاهی زیبا به جبهه دارد. من وقتی سینما رفتم دیدم که اکثر آدم‌ها فکلی و خانم‌های بدحجاب هستند و عمیقاً این فیلم رویشان اثر گذاشته بود ولی در تمام فیلم که این‌ها با فیلم گریه می‌کردند و می‌خندیدند و می‌فهمیدند تمام جبهه را احساس می‌کردم اگر چه به عنوان فکاهی بود و همه می‌فهمیدند همین که ازسینما آمدیم بیرون چندنفر بچه‌های کم سن وسال ۱۶ - ۱۷ ساله که چیفیه انداخته

بودند با اینهایی که درداخل سینما بودند وکاملاً تحت تأثیر فیلم بودند برخورد کردند من خودم شاهد بودم که یه سری از خانم‌های بدحجاب موقعی‌که داشتند می‌آمدند حجاب‌ها را درست می‌کردند و شروع می‌کردند به توهین کردن که یه برخورد زشتی کردند که هم اثر فیلم از بین رفت و هم اثر امر به معروف چرا من این را برای شما میگم چون برادر اگر که برادر حزب اللهی حقی با چهارچوب خاصی برای جمع کردن و جذب افکار دیگران باید داشته باشیم اگر حرفمون دلیل و منطق داره ولی اگر نه کلاً دیدگاهمون اینه که اسلام اینه انتخاب اینه هرچی من گفتم است تا در تموم تشکیلات نظامی دگماتیسم بیشترین اثرات را داشتند یك دانشجو می‌تواند دگم باشه یکی از بحث‌هایی که می‌شود دکتر سروش است که خودش نشسته تو انگلیس ولی بحث‌هایش هنوز در دانشگاه‌هاست که درگیری‌است من به یکی از آقایون گفتم که شما زیرآسمون جهان داریوش شایگان را خواندید یکی از علت‌ها که مترجم این کتاب خانمی است به اسم نازی عظیما من هرچه متن را می‌خواندم نمی‌توانستم قبول کنم که این کتاب را به نظر می‌آید دختری بین ۲۵ - ۲۷ ساله باشه از فرانسه و انگلیس ترجمه کرده باشه از بس شیوا و روان بود افتادم دنبال کار که دیدم نازی عظیما که مترجم خبره‌ای است خانم ۵۷ ساله ای است که فهمیدم این کتاب را ترجمه نکرده کتاب راخود شایگان نوشته چند نفر را در زمان شاه برای

آموزش خاص الهیات به دانشگاه فرستادند بین این‌ها یکی دکتر حسین نصر بود یکی همین داریوش شایگان که مادرش تاجیك بود و پدرش از تجار تبریز. که از ۱۴ سالگی از کشور رفت بیرون رفته سویس و فرانسه دوره دیده بود به ادعای خودش که درست است مدتی شاگردعلامه طباطبائی بوده که در بحث‌های هانری کوربن با طباطبائی حضور داشت بعضی موقع‌ها دکتر حسین نصر ترجمه می‌کرد بعضی موقع‌ها شایگان. چند صفحه خیلی قشنگ در حالات علامه است یك شبی که جلسه‌ای بود و این محفل جمع نمیشه و علامه در مورد قیامت و برزخ حرف میزنه که شایگان دگرگون میشه ولی دگرگونی او دایمی نبوده است. خودش یقین دارد که علامه طباطبائی خیلی چیزهارا می دیده زیر آسمان جهان. که زیر آسمان زیرآب ایدئولوژی را زده زیرآب دین را زده و این کتاب اجازه چاپ گرفتند و دست خیلی‌ها می‌چرخه هیچکس توجه نمی کند. یك میلیونیم حرف‌هایی که سروش می‌زند قابل مقایسه با شایگان نیست یعنی اقلاً ما اطلاع داریم آقای سروش نماز می‌خونه. او نماز هم نمی‌خونه. چی میشه یه جوّی یه دفعه دانشگاه ها را میگیره حوزه علمیه را نگران میکنه که ای وای دین رفت وای وای اسلام رفت. چون ما طریق انتقاد و اعتراض را بلد نیستیم در مقابل هم عده ای که می‌بینند درست حرف بیان نمیشه سعه صدر پذیرش را ندارند و بزرگترین مشکل فرهنگی کشور است. اگر جناح های

دانشجوئی در مسائل سیاسی که وارد بشوند به عنوان کادر حرفه‌ای که وارد می‌شوند اوضاع بهم میریزه الآن ما انتخابات ریاست جمهوری داریم چرا نباید آزادانه بحث کنند که کدام کاندیدا خوب است و کدام رأی بیاورد کدام نه چون بعدش دانشجویان تبدیل به حرفه ای‌های سیاسی می‌شوند، یعنی چی، می‌کشد توی جناح خاصی که منِ خودش را می‌خواهد جا بیندازه نه آنچه فکر کرده و اندیشیده و به نتیجه رسیده است. می‌بینید بعضی از کتاب‌های مبتذل فروشش بیشتر از کتابهای سیاسی پخته است الآن رمان فروش زیادی داره چون تأثیر زیاده ولی چرا؟ آیا تیپ دانشجویی نباید تاریخ بخواند؟ توی کتاب‌های تاریخی که می بینید چقدر فجایع در این کتاب‌هاست من نمی‌خواهم دراین کتاب‌ها چی است که دوباره سلطنت پهلوی ورضاشاه را دارند عَلَمش می‌کنند. افراد فاسد زمان پهلوی را به عنوان مشاهیر زمان مطرح می کنند، بگذریم. اگر چه درد دل زیاد دارم ولی یك نمونه برای فهمیدن شماست

یك نمونه را در این رابطه اشاره می‌کنم و آن هم سعیدی سیرجانی است. وقتی اورا بازداشت کرده بودند اول بچه‌ها او را از ستاد مواد مخدر تحویل گرفته بودند او فکر می کرد اینجا (بازداشتگاه) وزارت است که می‌آید بچه ها او را شلاق می زنند خیلی هم سفت گرفته وارد بازداشتگاه وزارت اطلاعات شده بود و گفته بود مرا بکشید مرا تکه تکه

بکنید کلامی حرف نخواهم زد بچه ها گفتند تو دیگرتحویل وزارت اطلاعات شدی وبردار کاغذ بنویس گفته بود قلم و کاغذ برای چیه؟ شما چماقدارهستید. مگه شما سواد دارید من فکر می‌کنم شما یك آدم بی سواد هستید هرچه خواست بار کرد من به بچه‌ها گفتم با او مدارا کنید یك شعری نوشته بود خطاب به مقام رهبری و به بچه‌ها گفته بود شما که سواد ندارید ولی رهبرتان که در رابطه با حافظ صحبت دارد و فرد باسوادیست بروید بدهید رهبرتان جواب بدهد. نوشته بود:

که حضرت الله آیت الله خامنه ای،
ای‌آن که تو را ملك ادب زیر نگین است
حکم تو روان بر دل ارباب یقین است
در دولت اقبال تو کارآیش دین است
با اهل ادب شیوه رفتار چنین است.

زیرش نوشت سعیدی سیرجانی.

یه نفر گفت بده ماجوابش را بدیم گفتم سعیدی سیرجانی ۳۰ سال استاد دانشگاه بوده ۱۷ جلد کتاب نوشته. این کاغذ یك سند تاریخی‌است. سعیدی می گفت هیچوقت تو عمرم کسی چنین به من پاسخ نداده. نوشت:

جناب آقای سعیدی سیرجانی،
با آن که منافق صفت و دشمن دین است
در بین همه اهل ریا دُر ثمین است

با منقل و وافور و مِی و باده قرین است
با همچو کسی شیوهٔ رفتار همین است.

ده دقیقه بعد از خواندن شعر در زد که مرا بیرون بیاورید می‌خواهم توبه کنم. گفت می‌خواهم غسل توبه کنم. نوارها و فیلم بازجوئی‌های ایشان را داریم حدود ۱۷۰۰ صفحه مطلب نوشته که چرا با روحانیت و اسلام تا کنون مخالفت کرده است. می‌گفتند اگر سعیدی سیرجانی جبهه‌ها را درك می‌کرد، این‌گونه باروحانیت مخالفت نمی‌کرد بعداً گفت خواهش می‌کنم مرا ببرید جبهه. رفت جبهه. در قسمتی که داشتند شهدا را با بیل میکانیکی بیرون می‌آوردند خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بود و الآن فیلم‌هایش هست و ما می‌خواستیم این فیلم را در برنامه «هویت» نشان بدهیم گفتیم حیفه، زیرا سعیدی سیرجانی دیگری را این فیلم دیدار از جبهه نشان می‌دهد و این آن سعیدی سیرجانی که «هویت» می‌خواست نشان دهد، نبود. او در آن فیلم دارد زار زار گریه می‌کند.

درسالگرد امام هم آمد حرم امام و یك شعری درباب امام و مقام رهبری گفت. می‌گفت این‌جا جائی است که باید فرشتگان پرپر بزنند. چی او را تغییر داد. یکی برای شعره ... چون او خودش را برای شلاق آماده کرده بود یك روز من بهش گفتم آقای سعیدی سیرجانی چیزی که دوست داری چیه؟ من را نمی‌دانست چیکاره هستم. ما یه خانه‌ای را برای

او گرفته بودیم با باغچه و استخر، چون مبتلا به آنفیزم بود و ریه‌هایش هواگیری نمی‌کرد گفت من هوس کردم اردہ خرما. من هم بهش گفتم ویار کردی گفت چقدر شما شوخی. رفتم برایش از جنوب تهران گشتم آوردم بعد وقتی فهمید من کی هستم و نمی‌توانست باورکنه گفتم من احساس کردم تو احساس مرا فهمیدی ارزش من را فهمیدی خب من می‌خواستم با تو راه بیام خوب برادرها و خواهرها ما هرکدام ارزش داریم ارزش‌ها تنها چوب و چماق نیست ما خیلی راحت ارزش ها را جلب می‌کنیم چون همین ارزش‌ها بود که دانشجو را جلب کرد کافر را جلب کرد و تمام مردم پشت سر رهبر شعار جمهوری اسلامی می‌دادند. مگه غیر از اینها بود؟ آیا تفکر اسلامی حضرت امام که نیروی دانشجو را جذب خودش کرد غیر از این بود؟ به طوریکه شب‌ها خواب می‌دیدم امام دستور داده ورفتیم همان جا شهید شدیم. این تفکر اسلامی تغییری کرده؟ نه آیا جمهوری اسلامی به عنوان یك حکومت به مملکت خیانت کرده نه. من این را به ضرس قاطع می‌توانم بگم هیچ حکومتی مثل جمهوری اسلامی به مردمش خدمت نکرد. نه این که خودم جزو این حکومت هستم من از دور هرکجا که نگاه می‌کنم این را می‌بینم در زمان جنگ آقای رفیق دوست رفته بود پیش حافظ اسد که آقا چند تا از این موشك‌های اسکاد به ما بدهید چون در زمان جنگ لبنانی‌ها یه دفعه فروش را قطع کردند. رفیق دوست گفته بود وضع ما خرابه بعضی

وقت‌ها تهران دوساعت برق نداریم حافظ اسد خندیده و گفته آقای رفیق دوست شما می‌دانید ما در دمشق روزانه ۸ الی ۱۶ ساعت برق نداریم آیا این میزان سازندگی کافی نیست؟ البته برای من میزان سازندگی معیار نیست برای من رشد ارزش‌ها معیار است رشد اضافی مطرح است ولی آیا این میزان‌ها، در زندگی کافی نیست آن همه مشکلات در آن زمان چیز ساده ای نبوده مثل این که ما یه دستگاهی از سوئیس خریدیم این دستگاه تولید مواد شیمیائی برعلیه آفات گیاهی بوده و استفاده زراعی داشته دیگه هیچ استفاده دیگری نداشته اسرائیل فکر کرده بمب شیمیائی است و سه بار در فرودگاه سوئیس وسیله موساد آن را منفجر کرد و آن شرکت قراردادش را با ما بهم زد که در جنگ چه کشیدیم و چه شد طرف سلطنت طلب از خارج کشورآمده بود مسئول حساب‌های شاه بود. بویی به مشامش رسیده بود که بتواند بعضی از اموالش را پس بگیره او خانه زاد شاه بود و هنوز لفظ اعلیحضرت و علیا حضرت داشت آدم مسنی بود من به او گفتم ما چی مون برای شما که در خارج هستید جالبه؟ گفت همین که دوام آوردید و حکومت کردید حالا آقای قرائتی شوخی میکنه که ما این شوخی را نداریم ولی گفتند آخوند که سوار یه خری بشود به این آسونی از خر نمی‌تونی پیاده اش کنی حالا که ما سوار این قدرت و حکومت شدیم، به این راحتی پائین نمی‌آییم. باز من به اون آقا گفتم چه چیز بیشتر

جلب توجه را کرده؟ گفت بیشترین آن مسئله جنگ بود و گفت من سال ۵۰ - ۴۹ رفتم اتاق شاه دیدم داره قدم میزنه گفتم خاطر ملوکانه را چی مکدر کرده اعلیحضرت فرمودند جنگ عراق. عرض کردم چه جوری با این‌همه نیروی دریائی و هوائی داریم و شما می‌دانید ایران به عنوان ژاندارم منطقه پمپاژ می‌شد خیلی قوی بود و بیشترین خرید نظامی در آن زمان بود. اعلیحضرت فرمودند این‌ها همه یال و کوپال است، ما ۳ روز بیشتر در مقابل عراق دوام نمی‌آوریم و ما همیشه تعجب می‌کردیم با خاندان پهلوی، که شما چگونه ۸ سال مقاومت کردید. آن موقع که ناله می‌کردیم که در جنگ خلیج فارس با پول عربستان و سوپراستاندارد فرانسه و آواکس آمریکائی جنگ میچرخه بعد از آن جنگ معلوم شد که هرکی چقدر پول داده و دعوا شد که پول‌ها چی شد. بعد معلوم شد که ما با دنیا در جنگ بودیم. انصافاً در طول تاریخ نگاه کنید که کی بوده ایران جنگ با خارج داشته باشد وخاکی را از دست نداده باشه. غیر ازحکومت جمهوری اسلامی در سده اخیر چه زمانی بوده که یك پیام از ایران به خارج انتقال داده باشه و این پیام حامی پیدا بکند در بوسنی در سودان، کشورهای آفریقائی دیدید که چگونه پیام ما جلو رفته در کشورهای آزاد شده شوروی. ما در این جا شاید بحث شیعه و سنی داشته باشیم ولی در کشورهایی که با ما دشمنی ندارند چنین بحثی نیست. بله عربستان سعودی به عنوان یك کشور عربی و وهابی بحث

شیعه و سنی را داره و مسئله را دامن میزنه و مرکزیت این بحث را در پاکستان گذاشته و سپاه صحابه را که درسال ۱۹۸۱ برای مقابله با انقلاب ما تشکیل داده است. در دنیا چه زمانی پیام ما این قدر خریدار داشته یعنی ایران به عنوان یك قدرت هیچ وقت مطرح نبوده و تا امروز دامنه اقتدار نداشته ولی دامنه اقتدارش از مرزها گسترده شده.

یکی از این کشورهای اهل سنت منطقه با ما تماس گرفته بودند که ما به شما اعتماد داریم بیائید زن و بچه مارا ببرید به آنها گفتند کجا ببریم آن‌ها گفتند ببرید قم آموزش بدهید. ما گفتیم قم آموزش شیعی می‌دهند گفته بود من کاری به این کارها ندارم هرچه را که خمینی گفته بود احیاء کنید. برای این‌ها خوب پس در حقیقت پیام امام انتقال پیدا کرد به دنیا برای من جالبه که یه عده می‌آیند در داخل کشور نقد حکومت جمهوری اسلامی را می‌زنند درصورتی که در خارج ازکشوراین همه خاطرخواه داریم چرا؟ درمصر وجاهای دیگر برای حکومت اسلامی له له می‌زنند ولی در ایران یه عده ای به حکومت اسلامی انتقاد دارند آیا علتش این نیست که ما فرهنگ اعتراض و انتقاد را یاد نگرفته‌ایم ودرطول ۲۵۰۰ سال تاریخی که گذراندیم سعه صدر را یاد نگرفته‌ایم. شما ببینید امام جعرصادق (ع) می‌نشستند و یه نفر ملحد کسی که هیچ کسی را قبول نداشت صحبت می‌کرد و امام هم جوابش را می‌داد. دانشجوی عزیز ما باید بداند ما جواب

داریم اگر خودش جواب نداره ما جواب داریم. اسلام جواب داره. حکومت اسلامی جواب داره. یه نفر چپی با یك بچه مسلمون ما بحث می‌کرد اگر تومیگی اسلام برای همه چیز جواب داره برای هر چیزی پاسخ داره بگو ببینیم اسم من در قرآن هست یا نه؟ آن بچه هم گفته بود بله اسم شما هست گفته کمثل الحمار اسم تو در قرآن هست. مدیریت اسلامی اصلاً مدیریت اسلامی معنا ندارد ما رفتار اسلامی در مدیریت داریم. اسلام رفتارها را معیّن‌کرده. و مدیریت یك چارت سازمانی دارد. میان میگن سینمای اسلامی یعنی همه زن‌ها حجاب داشته باشند و همه مردها هم ریش داشته باشند، تلویزیون اسلامی یعنی تلویزیونی که همش نوحه پخش کند این معیار را مشخص کن. ما به عنوان نیروهائی که باید نسبت به مسائل روشن باشیم، باید عقل این بحث ها را هم داشته باشیم. وقتی‌مقام رهبری میگن که فرهنگ سیاسی را دردانشگاه‌ها داشته باشید یعنی ما فرهنگ سعه صدر داشته باشیم و فرهنگ انتقاد را داشته باشیم و ما امیدوار هستیم که محیط‌های دانشگاهی ما این چنین باشد ما ایران را یك کشور ابرقدرت ولی یك قدرت منطقه ای محسوب باشد می‌دانیم از لحاظ پیشرفت‌های‌نظامی‌انشاءالله دعوت‌میشی پیشرفت‌هایی را که در صنعت هوائی، تو زمینه ساختن سدها چه پیشرفتی کردیم، من با یکی از این افراد ضدانقلاب حرف می‌زدم بهش گفتم توکه همش ازانقلاب بد میگی و انتقاد می‌کنی

چه چیز ما را چشمت گرفته؟ گفت جهاد سازندگی، این همه برق وآب در روستاها آن هم درزمانی که درمحاصره اقتصادی و جنگ بودیم. توی آرژانتین سر جزایر فالکلند سه روز نبرد بود نرخ‌ها سه برابر شد در شوروی بعد ازاضمحلال بلوك شرق ۴۰۰ برابر نرخ دارو افزایش پیدا کرد وبعد ما بدون توجه به جنگ و مسئله گروهك‌ها، گروه‌هائی داشتیم در ایران که ۳۰۰ هزار نفر هوادار داشته و ما این گروهك را جمع کردیم .پس با دید باز باید به مسائل نگاه کنید نه بادید بسته که بتوانیم یك جامعه اسلامی سالم داشته باشیم چون اگر مثل تفکر طالبان داشته باشیم که ساخته آمریکا است که اسلام را خراب کند این مسخره است که عکس گرفتن حرام است درمعیارهای بین‌المللی با شناسنامه بدون عکس جایی‌تو را راه نمی‌دهند ما با تفکر طالبان به شدت مخالف هستیم چرا به جز این که امنیت را از بین ببره ودین را ازبین ببره هیچ چیز دیگر نداره، محیط بازسیاسی، کنترل محیط وایجاد جوّ انتقاد سالم و سعه صدر ازطرف دولت، محیط سالمی را ایجاد می‌کند که اگر می‌خواهد حکومت بکند درجوّبسته هیچ حکومت دیکتاتوری دوام نمی‌آورد. اصلاً دیکتاتور دوام‌پذیر نیست و این همه سیستم‌هایی را که ما در کشور داریم از مجلس وشورا برای این است که محدوده دیکتاتوری را بشکنیم. امیدوارم که محیط های دانشگاهی ما جوری بشه که ما بحث بازتری با شما داشته باشیم و راحت تر باشیم. ما ساواك نیستیم ولی

تشکیلات امنیتی کشور هستیم فکر می‌کنم ارتباطی که بین دانشگاه و تشکیلات امنیتی کشور هست یك نوع توفیق به حساب می‌آید.

سئوالات:

۱ - نوشتند شما روابط دختر وپسر را درداخل دانشگاه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - من نمی‌دانم منظور از روابط دختر وپسر چیست؟ اسلام یك حدودی را در رابطه با زن ومرد گذاشته و این روابط برای ما قابل قبول است یعنی چهار چوبی که اسلام پذیرفته حقیقت این است که نمیشه خیلی از مسائل را بازکرد من خودم وقتی فکر می‌کنم می‌بینم درچهارچوب دینی ما آنقدر آزادی زیاد بوده که بعداً این آزادی را در حقیقت تفکرات مختلف بعدی پوشانده درصورتی که در صدر اسلام این‌گونه نبوده، شرایط را بهتر احساس می‌کنیم یعنی شما ببینید ما هیچ وقت اسم زن خودمون را به کسی نمی‌گوییم. می‌گوئیم مادر بچه‌ها در صورتی‌که به راحتی می‌گوئیم فاطمه زهرا که ناموس علی بن ابیطالب است و به این راحتی گفته میشه، این‌ها یکسری برداشت‌های فرهنگی است آیا اسلام گفته که ما اسم زن خودمان را نگیم آیا از ورای حجاب صحبت کردن به این معناست که زن را بکنیم در یك اتاقی و در یك گاو صندوقی

هم ببندیم و رمزش را فقط خودمون بدانیم بعد در اتاق را ببندیم و با میکروفن با او در تماس باشیم من این‌ها را نمی‌دانم و این فکر را نمی‌کنم. یعنی اسلامی که امام گفت حضور گسترده تری‌دارد. در صحنه بین‌المللی خیلی‌ها مخالفت کردند وخواستند ریشه این نوع تفکر امام را بزنند ولی امام ایستادند. اما بعد از انقلاب که امام حضور داشت من برایم تعجب داشت که چرا امام همش با خانم‌ها درقم ملاقات انجام می‌دهند در این جا هم روابط دختر و پسر را چه معنی بکنید. بستگی به آدم‌ها دارد دیگر بیشتر ازاین نمی‌توانم بازش کنم. ولی اسلام حد و حدود این را مشخص کرده دختر بودن یا پسر بودن هیچ‌کدام نشان برتری نیست در دوران جاهلیت نیستیم که بگوئیم دختر یك نسل عقب افتاده تر از ماست یا وضعیت دیگری دارد. پس در حقیقت وضعیت دختر و پسر را اگر در چهار چوب فقهی بخواهیم تعریف کنیم، ما می‌خواهیم یك روابط سالم دختر و پسر را در محیط دانشگاهی داشته باشیم و هیچ مشکلی در این رابطه نداریم.

۲ - شما در مورد تهاجم فرهنگی استکبار جهانی چه اقداماتی را در مورد جوانان انجام دادید؟

ج - ما مسئول مقابله با تهاجم فرهنگی استکبار جهانی در رابطه با جوانان نیستیم. سازمان تشکیلات شورای فرهنگ عمومی است که آنها باید برنامه ریزی بکنند. ولی یك

چیزهایی را باید بپذیریم. جوان چیز جدید را دوست دارد. تقلید را دوست داره از چیزهایی که در مقابلش می‌بیند نمونه برمی‌داره. من یادم میاد فیلم کلاه فرفری را رفته بودیم ببینیم چند روز بعد آمدیم خانه پسر ما برگشت گفت سلام الاغ عزیز حالت چطوره؟ که ما گفتیم بابا گلی به جمالت بارك الله. یعنی بچه الگو برمی‌داره مایکل جکسون الگوست. چند روز قبل دیدم دخترم داره بالا پائین میپره. گفتم چیه فاطمه گفت دارم برای علی دایی دست میزنم گل بزنه. من گفتم این بچه در چهارچوب خودش خوشحاله پس باید احساس‌های دیگران را درك کنیم. راحت‌تر میشه با تهاجم فرهنگی برخورد کرد تهاجم فرهنگی تدافع فرهنگی را می‌خواهد. ما به دنیا تهاجم بردیم. فرمایش امام را به دنیا انتقال دادیم. وقتی با افسر اطلاعاتی پاکستان بحث می‌کند که اگر بین ایران و پاکستان جنگ بشود به نظر شما چه کسی پیروز می‌شود، گفت بهتر است از من بپرسید که چند نفر از پاکستانی‌ها می‌آیند به نفع ایران می جنگند. من می‌گویم دو سوم. افسر اطلاعاتی سفارت پاکستان حق داشته، خود را ندیده نگیریم. در دنیا انصافا کلام ما بُرد داشته است. هنگامی که با دبیر کل اسبق ناتو بحث می‌کنند و می‌گویند باید ناتو را به هم ریخت زیرا، ناتو پیمانی برای مقابله با نفوذ شرق است. می‌گوید نه ما بنیادگرائی اسلامی از نوع ایرانی را هنوز داریم که خطرناکتر است ومسئله خمینیسم که باید با آن مقابله کرد. یك واقعیت

است. آمریکائی سیاهپوستی که ابتدا سنی بود و بعد شیعه شده بود درایران نام پسر اولش را می‌خواست روح‌الله خمینی بگذارد. ما به اوگفتیم خمینی فامیلی است. روح الله گذاشت. مجدداً پسردار شد و می‌خواست نام اورا هم روح‌الله بگذارد. سیاهپوست آمریکائی مسلمان چند چیز را از اسلام خوب یاد می‌گیرند. ۱ - بادست غذا خوردن. ۲ - بچه‌دارشدن. ۳ - دو بچه یك اسم اولی را روح الله Senior ودومی را روح الله Juniour خانم او که جزء گروه Panter Black که یکی از گروه‌های تروریستی درجه یك آمریکائی که افسران FBI را کلافه کرده بود و در ایران محجبه شده بود . پس ما از لحاظ فرهنگی حرف را زدیم. بقیه اش این است که دشمن با ابتذال می خواهد روبروی ما بایستد. در حقیقت می‌خواهد مقابله فرهنگی کند. هم اکنون ۷۰ شبکه ماهواره‌ی درایران وجود دارد که به نظر من اشکالی هم ندارد مانند تواستیج که توسط مصر پخش می‌شود و بسیار زیباست.

در رابطه با آنتن‌های ماهواره‌ای زمانی جنگ و جدالی شد که وای ماهواره‌ها می‌آیند در یك جلسه وزارت ارشاد به یکی گفتم آقا ببخشید من سئوالی دارم گفتم زمان لوط هم ماهواره بود که آن همه فساد بود. تعیین فرهنگی یك کشور وضعیف شدن که فقط مال ماهواره نیست. اعتقادات جمعی مردم از دست رفتن که ماهواره نیست. یك وقت یك روحانی با عمل زشت خودش صد برابر ایجاد زحمت خواهد کرد تا یك

ماهواره. یك وقت یك حزب اللهی با برخورد بدش دردانشگاه صدبرابر یك ماهواره ضدیت با اسلام را ایجاد می‌کند. پس من از این تهاجم فرهنگی که شما میگین نگرانی ندارم باید برای نسل جوان الگو بدهیم چرا نسل جوان سال بوسنی ۱۵ - ۱۶ ساله یا حسین روی پیشانی می‌بندد اگر چه پول اسلحه‌هاشون را عربستان سعودی میده - چرا سودانی‌ها افتخار می‌کنند یامهدی روی پیشانی می‌بندد با این که اهل سنت هم هستند چون فرهنگ ما انتقال پیدا کرده. من در حضور مقام رهبری بودم که بچه‌های لبنانی آمدند و رفتند بیرون مقام رهبری گفتند من‌این بچه‌های لبنانی را دوست دارم احساس می‌کنم این‌ها مثل بچه‌های خودم هستند که ازقم یا مشهد می‌آمدند که یکی از پشت درگفت تکبیرنگو یکی ازاین بچه‌های لبنانی که فارسی بلد بوده است. بحث عرب و عجم نیست گفت چون عقیده یکی است ما ازآن‌ها هستیم که خبرنگار CBS که آمد علم کرد که The Key of Paradise کلیدهای بهشت را به جوانان میدن حالا ترجمه چی بود از یکی پرسیده بود شما چکار می‌کنید آن هم گفته ما قبل از جبهه رفتن مفاتیح‌الجنان می‌خواندیم که ترجمه کتاب می‌شود The Key of Paradise این فکر کرده بود مثل صلیب است که شبیه کلید است و چه قصه‌هایی ساخته بود دو هفته پیش در اشپیکل بحث با هابتیگئون در رابطه با برخورد تمدن‌ها را خواندم او می‌گوید من آینده ایران و چین را می‌بینم که با پاکستان یك اتحادی

ایجاد کرده‌اند که در مقابله با این‌ها غرب مجبور است یك حرکت ایجاد کند که نتیجهٔ آن نابودی اسرائیل است.

بعد از ظهران چند نفر از شیعیان تهدید شدند در زیر شکنجه، این‌ها افرادی بودند که آموزش طلبگی دیده بودند به علت شیعه بودن مدتی را در لبنان گذرانده بودند فقط به صرف شیعه بودن ۲۰۰ نفر را دستگیر کردند چندنفرشهید شدند ۴۰ نفر را گفتند آموزش خاص نظامی داشتند ویك تیمی بود احتمالاً با افرادی در رابطه با ظهران ارتباط داشتند. آخرین اطلاعاتی که ما داریم ظهران یك درگیری داخلی بین خود جناح‌های عربستان بوده وچند وقت پیش‌ما اطلاعاتمون می‌گفت یه گروه سلفی‌این کاررا کرده می‌دانید یك جناح، جناح عبدالله است ازیك مادر از فرزندان سعود و یك جناح نایف و سلطان که از فرزندان دیگری است توی معادلات عبدالله جناح تك بود و خیلی هم با آمریکائی‌ها سازگاری نداشت. تیپ سنتی داشت بیشتر ترجیح میده تو صحرا باشه و با شتر باشه ولی تیپ نایف با آمریکا سازگاری داره و گرایش داره به طرف حزب دموکرات. تیپ بسیار تند وهابی داره طبق اطلاعات فردی به اسم بن لادن که در عربستان برج سازی داشته مدتی با رفتار بسیار تند و تیزی به حرکت‌های افغانستان کمك کرده یه سری نیروهای عربستان را که در افغانستان آموزش داشته سازماندهی کرده مواد منفجره و تیم ها را از یمن وارد می‌کند این دسته انفجار ظهران را ممکنه انجام داده باشند.

دسته دیگه ممکنه عبدالله باشه که سلطان‌گرایش به عبدالله پیدا کرده. نایف وزیرکشور مقتدرترین مرد عربستان که پشتیبانی آمریکا را داره. شرایط فعلی جناح مقابل آمریکائی‌ها که خواهان مذهب هستند که ازحضورآمریکایی‌ها مخالف هستند یك ماه و نیم گذشته حدود ۵۸ ناو آمریکائی داشتیم که حالا ۱۶ تا داریم. نیروهای آمریکائی ۴ هزار نفر از عربستان سعودی خارج شدند و انگلیسی و فرانسوی هم همین طور وشرایطی شده که جناح نایف که طرفدار آمریکاست احساس خطر کرده. یکی از تئوری‌های این است که مواد منفجره یك تن بود که خیلی مقدار عجیبی است مواد منفجره ای که وارد ایران میشه ۱ پوند و یا پوند است یا ۲ کیلو ولی یك تن بمب یك ماشین سنگین را پر کرده و وارد شدن به یك منطقه حفاظت شده و گذشتن از جایی که از نظر حفاظتی سه سرویس عربستان و دو سرویس MP آمریکائی را شامل می‌شود به غیر از یك جناح داخلی نمی‌تواند باشد والآن خود آمریکائی‌ها دنبال گزك هستند تا این را به ایران وصل کنند. این یك امر طبیعی‌ست. درآینده هیچ درگیری بین جمهوری اسلامی و آمریکا وجود ندارد. درهر حال ما آمادگی داریم در مقابل هرکسی که به کشور ما حمله کند.

۳ - نظر شما درمورد اسلامی کردن دانشگاه‌ها چیه؟
ج - اسلامی کردن دانشگاه‌ها را باید دید از نظر مقام

رهبری‌ست یا از نظر بعضی‌ها - یعنی باطن اسلام یا ظواهر اسلام است یه سری آمدند شورا زدند و یه سری واحد معارف اضافه کردند که فکر کردند دانشگاه اسلامی شد من شخصاً اینو قبول ندارم. نه به عنوان معاون وزارت اطلاعات بلکه به عنوان این که حزب اللهی هستم و انقلاب را قبول دارم. برای اسلامی شدن باید اخلاق اسلامی در دانشگاه رواج پیدا کند و دید رهبر هم همینه. سعه صدر اسلامی رشد بکند. تفکر اسلامی رشد کند.

درمورد آقای سروش صحبت می‌شد. ما اینو می‌دانیم. بحث آقای سروش یك بحث فرهنگی نیست و فقط و فقط دعوایش اسلام منهای روحانیت است که خیلی چیزها پشت این است. فرقان که تشکیل شد با شعار اسلام منهای روحانیت تشکیل شد. یعنی اسلام منهای خبرگان و منهای اطلاعات اسلامی. اسلام منهای همه چی؟ دین اسباب بازی نیست، آیا مسائل اسلام متخصص نمی‌خواد؟ اگه روحانیت شیعه می‌آمد ومثل کاتولیك‌ها بهشت وجهنم را می‌فروخت، روحانیت شیعه هیچ سنخیتی با تفکرات کاتولیزم ندارد که ما دنبال رنسانس اسلامی در دانشگاه‌هامون باشیم. دکتر سحابی گفت می‌خواستم سخنرانی کنم البته در آن ایام گفت رنسانس اسلامی مثل تیپ‌های شریعتی داریم راه می‌اندازیم. وقتی بحث می‌شد در مقابل کاتولیزم عقاید دیگه ای که بعد می‌آید به نام اومانیسم بحث دین را در آن زمان یه جوری مطرح

می‌کند آیا شیعه چنین شرایطی داشته که چیزی تحت عنوان رنسانس اسلامی خواسته باشد. احیای تفکرات اسلامی را از اقبال می‌پذیریم. احیای تفکرات اسلامی ما قبلاً تفکرات اسلامی را بوسیده و کنار گذاشته بودیم ولی حضرت امام آمد وبه ما فرمودند که اسلام برای حکومت است. امام موسی کاظم (ع) زمانی که در مورد او صحبت می کنند در مورد زندان و غل و زنجیر او صحبت می‌کند در صورتی که آقای جوادی آملی می گفتند آیا چیزی راجع به غل و زنجیر و زندان در باره امام موسی شنیده‌ای؟ در زمان هارون الرشید که آدم سیاسی بود به حضرت می‌گوید دعوای اصلی ما بر سر فدك است. فدك را برگردانیم. حضرت امام گفت، هارون درگذر. هارون گفت بگوئید فدك کجاست که من تقدیم شما کنم. – فدك باغی است در مدینه متعلق به حضرت فاطمه است – حضرت امام موسی کاظم گفت‌که من محدوده فدك را می‌گویم که محدوده حکمرانی هارون است. هارون جا خورد که این محدوده حکومت من است. حضرت می گویند مگر فدك جزو مسئله حکومت است. تفکر اسلامی مگر جز مسئله حکومت است تا این نباشد شریعت نیست. امربمعروف نیست. بقیه مسائلی که در حکومت اسلامی هست بی معنا می‌شود اگر تفکر اسلامی نباشد. پس بحث اسلام بحث حکومتی است. پس اگر بحث اسلامی‌کردن را می کنیم یعنی در چهارچوبی بحث کنیم که به نتیجه برسیم. اسلامی کردن یعنی دخترها با

حجاب باشند. پسرها ریش داشته باشند. اسلامی کردن یعنی در چهارچوب تمام موازینی که اسلام مشخص کرده، تنظیم بشه. من فکر می‌کنم هروقت در دانشگاه‌های ما روابط اسلامی برقرار شد دانشگاه ما اسلامی می‌شه. یعنی اگر دکتری یك یا دو تا فرمول شیمی یاد گرفته احساس نکنه خدا برای چیست. من تعجب می‌کنم بعضی ازاین برو بچه‌ها وقتی پخته تر می‌شوند اقرار به وجود خدا می‌کنند ولی در این جا کسی که کمی درس می خواند اولین شك که میکنه شك خداست که به اصطلاح روشنفکر میشن و در فرهنگ ما جا افتاده که روشنفکر یعنی کسی که خدا را منکر باشد. آخه روشنفکری، روشن بینی چکار داره به دین یا خدا که قبول ندارند. نظریات تفکرات اسلامی خودم را نمی‌خواهم باز کنم که بعضی‌ها ناراحت بشوند. ما اسلام را از حضور معیارهای اسلامی و نیروهای متعهد به اسلام در دانشگاه می‌دانیم نه این که در دانشگاه بر علیه اسلام و روحانیت شعار بدهند. چرا که برای این انقلاب خون داده‌اند. بحثی بود با یك نفر که آمریکا آنقدر بحث آزادی بیان می‌کند در تمام دنیا در جنگ عراق با کویت سانسورخبری کامل کرد تمام کسانی که خبرنگار را مجازات کرده امنیت داخلی ملی بازیچه نیست که یك دفعه کسی بگه آزادی نیست مثل گالیندوپل میگه در ایران آزادی نیست چون زن‌ها نمی‌توانند بی حجاب بگردند تو بیا به من ثابت کن آزادی یکی از نشانه هایش بی حجابی است که من

به تو ثابت می‌کنم آزادی یکی از نشانه هایش پوشیدگی است اگه اینجوری است بحث آزادی دربین حیوانات باید مترقی تر باشد. مثل خری که پالان داره و همه جایش را پوشانده خیلی معذرت می‌خواهم بگویم این آزادی نیست چون پوشیده است یا خری که لخت و عور است بگویم آزاده .

۴ - ما معتقدیم که‌امنیت کشور با حفظ حزب الله ممکن است در حالی که در وزارت‌خانه ها و ادارات به حزب الله ظلم نشود. نظر شما چیست؟

ج - کشور مال همه ایرانی‌هاست. یك نکته است ما در خارج کشور هر ضدانقلابی بره در خواست پاسپورت کند به او پاسپورت می‌دهیم و می‌تواند به کشور بیاید. اگه حق الناس؟ داشته باشد شکایت ازش بکنند دادگاهی اش می‌کنیم چون امام خط را در وصیتشان مشخص کرد. ایران تنها مال حزب‌الله نیست. ولی سنگر اصلی دفاع ازاسلام و تشیع، حزب‌الله است. بدیهی است هر کشوری یه سری جان برکف داره که حامیان اصلی هستند که در ایران حزب‌الله را داریم. کشورمال همه است ارمنی‌ها - یهودی‌ها ولی سنگر اصلی دفاع از تمامیت ارضی کشور حزب‌الله است. وقتی بقیه داشتند تفریح می‌کردند حزب الله می‌رفت گلوله می‌خورد و از کشور دفاع می‌کرد. در دانشگاه مقابله با توطئه گروه‌ها کرد. در ایران هرایرانی می‌تواند زندگی کند ولی حافظ نظام حزب الله است گرچه حافظ یك مملکت آحاد مردم آن مملکت

هستند.

۵ - نظر شما در مورد اظهارات آقای بشارتی در آذربایجان چیست؟

ج - حضرت علی بن ابیطالب چون معصوم بود در انتخاب استاندارهایش اشتباه نمی کرد، اما اقای بشارتی که معصوم نیست. من نمی‌دانم اظهارات ایشون چی‌بوده اگه اشتباه کرده خوب انسان است اشتباه میکنه. شما انتظار نداشته باشید که من وزیر کشور را بکوبم این نمیشه. ایشون رفتند کردستان، آنجا گفته بودند ما به این جمع بندی رسیدیم که مثل آمریکا نیروی واکنش سریع برای برخورد با ضدانقلاب کردستان تشکیل بدهیم. این حرف معنی نداره. کردستان امن است نیروی واکنش برای چه است؟ یکی از مشکلات بزرگ کشور ما این است که هر کسی می تواند حرف بزند. یکی از آقایان ائمه جمعه برای من یه وقت نکتهٔ جالبی گفت من به شما انتقاد دارم. چون این شخص را که مقام رهبری گذاشت بالای یك سازمان یك اختلاس کلان کرد و زد به خارج از کشور شما رفتید آمپول زدید آمد دیدش بعد ازمدتی دوباره رفت سرهمون کار و دوباره اختلاس کرد و دوباره رفت خارج شما رفتید آمپول زدید و آمد الان چرا دوباره حکم ایشون را خواندند و گفتند آقا حکم ایشون را داده. آخر گفتم این حرف شما یعنی این که کل مملکت را داری زیر سئوال می‌بری باید

در چهارچوب باشه. این جور فکر کردن یعنی یه امام بوده یك مملکت ممکنه هم چنین حرفی باشد من گرفتم که باراول این آمد اختلاس کرد و ما به قول این‌ها رفتیم آمپول زدیم این آمپول چیه؟ توده‌ای‌ها انتقاد می‌کردند که ایرانی‌ها آمپول دارند. آمریکائی هم همین طور. ما گفتیم چه تکنولوژی پیشرفته داریم که این آمپول را می‌زنیم و این‌ها اعتراف می‌کنند. ولی این آمپول را آمریکا و اسرائیل ندارند اگه کسی این آمپول را نشان بدهد من یکی خیلی شاد میشم. چون یکی از مشکلات امنیتی هم رفع میشه. بار اول آمپول بود. بار دوم چه جور آقا به او حکم می‌دهد. چه جور تحت تأثیر شایعات هستید. یکی از آقایان به من گفت که این فرج سرکوهی که شما اعلام کردید آلمان رفته، آلمان گفته وارد آلمان نشده است. گفتم همچنین چیزی نیست ما ۴۵ روز باآلمان بحث داشتیم که وارد آلمان شده یانه؟ زن اول فرج سرکوهی مصاحبه کرد و گفت آن‌ها می‌گفتند وارد نشده. بعد با کشور ما تماس می‌گیره که چه جوری میشه فرج با این پرواز آمده چرا وارد نشده از پلیس بپرسین که زنش گفته مگه یه قرون دوزار است که بروم هامبورك یا کلن و از پلیس بپرسم. فرج یا توی آلمان آمده یا نیامده؟ حال باید آن گونه نشویم که بیاییم مسائلی را مطرح کنیم که گرفتاری آن برای خود ما باشه.

۶ - شما حرف از دموکراسی زدید پس چرا در تبریز

کسی را که رأی اول را به دست آورده بدون این که خودش بداند اعلام شد که انصراف داده است؟

ج - من نمی‌دانم چه کسی بوده است چون ما چنین نماینده‌ای نداشتیم تا آنجائی که من می‌دانم یك نفر از آقایان اعلام انصراف کرد و خودش شخصاً اعلام کرد کسی از قول او نگفت- خودش قانع شد و ما کاسه داغ تر از آش نیستیم. در جمهوری اسلامی اتفاقاً مسئله انتخابات خیلی راحت حل میشه، در انتخابات جزو کشورهایی هستیم که به علت جناح‌هایی که در صندوق‌ها وجود دارند مسئله انتخابات بسیار دقیق تر انجام می شد، این را قاطعانه می‌گم، اگه شما با من رو در رو صحبت کنید من شمارا قانع می‌کنم که این آقا چه مشکلی داشته که خودش انصراف داده چون من الآن در ذهنم نیست. من حاضرم اگه شما ثابت کردید در این جمع بگم که جمهوری اسلامی دراین منطقه کلاً انتخاباتش باطل است ولی چنین چیزی نیست. ما برای انتخابات این سیکل‌ها را می‌گذرانیم این نیست که فقط شورای نگهبان بیاد تصمیم بگیره کاندیدا که میادمیره وزارت کشور یه سیکلی را می‌گذراند در استان خودش یه سیکلی را می‌گذراند انتخابات یك انتخابات بسیار پیچیده‌ای است که مراحل چك و بالانس بسیار زیادی داره به این راحتی نیست.

۷- فرمودند قضیه دادگاه میکونوس از دیدگاه شما

جوسازی است یا یك واقعیت؟

ج - دادگاه میکونوس یك واقعیت است. یعنی این که دادگاهی تشکیل شده و یه عده‌ای را به زور در دادگاه محاکمه می‌کنند. ما مسئول وزارت اطلاعات و آن‌ها آقای هاشمی و مقام رهبری را می‌خواستند حکم بکنند که دست داشتند در این جریان این یك واقعیت است. ولی آیا کارآلمان‌ها یا اسرائیلی‌ها، این کار اسرائیلی هاست. یعنی جناحی که بسیار فشار میاره به آلمان‌ها و هلموت کوهل هم در پیام محرمانه‌اش برای آقای هاشمی هم در پیام کتبی‌اش، به نوعی این را رسانده‌ام چند بارهم اشمیت باوئر رساند که ما خودمان در فشار هستیم و این جوّی است که جلو می‌برند حالا چه جوری بشه انشاءالله بعداً معلوم میشه ولی آیا ایران چنین جریانی را پیش آورده و این‌ها مربوط به ایران هستند یا خیر.

۸ - اظهار نگرانی گسترش پیدا کرده

اگر گسترش یابد ما مسئله امنیتی را گسترش می‌دهیم. جمهوری اسلامی سیاستش بر اساس گسترش طبقه متوسط است. خصوصاً ما در بحثی که در برنامه توسعه کردیم بحث جالبی که در شورای امنیت ملی می‌کردیم کوشش بر این بود که جوّ بین طبقه فقیر و غنی را کم کنیم بدون تعارف ما یه سری ثروت‌های بادآورده ای را که یك عده قبلاً داشتند و خارج کردند، برگرداندیم نسبتاً بعد از انقلاب فاصله بین فقیر

و غنی کم شده ولی با کلاشی‌هایی که عده‌ای کردند یك شبه ثروتمند شدند. ما شاهد یك طبقه غنی خاص یك طبقه فقیر خاص هستیم یعنی در تهران ما یك خانه داریم که یك میلیارد تومان قیمت آن است. ماشین داریم که ظرف زیرپایش است ۳۰ میلیون تومان است یا آن مازاراتی ایتالیائی که فقط ۳ میلیون تومان پول بیمه‌اش بود. این‌ها نشون میده که ما یه سری مشکلات از لحاظ تقسیم ثروت در کشور داریم که ما خودمون درك می‌کنیم. تقسیم ثروت در حقیقت اگر عادلانه نباشد در کشور و یا تبعیض باشه. تبعیض فقط در مباحث اقتصادی نیست در اجتماعی هم است اگه بگویید فارس و کرد، این تبعیض است. یعنی فارس درجه یك شهروند و کرد درجه ۲ تمام این تبعیضات در امنیت کشور اثر منفی داره و ما در تماس هستیم کلیه این تبعیضات در امنیت کشور اثر منفی دارد دیدگاه ما این است که تا حد توان کلیه این تبعیضات را از بین ببریم. بعضی چیزها قابل حل نیست. مثل آدمی که معامله‌ای کرده و ثروتمند شده نمی‌توانیم اموالش را ازش بگیریم و نه برخوردی میشه با اون کرد. امیدواریم در دراز مدت دنبال برنامه آقای هاشمی را که گسترش طبقه متوسط بوده پی بگیریم و سیاست حضرت امام هم همین بود. این سیاست جمهوری اسلامی‌است نیامده که غنی را فقیر کند جمهوری اسلامی آمده که غنی را طبقه متوسط کند و فقیر را به طبقه متوسط بکشد در حقیقت ما

کوششمون این است که تقسیم ثروت عادلانه باشه بر اساس قسط باشه که این را جزو سیاست‌های اساسی دولت است و من فکر می‌کنم طبقه متوسط رو به گسترش است.

۹ - چرا جنایاتی که منافقین مرتکب می‌شوند به قدر کافی در رسانه ها اعلام نمی‌شود به جز ضربه های خیلی سنگین و بیشترین کار این افراد مخفی می‌ماند. عاقبت کار این افراد به طور مثال کسانی که در بمب گذاری‌ها شرکت می‌کنند مشخص نمیشه. چرا حیله های این افراد تا زمانی که برای مردم معین نشده باشند، به راحتی افراد ساده، فریب می‌خورند و پذیرای اندیشه‌های آنان می‌شوند با توجه به این که برای حرف‌های خود استدلال دارند هر چند هم که درست نیست. درضمن متشکر می‌شوم اگر نظرات خود را در مورد اندیشه‌های دکتر سروش بگوئید. سروش را خودم عقیده دارم که باید در موردش صحبت بشه.

ج - در رابطه با منافقین یك سیستمی داریم آن با هر عامل بمب گذار که بمب وارد کشور کنه و کسی را ترور کنه حکمش اعدام است. درزاهدان با اینکه می‌خواست امام جمعه اهل سنت را بکشه درمسجد، مکرر بمب بگذاره بعد ازآن واقعهٔ حرم مطهر امام رضا و یه عده‌ای داشتند از این به عنوان شیعه سنی استفاده بکنند. بمب گذار را در خود زاهدان

دستگیر و با هماهنگی قوه قضائی آنجا هر بمب گذار اعدام میشه مگراین که دلائلی بر تخفیف ارائه بشه که در پرونده‌اش باشه یا مثلاً خودش بمب را تحویل داده باشه . شبکه‌ای را لو داده باشه. ولی در کل بمب گذار حکمش اعدام است. جاسوسی برای کشور در حال نبرد هم اعدام است. اعدام‌ها هم اعلام می‌شود اگر کسی در بعضی موارد شما می‌بینید اعلام نمی‌شه فقط به خاطر این است که حکم اعدام نخورده. اما در رابطه با این که چرا از طریق رسانه‌ها اعلام نمی کنیم سیستم امنیتی هیچوقت نمیاد تمام زیر و بم کاری که اتفاق میافته بگوید. الان شما می‌بینید تا یه سری انفجار در نیویورك شد سرویس امنیتی آمریکا نیامد بگه یه سری گروه‌های داخلی آمریکا دارند فعالیت میکنند درصورتی‌که FBI سال‌هاست تلاش می‌کرد، اما این‌که توجیه کنیم چرا مثل خیلی بریده‌هایی که از خارج کشور آمدند تو رده های بالا بودند کسانی که در ایران حکم اعدام داشتند ما این‌جا از رهبر عفو گرفتیم مثل سعید شاهسوندی که ما ردش کردیم رفت که مسئول رادیوی منافقین بوده توعملیات مرصاد و عفو گرفتیم رفت آلمان. مشکلی نداره نظام که بخواد با اعدام پا برجا باشه چرا در اوایل چون آن‌ها می کشتند ما جز کشتن راهی نداشتیم الان نیازی نیست. به همین خاطر نیازی به تبلیغ نداره چون فکر می‌کنیم جمع فعالیت همه آن‌ها آنقدر نیست که کسی را جذب بکند و ما بخواهیم بر علیه این جوّ تبلیغات

بکنیم اگر کسانی هستند می‌خواهند، علاقمند هستند که تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق بدانند ما بروشور کتاب‌های جدید آن‌ها را در اختیارشون میذاریم تاخوانده بشود چون به نظر ما خیلی از این‌ها جواب‌های خودشان را دادند یعنی آنان حدود۱۳ - ۱۴ جلد بریده‌های سازمان، یعنی کسانی که از سازمان جدا شدند چاپ کردند که وضعیت سازمان را مشخص کرده که به عنوان یك سازمان مطرح برای امنیت کشور ما مورد بررسی قرار نمی‌گیره برای ما مسائل فرهنگی در اولویت بیشتری قرار داره.

سئوال در مورد دکتر سروش. دکتر سروش را که در محیط های دانشگاهی که می‌دانید جزو اعضای شورای فرهنگی بود که بحث اسلامی شدن دانشگاه‌ها را پیش کشید و نظرات اولیه بود که این مورد را پیگیری می‌کرد. از اعضای قدیمی انجمن اسلامی در انگلیس بود اسم اصلی آن آقای حاج فرج است بعد از تحصیلات که در خارج کرد به ایران آمد. دعوای اصلی دکتر سروش از زمانی شروع شد که از ریاست فرهنگی کنار گذاشته شد و این دعوا آهسته آهسته دامنه دارترشد مباحث گسترش پیدا کرد و یه سری کینه‌هایی بین سروش و مخالفین عقیده‌اش ایجاد شد به طوری که چند دانشگاه که دعوتش می‌کنند پشت این جریانات دانشگاهی را که بررسی کردیم متوجه شدیم که جبهه ملی سابق، گروه‌هایی از وابستگان گروه امت سابق - توده‌ایها - طرفداران دکتر

پیمان و نهضت آزادی پشت این جریان است یعنی در حقیقت یك قالب دانشجویی در جلوی این کار است ویك عده بچه‌های انجمن های اسلامی دوست دارند این بیاد بحث بکند درجاهای خاص. ولی در جریان زنجان برای ما ثابت شد که نیروهای ضد جمهوری اسلامی کل دعوای دکتر سروش را سازمان دهی می‌کردند یا در دانشگاه این بحث راچند باربه دکترسروش (تشکیلاتی‌که مسئول او بودند) تذکر دادند. حتی یك مدتی دکتر سروش که فهمید تو یکی از استان‌ها در جلسه بر علیه روحانیت موضع گیری نکرد. چون بهش تذکر داده شده بود که تو اون جلسه طردش کردند که ما به دکتر سروش نشان دادیم اظهاراتی که بعضی از دعوت کنندگانش گفته بودند که ما اینو آوردیم این‌جا که آخوندهارا بکوبه ماهم آمدیم یه مشت بحث اسلامی کرد تا اینوکه نمی‌خواستیم، یعنی پشت جریان دکتر سروش هم سری به مسائل دیگری بود که درمحیط های دانشگاهی این‌ها مشخصاً بروز نکرده تا قصه این بحث دامن زده شد متأسفانه ازطرف آقایان حوزه همین جور برخورد شد و کشید به اصل جریان که سروش اسلام بدون روحانیت را پیش می‌کشد. در صورتی که من گفتم شما اگر این مباحثه را که سروش بحث کرده یا مباحثی که دکتر شایگان پخش کرده و بین دانشجویان دست به دست شده مثل زیر آسمان های جهان زمین تا آسمون تفاوت داره شایگان ریشهٔ‌دین را زده کلاً و این معنی نمیده وگفته حکومت دینی معنی نمیده دکتر سروش

یك دفعه گل كرد یعنی یك سری جناح های سیاسی در كشور این را وسیله ای دیدن برای حل انقلاب خودشون. تو دانشگاه هم این نیست كه یك جناح خاص باشه هر جناحی می‌خواد خودشونو جلو ببره، یه زمانی متأسفانه مد روز دكتر سروش بود و ما دیدیم در محیط‌های دانشگاهی عوض این كه یك محیط برای بحث اساسی ایجاد شد یك محیط برای تشنج دانشجوئی داره ایجاد میشه و ما دیدیم صحبت دكتر سروش به عوض این كه روشنگر عقاید برای دانشجو باشه و یه سری تفكرات را برای دانشجویان بازكند، داره تبدیل به درگیری‌های جناحی پشت پرده میشه و دامن زدن به مسائل، با این مسائل برخورد شد، به دكتر سروش حتی پیشنهاد شد كه مباحثش را دریك سری مباحثی مثل مباحث آقای لاریجانی، آقای مصباح چند نفر بنشینند و مباحثه داشته باشند كه دكتر سروش حاضر نشد وگفت من حاضر به مباحثه با كسی نیستم. گرچه در بیرون اعلام می‌كرد من حاضرم. این موضوع را حتی از دكتر لاریجانی رئیس صدا و سیما پیگیری كردم، گفت دكتر سروش آنقدر برای ما جا داره كه یك مباحثه تلویزیونی داشته باشیم. یادش بخیر دكتر بهشتی آن اوایل كه توده‌ای‌ها پاگرفته بودند یك بحث را كرد یه عده از آقایون به شهید بهشتی حمله می‌كردند كه یعنی چی تو آنقدر با توده‌ایها صحبت می‌كنی. بهشتی می‌گفت این بحثی كه من دارم اعتقادی كه به اسلام دارم یك مباحثه منطقی است یا غیرمنطقی، اگر منطقی است

که میرم ازش دفاع می‌کنم اگر ما بردیم یه سری توده‌ای می‌توانند زیرآب من را بزنند که بره بزنه، من شرایط مملکت را همین می‌بینم یعنی نیاز تیپ‌هایی مثل شهید بهشتی را داریم که مباحثه کنند و جوّ را باز کنند. شما درمورد فلان کاندیدای ریاست جمهوری بحث دارید چرا بحث نشه در مورد انتخابات چرا بحث نشه. یعنی ما دلیل داریم نه این طرف را برداشتیم همین جور حذفش کردیم. اگه دلیل نیس پس بگذار طرف مقابل بفهمه ما دلیل نداریم. من احساس‌می‌کنم که زمان برای دکتر سروش آن جور جلو می‌رفت که به جای این که ول کنه بره انگلیس، قبول بکند در ایران بتونه و بحث‌هایش را ادامه بده الآن تو انگلیس نشسته و هیچ کاری هم نداره، خودشم بسیار سرخورده است دوهفته پیش کوشش می‌کرد بره آمریکا ولی نشد الان سرویس‌های بیگانه با او تماس می‌گیرند. آلمانی‌ها بااو تماس می‌گیرند یعنی دکتر سروش داره یه مبحثی میشه که باهاش جمهوری (اسلامی) را بکوبند و خوب جمهوری اجازه نمیده که هر کس به این راحتی وسیله دست سرویس‌های بیگانه باشد. الآن این فرج سرکوهی به بچه‌ها گفته بود که شما می‌دانید که سرویس‌های آلمان چند بار به من پیشنهاد کرده اند با آن‌ها همکاری کنیم با ماهی پنج‌هزار مارك که ما حاضر نشدیم. به او می‌گویند در هاینریش هاینه هم بهت جایگاه بدیم بری تحقیقات کنی پهلوی عباس معروفی. این جوری دشمن‌داره کار میکنه، عباس

معروفی، اصلاً درطول تاریخ وجود نداشته که در یك کشوری آن هم مثل آلمان بهش پناهندگی بدهند. عباس معروفی پهلوی خانه خودشان سفارت آلمان پناهندگی سیاسی بهش دادند و گفتند برو آنجا در مورد جناح‌های اسلامی درادبیات فعلی ایران در صحنه‌های هنری ایران فعالیت کن. الآن در مؤسسه هاینریش هاینه نشسته ماهی ۲۵۰۰ مارك حقوق میگیره و در مورد شخصیت‌های مختلفی که در وزارت ارشاد هستند و شخصیت‌های اسلامی هستند داره برای آلمانی‌ها مطلب می‌نویسد. بچه‌ها با او تماس گرفتند که تو خجالت نمی‌کشی (عباس معروفی جزء اولین نفرات امور تربیتی آموزش و پرورش زمان شهید رجایی بود که می دانید چه تیپ نیروهایی است برای آموزش و پرورش گزینش می‌شد) آخرین باری که قهر کرده بود در شمیران بود با بسیجی‌ها درگیری پیدا کرد دو خانم را بغل کرده می‌بوسد و بچه‌ها ریختند که در روز روشن درتجریش این کار را می‌کرده. پس نمی‌توانیم به راحتی اینو قبول کنیم که عباس معروفی چه چیزهایی را داره برای سرویس آلمان مینویسه و چه صدماتی است که بگذاریم هر عباس معروفی در مملکت قد علم بکند. سعیدی سیرجانی گفت احسان یارشاطر، شما می‌گویید بهائی، بهائی نیست من می‌دانم چون پدرش یهودی بود من می‌دانم عمداً اسم خودش را گذاشته بود حاجی که همه فکر کنند مسلمونه خود احسان یارشاطر هم یهودی بود تمام پولی که میگیره مستقیماً ازبنیاد

ایرانیکا می‌گیرد که از اسرائیل تغذیه می‌شود. اصلاً کار امریکا نیست که شما شعار می‌دهید آمریکا، زنش بهائی است عکس بهاء الله را من در خانه‌اش دیدم .اون یارشاطر یهودی و یهودی زاده است و طبق دستور سرویس اطلاعاتی اسرائیل کار می‌کند در دانشگاه های ما یه سری از اساتید وصل هستند به احسان یارشاطر، نامه عاشقانه ای برای او می‌نویسد ۳۰۰۰ دلار برای او نقد تهیه می‌کند. ولی آیا با این اساتید ما برخورد کردیم نه، تا مادامی که توی چهارچوب خاصی هستند ما کارشون نداریم ولی وقتی می‌بینی یك استادی تحت پوشش مسافرت علمی می‌کشد به آمریکا و در آنجا سرویس اسرائیل بااو ملاقات می‌کند یا تحت سفرترکیه می‌کشد به ترکیه چون آنجا ویزا نمی‌خواد و بعد آنجا با او ملاقات می‌کند برخورد می‌کنیم. حالا بیاییم در دانشگاه نقاره بزنیم که این استاد به سرویس اطلاعاتی اسرائیل وصل شده بود. سرویس اطلاعات این کار را که نمیکنه فردایش هم آن استاد می‌آید پخش می‌کند که بله چون من با اسلامی شدن دانشگاه مخالف بودم مرا برداشتند. نمی‌آید بگوید که من با افسراطلاعاتی اسرائیل ملاقات داشتم. این مشکلات است سروش افتاد تویك محوری که دیگه درست شدنی نبود. آن عین مخملباف داره بکوب میزنه بره آمریکا. ما چند بار گفتیم نفع تو نیست. بیا خودت را جمع و جور کن. بری آنجا، چی آنجاست. یه تیپی بره آمریکا که دوره‌ای تو هالیوود بوده

کاری کرده کسی مثل العقّاد که فیلم محمد رسول الله را می‌سازه، فیلم شیر صحرا را می‌سازه بری بشی مثل این آره، ولی تو که چیزی نمی‌شی تو اسباب بازی ضدانقلاب میشی، پس این مسائل پشت را، ما نمی‌توانیم بگوییم حمل بر نداشتن حرف نشه. ما می‌خواهیم حیثیت مردم را حفظ کنیم. نماینده‌ای را که ما در انتخابات ردش کردیم کلی هم تبلیغات کردند که ردم کردند. خوب ایشون چهارمورد زنای محصنه داشته. حالا ما بگذاریم نماینده مجلس بشه. بهش گفتم آقای فلان بیا این‌جا با این خانم شوهر دارد ارتباط داری قبول داری یانه؟ برو انصراف کن. حالا بیاییم تو بلندگو همه جا بگوییم زنای محصنه داشته این آبرو برای خود ما نمی‌گذاره اون هم میره تواستانش ژست می‌گیره که آقاجون بنده مخالف عقاید آخوند، بودم ردم کردند و انشاءالله یك جوری بشه که ما بتوانیم بگوییم. من الآن دیگه خسته شدم من در خدمت شما به همه سئوالات شما دراین مورد است جواب می‌دهم ولی محدوده‌ای که آبروی مردم حفظ بشه. در استانی ما یه مدیری را برداشتیم ۱۶ مورد زنای محصنه داشت وسابقه جبهه داشته و در صد بالای جانبازی، حالا من بیام این‌جا و آبرویش را ببرم که این زنا داشته و آبروی جانباز را ببرم جانبازی که تمام وجودش را برای حفظ اسلام گذاشته، نمیشه. ما چون بهر صورت اسرار مخفی مردم را می‌بینیم .یکبار در مورد سروش وخانم اولش بحث شد و نوع برخوردی که با خانم

دومش داره یکی از بچه‌ها رفته بود در یکی از دانشگاه‌های تهران پخش شد من برخورد شدیدی با او کردم گفتم معنی نمیده زندگی شخصی اورا رفتی گفتی. هرکسی زندگی خودش را داره. این اطلاعات را ما داریم سروش را با بحث شریعت باید پاسخ داد. ولی هنوز مباحث او بین دانشجویان درگیری ایجاد می‌کند. البته مااطلاع داریم که سروش حداقل نماز می‌خواند. یك سری اطلاعات پشت پرده را بگذارید بماند. آنهایی که خودشان سکوت می‌کنند می دانند که یك چیزهایی تو دست ماست که اگر رو کنیم روی ماندن ندارند. هرکسی اطلاعاتی درمورد گروه‌ها می‌خواهد ما بروشور داریم ما الآن ۵۸ گروهك داریم که ضد جمهوری اسلامی هستند در ۴ دسته هستند یکی ازگروهك‌های التقاطی تحت پوشش اسلام، یکی تفکرات چپ، یکی تفکرات راست، یکی تفکرات فرق و ادیانی هستند، تفکرات درویش است که تفکرات وحشتناکی است که دارند رشد می‌کنند آدم‌های بسیار فاسدی بین این‌ها هستند ما عده زیادی از این‌هارا دستگیر کردیم و جوان‌ها را خصوصاً حزب‌اللهی را دور خودشان جمع کرده بودند. اگر بخواهید پژوهش کنید ستاد اطلاعاتی وزارت اطلاعات همه را دراختیار شما میگذاره چون مشکل اطلاعاتی درمورد گروه‌ها نداریم چون فکر می‌کنیم آنقدر اشراف گروهی بر روی این گروه ها و تشکیلات داریم که بتوانیم آن‌ها را کنترل کنیم و دادن اطلاعات به ما صدمه‌ای نخواهد زد.

تصاویر

سیامك سنجری ...

او را به ضرب چندین ضربه دشنه در سونای زعفرانیه به قتل رساندند و بعد جسدش را در زیر پل صدرکاوه رها کردند.

سیامك کارت دعوت عروسی‌اش را برای امامی و فلاحیان برده بود و زمانی که دریافت قصدکشتن او درمیان است به گریه افتاد.
سعیدامامی متأثر شد و به فلاحیان تلفن زد که شفاعت سیامك را بکند حتی به او گفت برای ما کارت دعوت به عروسی اش را آورده است، اما فلاحیان تأکید کرد باید خلاصش کنید.

از«اعترافات خسروبراتی که درجلد دوم این کتاب خواهدآمد»

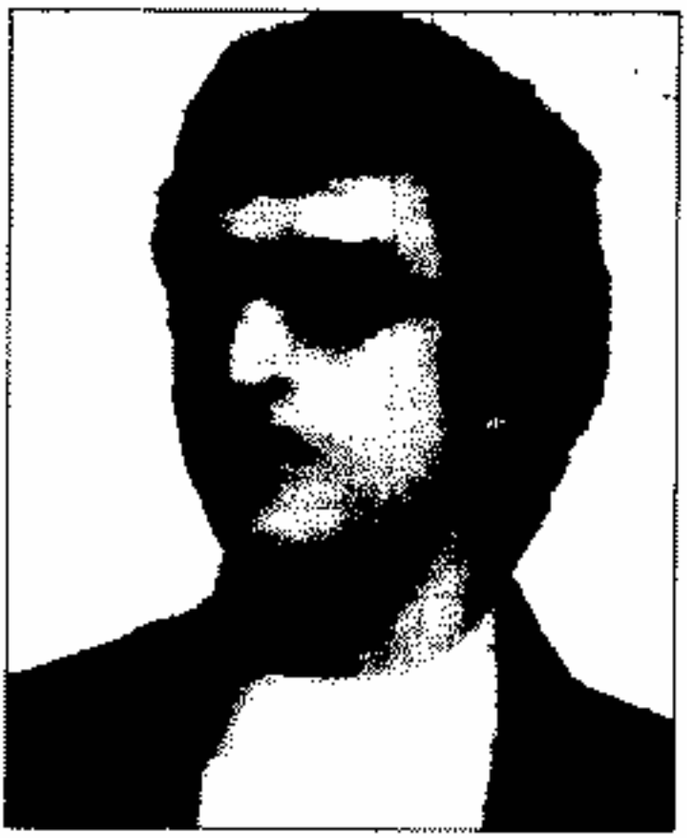

سعید امامی، اکلاهما سیتی، پیش از انقلاب

سعید امامی

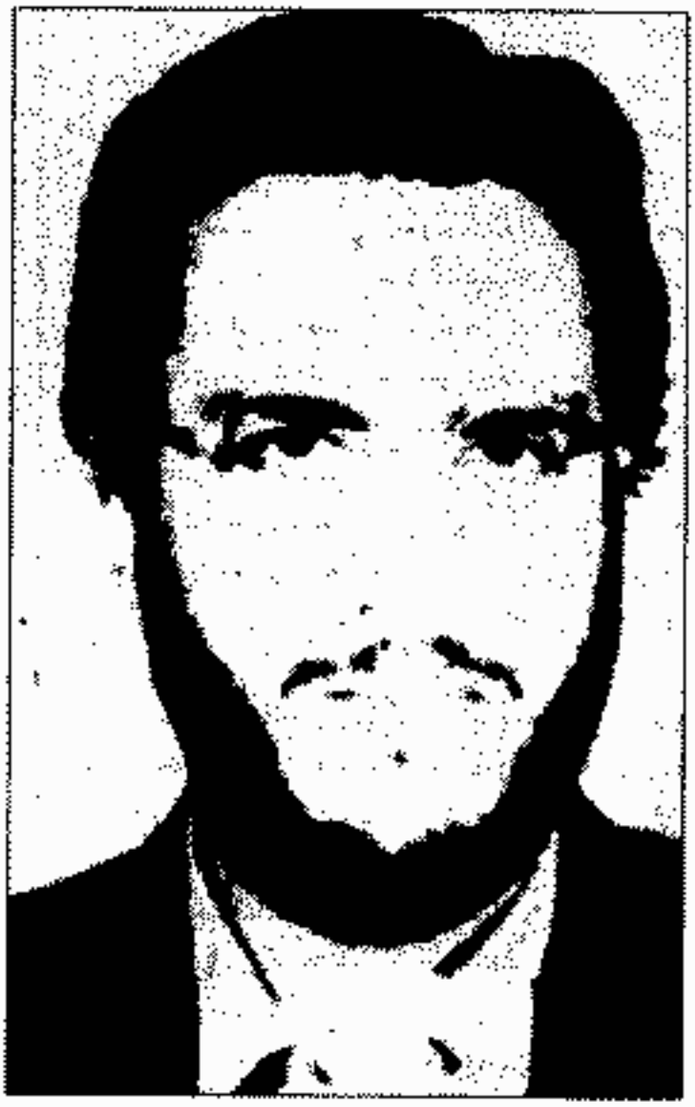

سعید امامی در آغاز ورود به وزارت اطلاعات

گذرنامه سعید امامی هنگام سفر به آلمان و بلژیک و فرانسه
۱۳۶۵

عکس دارنده گذرنامه
Photographie du titulaire

رضا

سعید امامی

Le Ministre des Affaires Etrangères de la République Islamique d'Iran prie les autorités civiles et militaires des pays amis de faciliter le voyage de

M. SAEID EMAMY

CHARGE DE MISSION

et de lui prêter aide et assistance en cas de besoin.

Délivré à TEHRAN

le 2 SEP 1986

Le Ministre des Affaires Etrangères

3

۵۵۴۲۵۴

پاسپورت شماره ۳۳۵۰ شیراز

Lieu de naissance SHIRAZ

Date de naissance 1958

Signature du titulaire علی اکبر

5

۵۵۴۲۵۴

کارت دعوت عروسی سیامک سنجری که هنگام کشتن او، در جیب سعید امامی بود.

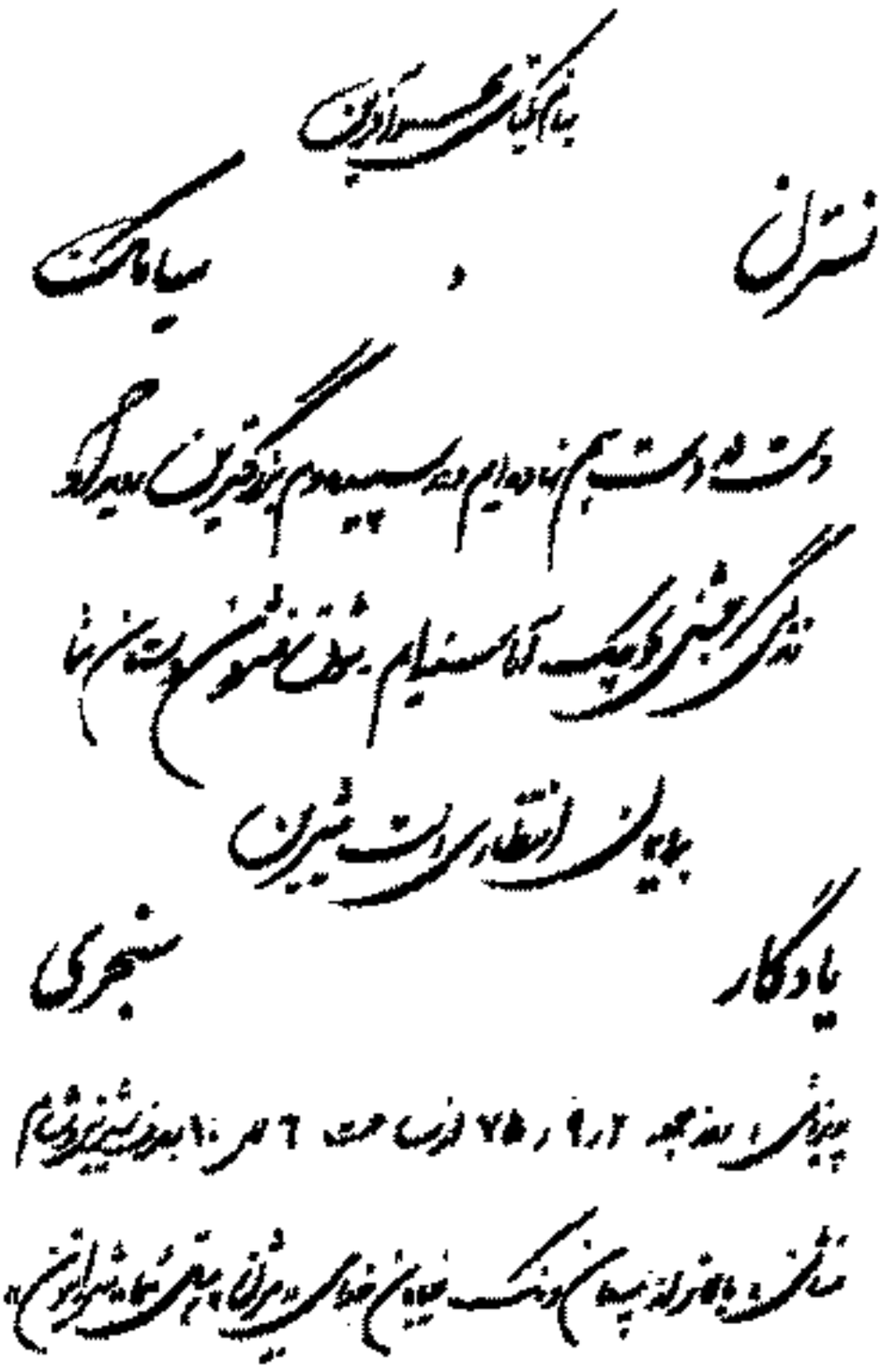

قطعه ۷۳ بهشت زهرا ردیف ۳، آرامگاه سعید امامی

آخرین تصویر سعید امامی در سخنرانی برای ائمه جمعه یک
هفته پیش از انتخاب خاتمی اردیبهشت ۱۳۷۶